

مكتبة دار السلام
الله الغني من إنشاء ويهد اليه متن

الحمد لله على احسانه تسخير نار الوجود مؤلفه رئيس الحديث مولانا شاه عبدالعزیز محدث دہلوی مسیحی

عجائب اصول حدیث

تصحیح تام و تنقیح الکلام حسب ایماي جناب مولانا حافظ محمد عبدا للاحد سلمہ الصمد ۱۲۸۰ھ

مطبع دار السلام
درجہ محبتا واقعہ مطبوعہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد لله وكفى وسلام على عباده الذين اصطفى خصوصاً على سيدنا ومولانا
 محمد بن المصطفى وآله بدار الدجى وكتبه نجوم الهدى اما بعد اين رساله ايست
 و عجل الایست نافعہ در فوائد متعلقہ بعلم حدیث کہ باعث بر تحریر آن شوق و خواہش برادر عالی اثر
 جامع المناقب والمفاخر نور حدیقہ سیاست سید قمر الدین الحسنی است رزقہ اللہ ربنا و اللہ اعلم
 وسعا و انت ثنائین درین ایام داعیہ اشتغال باین علم شریف و فن منیف در خاطر
 عاطر ایشان تمکن و رسوخ پیدا کرده و ازین ہیچدان محفل افادہ و استفادہ بنا بر حسن ظن
 کہ دارند و درخواست اجازت این کار و اعانت در تحمل این بار فرمودہ اند حکم ان الله في
 آيات دهرهم كف نفحات لا فتعروها لثغرها لثغرات الله برخی از متعلقات این
 صناع علی بقید قلم آورده و بقیہ را بر ذمہ طبیعت زکیہ قمریہ سنیه برادر موصوف سپرده کہ بفضلہ تعالی

در دکای فطرت و صفای طینت و انتقال ذهن در درجه علیا و مرتبه قصوی واقع اند چنانچه
 تصانیف نظمیه و نشریه ایشان شاهد عدل برین دعوی و گواه صادق برین مدعی است امیر از
 از حضرت باری تعالی شانه و غریبان آنست که اگر مضامین این رساله را کسی نصب العین خود
 سازد و در فنون حدیث خوض نماید از غلط و خطا مأمون از تصحیف و تحریف مصئون باشد
 و در تصحیف و تضعیف معیاری درست بدست داشته باشد **فصل اول** در ذکر فوائد و غایات علم حدیث که موجب مزید
 شوق طالب و محرک طلب راغب تواند بود و بیان شرط خوض درین علم پوشیده نماند که علم
 حدیث شرافتی دارد که هیچ علم بمثابه آن نمیتواند رسید زیرا که علم قرآن و عقائد اسلام و احکام
 شریعت و قواعد طریقت همه موقوف بر بیان پیغمبر است علیه الصلوٰة والسلام و کشفیات
 و عقلیات را تا باین میزان بشنجد و برین معیار نرزد قابل اعتماد و محل اعتبار نمیتواند بود
 پس این علم بمنزله صرافی است که ناقد جواب هر و نقو و جمیع علوم است از وجوه تفاسیر و اوله
 احکام و ماخذ عقائد اسلام و طرق سلوک الی الله انچه در نقد این صراف کامل المعیار برآمد
 قابل ترویج و ارجح و تواند شد و انچه ناسره شدم در دو موطر و پس حکم این نافذ است بر جمیع علوم
 و مبنیه و اتباع جناب رسالت پناه که سرمایه سعادت و دجانی و پیرایه حیات جاودانی
 است البتّه باین علم است و اگر به نظر تامل و امعان دیده شود هر علم را خاصیتی است
 که نفس انسانی بمنزادلت آن علم کیفیتی از کیفیات نیک یا بد بهم میرساند و مزادلت این علم
 شخص را معنی صحابیه می بخشد زیرا که در حقیقت معنی صحابیه اطلاع بر جزئیات احوال رسول
 است و مشاهدۀ او ضاع آنجناب در عبادات و در عادات و این معنی در صورت بعد زمان
 در مدد که و خیال شخص بنوعی متکمن و را سخ میشود که حکم مشاهده دارد و اشاره همین معنی کرده است

انکہ گفتہ شد کہ اهل الحديث هموا اهل النبي وان لم يصحبوا نفسه
 انقاسا صحبوا + وقال الامام الهمام محمد بن علي بن الحسين عليه وآله
 السلام من فقه الرجل بصيرته بالحديث او فطنته بالحديث وهرگاه اين از قبيل
 خبر است و انچه بحتم الصدق والكذب پس لازم آمد در تحصيل اين علم از دو چيزي ملاحظه حال
 رواة دوم احتياط عظيم در فهم معاني آن زيرا كه اگر در امر اول مسأله رود كاذب با صادق
 ملتبس شود و اگر در امر ثاني احتياط نباشد مراد با غير مراد مشتبه گردد و على التقديرين
 فائده كه از اين علم متوقع است عيسر نگردد و بلكه ضد آن فائده بحصول انجاء و موجب ضلال و
 اضلال باشد معاذ الله من ذلك پس درين دو امر سخن كردن ضرور افتاد و امر اول يعنى ملاحظه
 حال رواة مخبرين در صدر اول يعنى از زمان تابعين و تبع تابعين تا زمان بخارى و مسلم
 رنگى ديگر داشت كه از حال رجال هر شهر و هر زمان بحث و تفطيش ميكردند و هر كس بويى از بي دايى
 و كذب و سوء حفظ مى شنيدند حديث او را قبول نميكردند و ايندو را حوال رجال و فائز مبسوط
 و كتب مضبوط نوشته اند و درين زمان رنگ ديگر دار و حالا كتيبى كه مجرود برائى صحاح اند بعد
 از ان كتابهاى كه قابل اعتبار اند جدا بايد دانست بعد از ان كتابهاى كه واجب الرواى است
 اند علماى ده بايد داشت تا در ورطه تخليط و لقع نشوند و اكثر متاخرين محدثين را اين تميز و ترتيب
 از دست رفته ناچار در بعضى مسائل خلاف جمهور سلف كرده اند و با خاوشى كه در كتب غير معتبره
 يافته اند تسك حبه اند و درين حال نقل عبارت حضرت والد ماجد قدس سره نمايم تا مراتب
 كتب احاديث بترتيب واضح گردد و ايشان ميفرمايند بايد دانست كه كتب احاديث
 باعتبار صحت و شهرت و قبول بر چند طبقه ميشوند و مراد ما از صحت آنست كه مصنف التزام
 كند ايراد احاديث صحيحه يا حسنه و غير آن در انجا وارد نكند مگر مقرون به بيان حال آن از

نمودار اصل
 سوره مذکور
 غائب است و او
 اشياء براس
 وزن شمس و دران
 زياده نموده شد
 كودن مساحت
 ثبوت الجمول و غنوه
 عادل تام الفصيح
 بود و نقل
 است در مجلس
 باشد از ۱۲
 و نشاء و ۱۲
 و كذا نقل
 عادل باشد و
 متصل السند
 باشد و معلوم
 نباشد كين خفيف
 الضبط باشد ۱۲
 مولوى ظفر الدين
 قاضى ۱۲

ضعف و غرابت و علت و شد و ذری که ایراد ضعیف و غریب و معلول با بیان حال آن
قدح نمیکند و مراد ما از شهرت آنست که اهل حدیث طبقه بعد طبقه بآن کتاب مشغول شوند
به طریق روایت و ضبط مشکل در تخریج احادیث آن تا هیچ چیز از آن غیر مبین نماند و مراد
ما از قبول آنست که نقاد حدیث آن کتاب را اثبات کنند و بران اعتراض نکنند و حکم
صاحب کتاب را در بیان حال احادیث آن کتاب تصویب و تقریر نمایند و فقها بآن
احادیث تمسک نمایند بی اختلاف و بی انکار پس طبقه اولی از کتب حدیث
سه کتاب اند موطا صحیح بخاری صحیح مسلم و قاضی عیاض کتاب مشارق الانوار برای
شرح این هر سه کتاب مخصوص نوشته و این مشارق الانوار غیر مشارق انوار صنعانی است که احادیث
صحیحین در آن بحذف اسناد و قصور جمع نموده بالجملة برای ضبط و شرح این هر سه
کتاب مشارق الانوار قاضی عیاض کافی و شافی است و نسبت درین هر سه کتاب آنست
که موطا گویا اصل و ام صحیحین است و در کمال شهرت رسیده هر کس از علمای عصر امام مالک
موطار را روایت کرده اند مثل شافعی و امام محمد و یحیی بن یحیی و یحیی بن یحیی و یحیی بن یحیی این
بکیر و ابو مصعب و شعبی و عدالت و ضبط رجال این کتاب مجمع علیه است و در مدینه و مکه و عراق
و شام و یمن و مصر و مغرب و شرق مشهور شده و بنای فقهای امصار بر آنست و در زبان امام مالک
و بعد از زبان ایشان نیز علماء در تخریج موطا و ذکر متابعات و شواهد احادیث آن سعی بلیغ نمودند
و در شرح غریب و ضبط مشکلات و بیان فقه و سایر وجوه بیان آنقدر اهتمام نمودند که زیاده
بر آن متصور نیست و صحیح بخاری و صحیح مسلم هر چند در ضبط و کثرت احادیث و چند موطا باشند
لیکن طریق روایت احادیث و تمیز رجال و راه اعتبار و استنباط از موطا آموخته اند و مع هذا
این هر دو کتاب نیز محذوم طو الف انام و جمیع علمای اسلام اند و فرقه مستخرجان برای اینها نوشته اند

در کتب چهار نوشته
نمشته راوی ادبی
شود ۱۲
فی حله و اصطلاحا
ما فی حله و خفیه تا قیام
در علی رای
بعض اهل الحدیث با کان
سواء الخط لان الزیاد
فی جمیع حالات
پس صحیح ابن حبان
بسیار است و در
شکال التمام
سنگ عالم مشکوٰۃ
و شهرت هم دارد
لیکن قبول ندارد
که نبوی و دیگر نقاد علم
اورا هم مسلم اند
تغیب نام جدیدین
سکه کذا فی لغت
۱ مولوی ظفر الدین
قلع عقی عنده

مثل اسماعیلی والی و بوعوانہ و طائفہ ہمتصدی شرح غریب ضبط مشکل و بیان قصہ و احوال رواۃ انہا شد
اندو در شہرت و تلقی بالقبول بدرجہ علیا رسیدہ اند صاحب جامع الاصول از فربری نقل کردہ است کہ
صحیح بخاری را از بخاری بلا واسطہ نو و نہار کس سماع دارند خلص کلام آنکہ احادیث این ہر سہ
کتاب اصح الاحادیث اند اگرچہ بعضی احادیث این ہر سہ کتاب صحیح تر از بعضی باشد و اگر بہ نظر
تفحص دیدہ شود احادیث مرفوعہ موطا غالباً در صحیح بخاری موجود اند پس صحیح بخاری مشتمل است
بر موطا باعتبار احادیث مرفوعہ آری آثار صحابہ تابعین در موطا زیادہ است پس این ہر سہ
کتاب را در طبقہ اولی باید داشت و طبقہ ثانیہ احادیثی کہ درین ہر سہ صفت بدرجہ احادیث
صحیحین نہیں رسیدہ اند لیکن قریب صحیح اند و درین صفات و آن حدیث جامع ترمذی و سنن ابوداؤد
و سنن نسائی است کہ مصنفان این کتب مشہور و معروف اند بوثوق و عدالت و حفظ و ضبط و تجرود
فنون حدیث و درین کتابہا بہ تساہل و تسلیح راضی نشدہ اند و حال حدیث و علت آنرا بقدر امکان
بیان نمودہ اند و لہذا فیما بین علمای اسلام شہرت یافتہ اند این شش کتاب را صحاح ستہ نامند
و ابن الاثیر و جامع الاصول احادیث این شش کتاب را جمع نمودہ و شرح غریب و ضبط مشکلات ہما
رجال دیگر متعلقات انہا را بیان کردہ پس کتاب جامع الاصول گویا شرح این شش کتاب است چنانچہ مشارق
الانوار شرح آن سہ کتاب است صاحب جامع الاصول بن ماجہ را در صحاح عدد مذکورہ بلکہ موطا ششم قرار دہ و الحق
لیکن حضرت والد قدس اللہ سرہ می فرماید کہ سند امام احمد نزد فقیر ازین طبقہ ثانیہ است و وی اصل
است در معرفت صحیح از سقیم و بوی شناختہ میشود حدیثی کہ آنرا اصل ہست از انچہ اورا اصل نیست
مگر آنکہ در سند امام احمد احادیث ضعیف بسیار اند کہ حال آنرا بیان نکردہ اما ضعیفی کہ در دست
از ان احادیث کہ متاخرین تصحیح انہا می کنند بہتر نیاید و علمای حدیث وفقہ آنرا پیشوائی خود ساختہ
اند و بحقیقت رکن اعظم است در فن حدیث و همچنین سنن ابن ماجہ را نیز درین طبقہ میتوان شمرد

كتاب الضعفاء للعقيلي كتاب الكامل لابن ابي عدي تصانيف ابن مردويه تصانيف خطيب
 تصانيف ابن شاهين تفسير ابن جرير فردوس ديلمی بلکه سائر تصانيف او تصانيف ابي نعیم
 تصانيف جوزقانی تصانيف ابن عساکر تصانيف ابوالشیخ تصانيف ابن بخار وبتیسیر مساهله
 ووضع احادیث ودر باب مناقب مثالب ودر تفسیر و بیان اسباب نبول ودر باب تاسیخ
 و ذکر احوال بنی اسرائیل و قصص انبیاء سابقین و ذکر بلدان اطعمه و شراب و حیوانات واقع
 شده و در طب و رقی و عزام و دعوات و ثواب و نوافل نیز این حادثه رو داده ابن الجوزی در
 موضوعات خود غالب این احادیث مجروح و مطعون ساخته دلائل وضع و کذب آنها را مبرهن نموده
 کتاب تنزیه الشریعة در وقع غامده این احادیث کافی است و اکثر مسائل نادره مثل سلام ابوبن
 انحضرت صلی الله علیه وسلم و روایات مسح الرجلین از ابن عباس و امثال این نوادر از همین
 می بر آید و بایه تصانيف شيخ جلال الدين سيوطي در رسائل و نوادر خود همین کتابها است
 و اشتغال به احادیث این کتب و استنباط احکام از آنها لاطائل می نمایند و مع هذا اگر
 کسی را رغبت تحقیق این کتب باشد میزان الضعفاء ذهبی و لسان المیزان ابن حجر
 عسقلانی برای احوال رجال این کتب بکارش می آید و برای شرح غریب توجیهات
 عبارات آن کتاب مجمع البحار شيخ محمد طاهر بوسره گجراتی معنی است از جمیع سواد چون
 ترتیب کتب حدیث معلوم شد و طبقه اعلی دین باب مؤطا و صحیحین قرار یافت لابد
 بیشتر اهتمام به تحقیق این هر سه کتاب باید فرمود و بعد از آن به بقیه صحاح سه گانه باید
 پرداخت و ظن غالب آنست که بعد از تحقیق مؤطا و صحیحین در تحقیق بقیه صحاح سه گانه
 و وثالث کار مفروض غنیه می شود و قدر قلیل باقی می ماند لهذا بر فوائد متعلقه باین هر سه
 کتاب کلام را منحصراً ساخته شد **فصل** در ضبط بعضی

بهمدان ۱۲۲۰ قمری
 بن جهان
 المصنف
 لکینه ابو محمد
 و ابوالفتح
 له ۱۲۲۱ قمری
 منالکتاب
 یعنی تصانیف
 ۱۲۲۲ قمری
 تصانیف
 جلال الدین
 سیوطی
 است
 ۱۲۲۳ قمری
 افندی

اسمار قاعله انيست که هر جاد ر کتب حدیث شریف لفظ سلام بیاید آنرا به تشدید
لام باید خواند مگر پنج جا اول نام پدر عبداللہ بن سلام کہ صحابی است و از اخبار یهود
بشرف ایمان مشرف و بدخول جنت مبشر شد دوم پدر محمد بن سلام بیکندی کہ شیخ
بخاری است و بیکند بکسر بای موحده و سکون یای تحتیه مثل تاشکند نام دیی است
از توابع بخارا سوم سلام بن محمد ناہض المقدسی و این شخص را در صحاح سته ذکر نیست
از وی حافظ البوطالب و طبرانی روایت دارد و نام او سلامه یاد کرده است چهارم
جد محمد عبدالوہاب بن سلام مغربی معتزلی و این ہم در رواة صحاح سته نیست پنجم
سلام بن ابی الحقیق کہ یهودی بود در غایت عداوت و عناد و ذکر شرارت
و فساد او در احادیث بسیار است نام این پنج کس را به تخفیف باید خواند و سواری
این پنج کس به تشدید **قاعله** عمار ہر جا کہ باشد بضم عین مہملہ است
اما نام پدر ابی بن عمارہ کہ صحابی است کہ بکسر است **قاعله** کریم ہر جا
کہ بفتح کاف است در قبیلہ خزاعہ و بضم کاف است بتصغیر در قبیلہ عبد الشمس
یعنی در نسب کسی کہ این نام دارد و نظر باید کرد اگر خزاعی است بفتح کاف است
و اگر عیشمی است مصغر باید خواند **قاعله** حزام اگر صاحب این نام قرشی
است بہ زای یعنی مجہ و کسر حائی مہملہ باید خواند و اگر انصاری است بفتح حائی
مہملہ و فتح رای یعنی مہملہ باید خواند **قاعله** عسل ہر جا بکسر عین و سکون مہملتین
است مگر عسل بن ذکوان الاخباری البصری کہ بفتح عین و سین است لیکن
ذکور این شخص در صحیحین نیست **قاعله** غنام ہر جا کہ باشد بفتح غین معجمہ و
تشدید نون است الاعشام بن علی العامری الکوفی کہ فتح عین مہملہ و تشدید مثلثہ است

قاعله عسل
بن قنیک بام
رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم از اقامت
کذا قالہ
الصغانی فی کتابہ
تفسیر
عن محمد بن فضال عن
ابن الصلاح عن
در بن ابی ہریرہ و قبیلہ
بضم آنکہ باید خواند
عن بن عمر عن
الکوفی ۱۲ و غیر

و از قبیل اول است غنام بن اوس صحابی بدری **قاعله** ثمره هر جا تصغیر قمر است
 و نام مسرد است الا ثمر نام زن مسروق بن الاعدع که دختر عمر و است
 آنرا بر وزن طویل باید خواند **قاعله** مسور هر جا بر وزن مضرب اسم آله است
 الا دو کس یکی از آنها مسور بن یزید صحابی دوم مسور بن عبد الملک الیربوعی این
 هر دو را بر وزن محمد باید خواند **فائله** در بعضی نسبتها **قاعله** هر جا که
 لفظ جمال واقع شود بحکم است الا پدر موسی بن ہارون الجمال که بجائے
 مہملہ است **قاعله** عیسیٰ باین صورت اگر در اسناد و بصریان واقع شود
 عیسیٰ باید خواند نسبت به عیش عند موت و اگر در اسناد کوفیان واقع شود
 عیسیٰ خوانده شود بای موحده و سین مہملہ و اگر در اسناد شامیان است عیسیٰ
 باید خواند یعنی بجای بای موحده نون باشد و از لطائف این فن آنست که بعضی
 جاها اگر تصحیف لفظی واقع شود غلط نمی شود بپہر صورت که خوانند و است مثل
 عیسیٰ بن ابی عیسیٰ الحباط و مسلم حباط که اگر این هر دو را حنط خوانند نسبت
 بہ حنط فروشی است و اگر حباط خوانند نسبت بہ حبط فروشی است و حبط بفتح
 حای مہملہ و بای موحده و در آخر طای مہملہ برگ مغیلان است کہ برای چاردا
 ذخیرہ میکنند و میفروشند و اگر خیاط خوانند نسبت بہ صنعت خیاطت
 یعنی دوختن است و این ہر دو کس ہر سہ پیشہ داشتہ اند یکی را بعد دیگری
 اختیار کردہ اند لیکن اشہر در اول حنط نسبت بہ حنط فروشی یعنی گندم فروشی
 است و اشہر در ثانی حباط است نسبت بہ حبط فروشی **فائله** دیگر
 در بعضی اسماء در موطا و صحیحین ہر جا این صورت واقع شود بسیار پس

لہ غنام بن
 اوس صحابی بدری
 قاعله
 عیسیٰ بن ابی عیسیٰ
 الحباط و مسلم حباط
 حنط و حبط فروشی

ہر دو زن و معنی چارپایا است ۱۲ بریان۔

در هر سه کتاب بصیغه تصغیر است مگر سلیم بن حبان که بر وزن طویل است و
سَلَم بر جابفتح سین و سکون لام است **لَسَمَ** بر جالبضم شین معجمه
 و در آخرهای ممله است مگر سه کس که بسین ممله مضمومه و جیم است سُرَج بن یونس
 سُرَج بن النعمان احمد بن ابی سُرَج **سُلیمان** بر جابفتح مبر معروف
 است مگر شش کس سلمان فارسی و سلمان بن عامر ضبی و سلمان الاغر عبد الرحمن
 بن سلمان ابو حازم که راوی ابو هریره است نام او سلمان است ابو جابر مولائی
 ابو قلابه نام او نیز سلمان است **سَلَمَه** بر جابفتحات است مگر دو
 جابکسر لام باید خواند عمر بن سلمه البحر می که امام مسجد بصره بود بنو سلمه قبیلہ از انصار
عَدَدَه بر جابفتح عین و ارد شده مگر چهار جابفتح عید سلمانی شاگرد حضرت
 علی مرتضی کرم الله وجهه عید بن حمید عید بن سفیان عامر بن عبید البیاضی
عَبَادَه بر جالبضم عین و تخفیف بار است الامجد بن عباده الواسطی استاد
 بخاری که بفتح عین است **عَدَدَه** بر جابفتح عین و سکون بای موحده
 الامام بن عبده که در خطبه کتاب مسلم واقع شده بفتح عین باید خواند و نخاله
 بن عبده **عَبَادَه** بر جابفتح عین و تشدید موحده است مگر قیس بن عباده که
 بضم عین و تخفیف موحده است **عَقِيل** بفتح عین و کسرة قاف است الاسب
 کس که بصیغه تصغیر اند **عُقَيْل** بن خالد شاگرد ابن شهاب زهری یحیی بن عقیل
 بن عقیل قبیلہ مشهور و معروف **وَاقِل** بر جالبقات است لفظ **نَصْر** اگر
 معروف به لام واقع شود بضماد معجمه باید خواند مثل ابی النصر والنضر بن الحارث و اگر بی
 لام تعریف باشد نصر بصاد و ممله باید خواند و این و شرق اصطلاحی که برائے

سکین نام
 این هر دو در
 کتاب بفتح
 عین است
 مگر در این
 مکرر است
 ۱۳

۱۱ رفته قلب ۱۲
 ۱۳ تلمبه شنبه
 ۱۴ لاسه و عابه ۱۵
 ۱۶ قاموس
 ۱۷ منسوب
 ۱۸ برده که گوی
 ۱۹ است در مخطوطه
 ۲۰ بفتح
 ۲۱ وال و علام نام
 ۲۲ صحابی است و آن
 ۲۳ ضعیف و بیست
 ۲۴ ران حضرت می
 ۲۵ الم علیه و سلم
 ۲۶ نبوت کرده بودند
 ۲۷ کار تمام بر او
 ۲۸ صلوات الله علیه و سلم
 ۲۹ بود و آنرا از هر یکی
 ۳۰ بیست و منسوب
 ۳۱ قیام بخیله
 ۳۲ به طایفه
 ۳۳ بصره ۱۲

و انبیا را ضعیفین و احمقین است این قسم را بد الخلق نامند و آنچه متعلق بوجود
با وجود پیغمبر صلی الله علیه و سلم و صحابه کرام و آل عظام اوست از ابتدای تولد آنجناب
تا غایت وفات آن را سیره نامند سیره ابن اسحق و سیره ابن هشام سیره ملا عسکری
دیگر کتب بسیار درین باب تصنیف شده بالفعل نسخ صحیح روضه الاحباب میر
جمال الدین محدث حینی اگر هم رسد که خالی از الحاق و تحریف باشد بهتر از همه
تصانیف این باب است و مدارج النبوة شیخ عبدالحق محدث و سیرت شامیه و
مواهب لدیة بسوط ترین سیرتها اند و احادیث فتن را علم الفتن نامند نعیم بن حماد
کتاب الفتن بسیار به طول و عرض نوشته و رطب و یابس در آن آورده و دیگر
هم درین باب تصانیف دارند و احادیث مناقب و مثالب را علم المناقب
گویند و درین باب نیز تصانیف متعدده متنوعه واقع شده و بعضی محدثین
بالخصوص مناقب بعضی از آل و اصحاب را جدا نوشته اند برای غرضیکه متعلق
بآن مثل مناقب قریش و مناقب الانصار و مناقب العشرة المبشرة که تصنیف
محب طبری است سبکی بر ریاض النضرة فی مناقب العشرة المبشرة و ذخائر الجلی
فی مناقب ذوی القربی و حلیة الکمیة فی مناقب اهل البیت و الدیباة فی
مناقب الازولج و کتب بسیار در مناقب خلفائی راشدین تصنیف شده
و بالتخصیص القول الصواب فی مناقب امیر المؤمنین عمر بن الخطاب و القول الجلی
فی مناقب امیر المؤمنین علی است و نسائی در مناقب امیر المؤمنین علی رضی الله عنه
در آن نوشته و لواصب شامی بجهة فخر تعصب و عدالت او را در دمشق برین
عمل شهید ساخته رحمه الله علیه پس جامع النسبت که ازین بهر فن نمونه داشته باشد

از اجزاء

در خشت پیر

رسائل

در بعین

حروف تهجی ترتیب دهند یا موافق فضیلت و تقدیم در علم و تقوی ترتیب نمایند لیکن اکثر حروف تهجی ترتیب می نمایند و معاجم ثلاثه طبرانی از همین قسم است و قسم چهارم اجزاء را ندو جزو در اصطلاح محدثین آنست که تالیف کرده شود و احادیث مرویه یک شخص خاص خواه آن شخص در طبقه صحابه باشد یا بعد از آن مثلاً جزو حدیث ابو بکر و جزو حدیث مالک و علی بن ابی القیاس و این قسم بسیار است و گاهی از مطالبی که در ذکر جامع گزشت یک مطلب جزئی را اختیار می نمایند و در آن تصنیفی مبسوط می کنند چنانچه باب النیة را ابو بکر بن ابی الدنیا کتابی مبسوط نوشته و باب رویة البدر را آجری تصنیف کرده و ذم دنیا را نیز ابی الدنیا کتابی مبسوط نوشته و علی بن ابی القیاس رسائل جزئیة در اموری که جزئیات مطالب ثمانیه مذکوره اند بسیار مصنف شده اند بحدیکه احصاء و تعداد آنها خارج از طوق بشری است حافظ ابن حجر و شیخ جلال الدین سیوطی در تصنیف رسائل خیلی وسعت دارند و قسمی دیگر است از تصانیف احادیث که آنرا اربعین نامند یعنی چهل حدیث در یک باب یا ابواب متفرقه بیک سند یا اسانید متعدده جمع نمایند و اربعینات هم بشمار اند دیده و شنیده میشوند پس قسام تصانیف حدیث شش اند جوامع و مسانید و معاجم و اجزاء و رسائل و اربعینات و رسائل را کتب نیز نامند و امر ثانی یعنی احتیاط در فهم معانی احادیث پس مواد آن نیز از تحقیق امر اول معلوم شد زیرا که مشارق الانوار در توضیح معانی احادیث صحیحین و مؤطا کافی است و جامع الاصول در کتب سه مغنی است و مجمع البحار شرح محمد طاهر در تحقیق جمیع کتب حدیث یعنی طبقات اربعه مذکوره کافی است شرح عبد الرؤف

منادی برجامع صغیر شیخ جلال الدین سیوطی نیز اکثر احادیث را کفایت می کند
 لیکن اینقدر باید دانست که در شرح و توجیه احادیث کلام گوناگون و در طریقی
 بسیار بوقوع آمده حالا اشخاصی را که درین باب محل اعتماد اند باید شناخت
 و از کتب و تصانیف اینها بهره باید برداشت و امام نووی و محی السنه البغوی
 و ابوسلیمان خطابی از جمله علمای شافعیه خلی معتمد علیه و سخن ایشان متین و مضبوط
 واقع است خصوصاً شرح السنه البغوی در فقه حدیث و توجیه مشکلات کافی شافی
 است و گویا شرح مصابیح و مشکوٰۃ ازان کتاب حاصل است شرح صحیح مسلم از
 امام نووی است و معالم السنن شرح ابی داؤد از خطابی است و طحاوی
 از جمله علمای حنفیه در شرح احادیث سرآمد و پیشوا است معانی الآثار کتاب
 او درین باب دست آور حنفیانست و ابن عبد البر از مالکیه مقدم آن جماعه
 است و کتاب استندکار و تهید درین باب یادگار است شرح کتب حدیث
 بسیار اند که تعداد اسماء و کتب آنها درین وقت عجلت امکان ندارد و سخن هر
 یک را قماش دیگری است لیکن همه آنها آخذ و مستفید ازین چند کس اند که مذکور
 شدند پس اگر کتب این جماعه بدست آید حاجت از تشویشات و تکلفات باره
 متاخرین مرتفع میگردد و برای فهم معانی احادیث و دفع تعارض من
 بینها حضرت والد ماجد قدس سره قواعد عجیبه و فوائد غریبه تنبیق فرموده
 اند اگر انشاء الله تعالی فرصت حاصل شود برخی ازان نقل کرده برای
 آن برادر خواهد فرستاد و کتاب المغیث فی مختلف الحدیث نیز برای المنوذج
 خوب است چون از مطالب مقصود فصل اول فارغ شدیم حالا به

و بیشتر استفاده ایشان از جناب حضرت شیخ ابوطاهر مدنی قدس سره بود
که یگانه عصر خود بودند درین باب رحمة الله علیه و علی اسلافه و متاخره و از
حسن اتفاقات آنکه شیخ ابوطاهر قدس سره سند مسلسل دارند به صوفیان
عرفات شیخ زین الدین زکریا انصاری و هو انه اخذ عن ابیه شیخ ابراهیم الکردوسی
و هو عن شیخ احمد القشاشی و هو عن شیخ احمد الشنادی و هو عن والده شیخ عبدالقدوس
الشنادی و ایضاً عن شیخ محمد بن ابی الحسن البکری و ایضاً عن شیخ محمد بن احمد
المرلی و ایضاً عن شیخ عبدالرحمن بن عبدالقادر بن فهد و هو لا یکلهم من
اجلة المشایخ العارفین بالده و شیخ عبدالقدوس عن شیخ ابن حجر المکی و عن شیخ
عبدالوهاب الشعراوی و بها عن شیخ الاسلام زین الدین زکریا الانصاری
و شیخ محمد بن البکری عن والده العارف بالده ابی الحسن البکری و هو عن شیخ
زین الدین زکریا و كذلك شیخ محمد المرلی عن والده و عن الزین زکریا و اما شیخ
عبدالرحمن بن عبدالقادر بن فهد عن عمه جابر الدین بن فهد عن شیخ جلال الدین السیوطی
و نیز شیخ ابوطاهر قدس سره از شیخ حسن عجمی اخذ و استفاده نموده اند و شیخ
حسن عجمی شاگرد شیخ عیسیٰ مغربی شاگرد شیخ محمد بن العلام الباہلی شاگرد شیخ نسیم
سنهوری و سالم سنهوری از شیخ نجم الدین غبطی فر گرفته و نجم الدین غبطی از شیخ
الاسلام زین الدین زکریا انصاری اخذ نموده و نیز شیخ عیسیٰ مغربی بواسطه
بسیار از شیخ جلال الدین سیوطی اخذ کرده نیز حضرت شیخ ابوطاهر از شیخ احمد نخعی
که اعلم عصر خود در مکه بودند اخذ کردند و شیخ احمد نخعی از شیخ سلطان مزاحمی و ایشان
از شهاب الدین خلیل سبکی و ایشان از شیخ محمد مقدسی ایشان از شیخ زین الدین زکریا

Marfat.com

من قرى القدس
عسقلان قرية
١٢ - انتباه
الغول فيبيلة من
الحرب ١٢ ق
زيب
١٢ ق

Marfat.com

ابن شعیب السخری الهروی وایشان از ابوالحسن عبدالرحمن بن مظفر بن محمد بن داود والد داودی
 وایشان از ابومحمد عبدالسد بن احمد السخری وایشان از ابوعبداللہ محمد بن یوسف بن
 طر بن صلح بن بشر الفریز بن فرید بن کبیر فاروقی را و سکون بای موحده دیہی است
 از توابع بخارا و این محمد بن یوسف از ارشد تلامذہ بخاری است و نسخہ بخاری از طرف
 او شہرت یافته است وایشان از صاحب کتاب ابوعبداللہ محمد بن اسمعیل بن
 ابراہیم بن المغیرہ بن بروز بن البخاری الجعفی مولی الجعفین بالولار و بروز بن بروز
 بای موحده و سکون رانی و کسر دال مہلتین و سکون زای مجمر و فتح بای موحده بعد
 حاء لغت پہلوی قدیم است بمعنی کارندہ و مزراع جعفی بضم جیم و اسکان عین مہملہ
 و فاء این سند نیز مسلسل بسملع است من اولہ الی آخرہ صحیح مسلم حضرت شیخ
 ابوطاہر آنرا از والد بزرگوار خود شیخ ابراہیم کردی گرفتند وایشان از شیخ سلطان مزاحمی
 وایشان از شیخ شہاب الدین احمد بن خلیل سبکی وایشان از نجم الدین غنیمی وایشان
 از شیخ زین الدین زکریا وایشان از شیخ ابن حجر عسقلانی وایشان از شیخ صلاح بن
 ابی عمر المقدسی وایشان از شیخ فخر الدین ابوالحسن علی بن احمد بن عبدالواحد المقدسی
 معروف بابن البخاری وایشان از شیخ ابوالحسن موید بن محمد طوسی وایشان از فقیہ الحرم
 ابوعبداللہ محمد بن فضل بن احمد الفرادی وایشان از امام ابوالحسن عبدالعافر بن محمد
 الفارسی وایشان از ابواحمد محمد بن عیسی الجلودی النیساپوری وایشان از ابوالحسن
 ابراہیم بن محمد بن سفیان الفقیہ الجلودی نسبتہ الی جمع جلد لائکان لیکن سکتہ الجلودیین فی
 نیساپور وایشان از مؤلف الکتاب ابوالحسن مسلم بن الحجاج القشیری النیساپوری
 سنن ابی داود و حضرت شیخ ابوطاہر آن را از شیخ حسن عجمی اخذ نمودند وایشان

ابن شعیب السخری الهروی
 بای موحده
 بلدہ بخارا و
 نزہ بخارا و
 السخری بن یوسف
 البعلہ و الراہی
 الخا المجلدین
 الراہی بن یوسف
 ۱۲. ابتداء
 بدیش
 شد بخاری و
 حالانکہ ابو مقدسی
 نمی است
 زیرا کہ مدنی و
 بخارا آقا بنی
 کہ بخارا بنی
 نیساپوری ۱۲
 انتباه
 و شیخ صلاح بن
 بنی است
 کہ روایت کرده
 اند از ابن البخاری
 ۱۲

بلدة مشهورة بخراسان وايشان از ابو العباس محمد بن محبوب المصنوع المروزي وايشان
 از صاحب الكتاب ابو عيسى محمد بن عيسى بن سورة بن موسى الترمذي رحمه الله صخرى
 نسائي حضرت شيخ ابو طاهر از شيخ ابراهيم كرمي وايشان از شيخ احمد قشاشي وايشان
 از شيخ احمد بن عبد القدوس شندري وايشان از شيخ شمس الدين محمد بن احمد
 بن محمد ملي وايشان از شيخ زين الدين زكريا وايشان از شيخ عز الدين عبد الرحيم بن
 محمد بن الفرات وايشان از عمر بن ابي الحسن المراعي وايشان از فخر الدين بن البخاري
 وايشان از ابي المكارم احمد بن محمد اللبان نسبة الى عمل اللبنة وايشان از ابو علي حسن بن
 احمد الحداد وايشان از قاضي ابو نصر احمد بن الحسين الكسار وايشان از حافظ ابو بكر المعروف
 بابن السني احمد بن محمد بن اسحق الدينوري كه از عمده محدثين است و كتاب المجالسه الدينوري
 از مصنفات اوست وايشان از مؤلف الكتاب حافظ ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب بن
 علي النسائي منسوب الى نسا بلدة مشهورة به خراسان به قرب ابورد سنن ابن ماجه
 به سند يكي در سنن نسائي مذکور شد تا شيخ زين الدين زكريا وايشان از شيخ ابن حجر عسقلاني و
 ايشان از ابو الحسن علي بن ابي المجد المشقي وايشان از ابو العباس الحجار وايشان از
 انجب بن ابي السعادات وايشان از حافظ ابو زرعه طاهر بن طاهر المقدسي وايشان
 از فقيه ابي منصور محمد بن الحسن بن احمد المقومي القزويني وايشان از ابو طلحة القاسم
 بن المنذر الخطيب ايشان از ابو الحسن علي بن ابراهيم بن سلمة بن بحر القطان وايشان از
 مؤلف الكتاب ابو عبد الله محمد بن يزيد المعروف بابن ماجه القزويني قزوين بفتح قاف و
 سکون زاي معجمه نام شهر بسيت مشهور در عراق عجم و ما به لقب پدر ابو عبد الله است نه لقب
 جدا و نه نام مادر او و تحفيتم جيم بايد خواند نه به تشديد و وقع في ذلك غلط كشيرة

بلدة مشهورة بخراسان
 منسوب الى نسا بلدة مشهورة
 صاحب عمل اليوم انتباه
 واللبان نسبة الى عمل اللبنة
 والنون بلدة من بلاد اذربايجان
 وذللك النسائي بالفتح
 بالاداء ۱۲ - انتباه
 فتح الدال على الاح
 نسبة الى بيت المقدس ۱۲ انتباه
 لفظة السيمية
 القاف و كس الواد
 اشبهه ۱۲
 انتباه
 كذا قال شيخ
 نقل عن
 القاسم
 انتباه

روایت کنند و یا ناصبی باشد و حدیث در مطاعن اہل بیت باشد و علی ہذا القیاس
 ولیکن در اینجا تامل باید کرد اگر آن را وی منقول است بآن حدیث اعتبار نباید کرد و اگر
 دیگران ہم روایت کنند قبول باید کرد و در توجیہ و تاویل آن فکر باید کرد سوم آنکہ چیزی
 روایت کنند کہ بر جمیع مکلفین معرفت آن و عمل بر آن فرض باشد و او متفرد بود بہ روایت
 و این قرینہ قویہ است بر کذب و وضع چہارم آنکہ وقت و حال قرینہ باشد بر کذب و چنانچہ
 غیاث بن میمون را اتفاق افتاد کہ در مجلس مہدی خلیفہ عباسی حاضر شد و او مشغول
 بود بہ پرانیدن کبوتران پس حدیث روایت کرد کہ لَا سَبَقَ إِلَّا فِي خُفٍّ أَوْ نَصْلٍ أَوْ
 حَافِرٍ أَوْ جَنَاحٍ لَفْظ جَلَح را از طرف خود افزود برای خوش آمد مہدی پنجم آنکہ مخالف
 مقتضی عقل و شرع باشد و قواعد شرعیہ آنرا تکذیب نمایند مثل قضای عمری و مانند آن و
 مثل آنکہ روایت کنند لَا تَأْكُلُوا الْبَيْضَ حَتَّى تَذُبَّحُوا هَاشِمًا آنکہ در حدیث قصہ باشد
 از امر حسی واقعی کہ اگر بالحقیقت متحقق میشود ہزاران کس اورا نقل میکردند مثل آنکہ شخصی
 روایت کند کہ امروز کہ روز جمعہ بود خطیب را بر سر مہر کشتند و پوست اورا کندیدند حالانکہ
 ہمان راوی باین قصہ منقول باشد و دیگر روایت نکند ہفتم رکاکت لفظ و معنی مثلاً لفظ روایت
 کند کہ در قواعد عربیہ درست نشود یا معنی کہ مناسب شان نبوت و وقار نباشد ہشتم
 افراط و روعید شدید بر گناہ صغیرہ با افراط و روعید عظیم بر فعل قلیل چنانچہ مَنْ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ
 فَلَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ دَارٍ فِي كُلِّ دَارٍ سَبْعُونَ أَلْفَ بَيْتٍ وَفِي كُلِّ بَيْتٍ سَبْعُونَ أَلْفَ
 سَيِّئٍ عَلَى كُلِّ سَيِّئٍ سَبْعُونَ أَلْفَ جَارِيَةٍ بلکہ احادیث این بسوق را خواہ در ثواب
 باشند خواہ در عذاب موضوع باید شناخت نہم آنکہ بر عمل قلیل ثواب حج و عمرہ ذکر نماید
 و نہم آنکہ کسی را از اعلان خیر ثواب انبیاء موعود کند یا گوید کہ ثَوَابُ سَبْعِينَ نَبِيًّا

و امثال ذلك یا زوهم آنکه خود اقرار کرده باشد بوضع احادیث چنانچه نوح بن ابی عصمه را واقع شد که در فضائل قرآن سوره سوره وضع احادیث نمود و ترویج و تشهیر کرد و کما ذکر فی البیضاوی فی آخر کل سوره پس هرگاه او را گرفتند و از تصحیح سند آنها سوال کردند اعتراف کرد که باعث در وضع این احادیث مرانیت خیر است و آن انیست که دیدم مردم را که از قرآن اعراض کرده اند و بعلوم دیگر مثل تواریخ و تفسیر و فقه ابی حنیفه اشتغال می ورزند برای ترغیب مردم این احادیث را وضع کردم تا میل بعلوم قرآن نمایند و با اعتقاد ثواب بتلاوت و درس قرآن مشغول شوند و این عذر او بدتر از گناه است زیرا که احادیث صحیح که در فضائل قرآن وارد شده برای ترغیب کافی بود و همچنین در حق متباکو و حقه و قهوه احادیث بسیار وضع کرده اند که رکاکت الفاظ و معانی آنها ظاهراً و باهر است و وضاعین بسیار گزشته اند و اغراض آنها نیز متنوع و متکثر است فرقه زنا و قه که ابطال شرائع و تهکم و تمسخر بامور شرعیه منظور داشته اند مثل ابن الرأندی که وضع قدش **اَلْبَاذِنْجَانِ لِمَا اَكَلَ** و عرض او تمسخر است به شریعت تعزین میکند بحديث **اَلْقُرْآنُ لِمَا قُرِئَ لَهُ وَهَاءُ زَهْرَمَ لِمَا شَرِبَ لَهُ** و گفته اند که از وضع زنا و قه چهارده هزار حدیث به شهرت رسیده اهل بدع و اهل واکه برای نصرت مذہب خود و طعن در مذہب مخالف این عمل را مرتکب شدند و افاض و لو اصعب و کرامیه درین بر همه فرق پیشدستی کرده اند و خوارج و معتزله و زیدیه آن قدر مرتکب این شنیع نشده اند فرقه دیگر که مایه از علم حدیث انداختند و محدثین را موفرو معظم دیدند و خواستند که خود را هم درین فن داخل نمایند این صنعت قبیح اختیار کردند مثل ابوالبحری و هب بن وهب القاص و سلیمان بن عمرو النخعی و حسین بن علوان و اسحق بن یحیی و غالباً این فرقه بوعظ و تذکر مشغول بودند فرقه دیگر اهل زهد

نوح بن ابی عصمه

محمد بن اسلم

نوح بن ابی عصمه

محمد بن اسلم

نوح بن ابی عصمه

محمد بن اسلم

نوح بن ابی عصمه

محمد بن اسلم

نوح بن ابی عصمه

محمد بن اسلم

نوح بن ابی عصمه

محمد بن اسلم

نوح بن ابی عصمه

محمد بن اسلم

نوح بن ابی عصمه

محمد بن اسلم

نوح بن ابی عصمه

محمد بن اسلم

نوح بن ابی عصمه

محمد بن اسلم

نوح بن ابی عصمه

محمد بن اسلم

نوح بن ابی عصمه

محمد بن اسلم

نوح بن ابی عصمه

محمد بن اسلم

نوح بن ابی عصمه

محمد بن اسلم

نوح بن ابی عصمه

محمد بن اسلم

و این سنیان را از کشمکش شیعه و اهل و کبر مقتدیان عبدسدر بن سبا که درین محل میخوانند چه پاک بر این توجیه جمله
 لا اراکم الا من بعد تعریف بجانب صحابه کرام رضوان الله علیهم شدن نمی تواند یکی از دلائل تعیین مراد آنست که جاب
 طائی هم همین را مسلم داشته اند و در نه حاجت ایامی سالی تخریر مراد او چه و این تحویل فقط تراشیده من نسبت
 در موقوع کثیره از کلام ربانی و احادیث نبوی علی مصداق الصلوٰۃ والسلام با عترت هم در باب فہم واقع است یک یک
 جمله از کلام خدا و کلام رسول خدا صلی الله علیہ وسلم کہ بر جواز تحویل استعمال قلب لالت دارند بطور نمونه عرض میکنم
 وَ لَا تُلْهِكُمْ اَمْوَالُکُمْ وَ اَوْلَادُکُمْ عَنْ ذِکْرِ اللّٰهِ ۚ ہٰذَا نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْکُمْ مَقْصُودَ الَّذِیْنَ تَلٰہُوْا
 بِاَمْوَالِکُمْ وَاَوْلَادِکُمْ عَنْ ذِکْرِ اللّٰهِ ۚ وَ رَحِیْتُ سَتِ اَنْکُمْ مَعْرُوضُونَ عَلٰی اَعْمَالِکُمْ وَ نَبَاہِرُ مَرَادِہِیْنَ اَنْ اَعْمَالِکُمْ
 مَعْرُوضَةٌ عَلَیْکُمْ فَایْتَنِیْ الْبَابَ ۚ اِنَّمَا تَحْوِیْلُ شَیْءٍ دِیْکَرٍ لِّیْکِنْ دِیْنُ تَحْوِیْلِ سَوَارِ تَاکِیْدِ نِسْبَتِ عَدَمِ
 فَعْلٍ کہ عدم روتہ فعل از نبی صلی الله علیہ وسلم کہ نظرشان اسع ترین نظر ہا است و بچو و قانع آیندہ را محیط است دلیل
 آنست و سبب آن تحویل گویا از قبیل قضایا فیا ساتھ ہا گشت اشارہ لطیف است بجواب اینکه جمله لا اراکم الا من
 در معرض تعریف بجانب صحابه کرام کشیدہ متمسک سور عقیدہ و دلیل صدور ظلم و تعدی از ایشان بر حضرت علی رضی الله
 عنہ در بارہ خلافت قرار دادہ اند و توجیح این مقال اینکه عدم روتہ فعل از روتہ عدم فعل عام ہست و در صورت عدم عدم
 فعل کہ در حقیقت فعل نیست ہم میتواند کہ عدم روتہ فعل باشد پس اگر این جمله بر اصل خود گزارند و اعتبار تحویل نکنند نشان
 ظلم صحابه این جملہ گشتن نمی تواند پس ادای مقصود معلوم بدین پیرایہ کہ معروض شد گویا دشمنان صحابه البجبال
 دیگر افگندند تا دست بے ادبان سگودامن پاکشان را از نشو و اما آنانکہ فہم سلیم و طبع مستقیم دارند خود میدانند کہ محلی
 این کلام ازین بیش نیست کہ من شمارے پیغم کہ حضرت علی مرتضی رضی الله تعالی عنہ را امیر خواہید ساخت اما اینکه از
 کمالات فضائل شان چشم پوشیدہ بقاصدا ہوای نفسانی دیدہ و دانستہ از جنابشان اعراض اہید کرد من گمان دارم
 کہ اصحاب فہم مدعی لالت اینجملہ بر آن شوند معہذا سببیت میر نکردن شان فقط در کینہ و عناد و محض نسبت تا بد لالت عقلی
 ثابت میشد آئے این جملہ این را ہم محتملست و محمل دیگر نیز دارد اعنی اشارہ بمضمون و بیانی الصد و المؤمنون الا اباکم مگر
 محمل اول احتمال بیش نیست و ثانی را بد و از نقل مذکور و ہم دیگر بضمیمہ بلا خطہ مناقب صحابہ عقل نیز در تائید این
 پس حیف است کہ بے دلیل بر احتمال بچسبند و از قرآن والہ بر مراد دیدہ و دانستہ چشم پوشند مگر شاید کہے را درین تقاضا
 و سوسہ بگردیل آید و گوید کہ این چنین کلام شہادت وجدان در مقام تحسیر و تمناسری زند پس دیدہ انصاف باید
 کشاد و باید دید کہ تحسیر نبوی دار زوی شان کلام را بکدام محمل می افگند و سیاق را بکہ جانب می کشدی گویم
 کہ اول شہادت وجدان غیر مسلم ممکن است کہ مطلق اخبار بالغیب بے اقتران حسرت و افسوس مد نظر باشد
 و اگر سبب این خاطر شیعیہ بزرگ کنیم و از احتمال قبلینہ این مقال بہ نسبت انکشاف اولوتہ ابی بکر رضی الله عنہ
 ہم ذکر کنیم تا ہم بر آمدن مطلق نشان ازین جملہ معلوم چه ہر گاہ انبیاء را از مقتضیات بشری چنانکہ
 در کتب و روایات مذکور است اگر رسول اکرم صلی الله علیہ وسلم تناسک خلافت حضرت علی رضی الله عنہ داشته باشد

کدام مخدوری است که اهل سنت و جماعت در فکر اعتذار دیگر خون کنند و اگر باین قدر سینه ازین سخن
پاک نشود اینک روایت نیز موجود است فی تاریخ الخلفاء لجلال الدین السیوطی فی فضل الاحادیث و الاثر
المشیره الی خلافة ابی بکر رضی الله عنه قال اخرج الدارقطنی فی الافراد و الخطیب و ابن حنبل عن علی
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سالت السدان یقده مک ثلثا فانی علی الاتقدیم ابی بکر اتهمی و
سلمنا که بسبب سنی بودن مخرجان این حدیث تسکین شیعہ نشود و نگردین چه خواهند گفت که وقت اراده
نکاح حضرت امیر رضی الله عنه بدختر ابی جهل بر دل نور حضرت سرور عالم صلی الله علیه وسلم چه قلقها
که نگذشت آخر این همه بے تابیها از چه بود بجز این که محبت حضرت زهر النوبت باین رسانید و دیگر چه
می توانست گفت آری اگر دختر ابی جهل از محرمات بودی این اتهام منع و خطبه خواندن بر مقتضای
نبوت منطبق می گشت سیاق این قصه را در حدیث بنگند معلوم خواهد شد که این رنج و الم محض بر مقتضای
محبت حضرت زهر ابودرضی الله عنه ورنه این مقال را چه محل بود که من حلال را حرام نمی کنم القصد
عجب نیست که درین واقعه هم کم و بیش بمقتضای طبیعت بشری و محبت نسبتی میلان خاطر انور
بجانب حضرت امیر رضی الله عنه باشد مگر دختر ابی جهل استحقاق زوجیت حضرت امیر نداشت
و این انعقاد از ضروریات شرع نبود که بیاس آن رنج خاطر مبارک حضرت زهر رضی الله عنه که
واقعی رنج خویشتنی است گوارا میشد و از خوبی مواسات اقارب و صلہ رنجی نظر برکنده درین باره
اتهام نمیزمودند بخلاف این واقعه که بجهت سوابق کمالات ابوبکر رضی الله عنه و نظر بجاهتانی های
شان از اول تا آخر که شیعہ هم میدانند گویا تحمل کنند لازم افتاد که از تقاضای محبت طبعی بر کران روند
و حق را بحق دار رسانند چنانچه در اوقات مناسبه درین باره بطورے اشارتیه فرمودند که آنانکه
مشتی فهم سخن دارند دلالت لفظی را هم بدل آن نمی گیرند مگر دیده کورا آفتاب هم سیاه نماید و ششم فرمود
کتاب تیز زیاده تر باید با جمله از جمله و لا را کم فاعلین میلان خاطر رسول خدا صلی الله علیه وسلم فهمیدن
و باز از رجحان طبیعت و میلان خاطر نبوی علیه و علی آله الف الف تحية و سلام باستحقاق حضرت
علی رضی الله عنه پی بردن و امیر نکردن صحابه ایشان را بسبب کینه و عناد و ظلم و عناد و شمر و ن کا
کسانی است که ازین فرقه باخیر ندارند و ایشان را بر معنی و مدلول مطابقی نظر است و نه از عموم و خصوص
مسبب سبب خبر با اینهمه جمله مقتضیات طبعی انبیاء مطابق احکام الهی انگاشته آنچه مقتضای
میگویند روش معانی سخنان اهل الصفات نیست که اول نظر بر اصل مدلول این کلام اندازند باز بر
عموم مسبب نظر دارند پس ازین انبیاء را بشر اعتقاد کرده در معنی این جمله غور بکار برند آنگاه اگر ازین
کلام طعنه بذهب سفیان بر آید غوغای شیعہ با استناد این حدیث البته خیل بجای نماند این همه در
صورتی است که از بعدیت در من نور مریدان بعدیت متصل گیرند و از روایت روایت انکشافی

و اگر از رویت رویت استدلالی مراد دارند حاجت جواب یکسو درود و اعتراض بهم کلام است چه
 در استدلال پنج در پنج است و قوع خطا ممکن است اگر چه از نبی باشد خصوصاً نزد شیعه
 که خدای شان بهم خطا میکند تا آنکه بدو واقع میشود تا با تیار چه رسد قصه رها کردن بسیاری
 بدر مشهور است استدلالات دیگر را هم بران قیاس باید کرد و اندرین صورت خود امیر شدن
 حضرت امیر ولایت بران دارد و اگر بعدیت مطلقه مراد باشد ثبوت تقریبی معلوم معلوم البته
 فکر جواب این امر لازم خواهد آمد که پس از شهادت حضرت عثمان رضی الله عنه بے ساخته حضرت امیر
 رضی الله عنه را امیر کردند و از لزوم کذب قول سمر در عالم صلی الله علیه و سلم هیچ نیکو بشیدند مگر حق
 اینست که مراد از رویت رویت انگشانی است و بعدیت در من تو مگر بعدک بعدیت مطلقه در نظر از
 سوال از تعیین اشخاص است نه اوصاف و اگر بعدیت را بشهادت عرف و لحاظ اینکه سوال از
 تعیین جمله خلق الهی یوم القیامة نبود منحصر بر بعدیت متصله دارند تا هم جواب مطلق است و خوبی
 اطلاق جواب با وجود تفسیر سوال اگر چه در دیده تنگ چشمان بے بصیرت نیاید و گویند سوال دیگر
 جواب دیگر معین از جمله خلق که تا روز قیامت خواهند بود و خبرند اند فقط احوال اصحاب ثلثه مذکوره و که
 کرده نظام بطور تخییر اشاره باستخلاف یکی ازین بزرگواران فرموده اند مگر از بلغا باید پرسید که درین
 مخالفت اطلاق و تفسیر و بیان اوصاف اصحاب ثلثه کلام را از بلاغت گزرا نیده بحد اعجاز رسانیده
 اند گویند کم فهم را نمی رسد که بدعوی خوبی این کلام و بیان اشاراتش زبان دراز کنیم که تقریب فهم
 خویش تن است مانع خوششیدند از خودست که دو چشم روشن و نامرد است اما سخن برب رسیده
 را بزرگ دانید نمی توانم امید آمنت که بر ستم بیانم خنده نزنند عنایت فرموده بغور بنکند که درین
 کلام سراسر اعجاز اول بر طبق و سبک و عن الالهة قل ہی موافقت للناس الخ بتغیر جواب از طرز
 سوال بر نقص سوال سائل تنبیه فرمودند و باز به بیان جمله خلق متوجه شدند مگر چون در تعیین اشخاص
 ایشان کلام بطول می انجامید و منفعت قلیل میشد بارشاد اوصاف چند بطور تسکین خاطر
 سائل کردند که هم جواب او بر آید و هم امتیان را تا قیام قیامت در استخلاف خلق و سمر العجل است
 مانند واقعی در بار بکوزه در آورده و مضمون بزرگ را بکلمه پیروده اند چون شرح این معیار به بیان حقیقت
 خلافت و لزوم ثبوت متعلق دارد اول حسب فهم مرتبه ازان گزارش میکنم چنانکه غلیقه کسی کسی بود
 که کار او کند پس اگر آن کار متنا کمال و موقوف بر ملکه باشد لاجرم ازان هم چیزی کم و بیش نصیب
 او است و در تفسیر این مصرعه بود و این ره که تو میروی بترک استانت بے مگر کلام چون
 در خلافت نبوت است ضروریات نبوت را باید شناخت تا در خلافتش همان لحاظ ماند پس بنظر قاصر
 این شکست خاطر خیالی آید که نتیجی را اول ضرورت است که بکمال قرب رسیده و بغایت برگزیده باشد که

افسری یک عالم در بهری بنی نوع بهر کس ناکس نمی دهند اکنون که جمال قوت نظری و کمال قوت عملی او را
 با امتحان آمد که از کجا بجای رسیده اسرار احکام و قواعد تدبیر هدایت با و آموخته سوی گرفتاران ضلالت
 روانه میکنند پس اگر بگفته او قیود رسوم گسستند فها ورنه هر که دست و گریبان نشن شود نیز در بهمت
 خود زیر و زبر نماید یا جان باز دین ازین تقریر سه مرتبه دست آمدند که جدا جدا بعنوان اصحاب ثلثه در
 حدیث مذکور اند اصل همه کمال قرب جدی که نام بعد از انجایش دخل نماید مگر چون این چنین قرب
 بآن ذات عالی که در درامد الوار اوج استغناست افتادگان حقیق هو او موس را به دو شهر
 زهد فی الدنیا و رغبته فی الآخرة از محالات است لازم افتاد که درین دو کمال کمال دارد و همین بهمت
 قوی و عزم بلند که تا در کار خود از تنگ و ناموس هم که از جان چنانکه دانی عزیز ترست حساب نمی گیر
 و تسوین نگاه داشت حال شان تا نیک را از بد نه شناخته از بد منع فرماید و بجانب نیک هدایت نماید
 اینست آنچه که بنی را ضرورت و از نیاج و چه تخصیص ذکر این اوصاف ثلثه که نام از اصحاب ثلثه کرده
 اند معلوم شد مگر این امور ثلثه اگر بطایبی بدیگر بنگرند چنان در مراتب متفاوت افتاده اند که یکی
 بدیگر نمی رسد توضیح این سه را نیکه اصل نبوت و مصداق آن همان کمال قرب است و پس هدایت
 خلائق از آثار و مقتضیات او و بهمت قوی از آلات او و معین هدایت محتاج ضلال و اهل ضلال است
 و بهمت قوی را در کار خود ضرورت مخالفت مخالفان و رنه این با که آویزد آن با که ستیز و کمال قرب را
 جز ذات ربانی حاجت دیگر نیست و ظاهر است که با آله هر دم سر و کار نیست و آثار الزوم ضروری
 فی البته از اصل و مصداق هر لحظه ناگزیر است و نیز هدایت را در سوی غیر است و زهد فی الدنیا و رغبه
 فی الآخرة را که از ملزومات قرب اند همه روسوی ذات بخت او تعالی است و قوت بهمت را در و بهر
 سوست که از علوم و معارف مقام قرب فرمان می پذیرد و از ان باز قوت عاقله و عالمه را بکار هدایت
 میگیرد چون این چنین است اول اول است و ثانی ثانی و همچنین پس اگر یکی را ازین اوصاف
 ثلثه چنان قدم پیش رود که دیگران بگرد او نرسند اگر اول است علی الاطلاق استحقاق او از همه
 بیش خواهد بود ورنه باید دید اگر مهات عظیمه پیش رو آمده اند امانت خلافت بصاحب بهمت بلند و
 دل باید سپرد و اگر حوادث ضلال و شیوع بدعات در دین تویم رخنه اندازد و یا اندک است آن بدل
 خلد از جائے هادی و مهدی را باید آورد که هر کاره هر مردی اکنون بایستد که جناب سرور عالم
 صلی الله علیه و سلم اول بطوری که مذکور شد قاعده استخلاف ضبط فرمودند از ان باز مراتب هر یک
 ازین اصحاب ثلثه در ضمن بیان اوصاف چنانکه معلوم شد بیان فرموده به ترتیب و کمالی میگرد
 تا کید فرمودند و هم اشاره فرمودند که هر یک ازین اصحاب ثلثه را برای کاری ساخته اند و کمالی
 و دیگر نه ساخته اگر چه و طلب ربانی عارض حال شود و ضرورت رسیدن این را از دست بردارن و صلی الله علیه و سلم

رضی اللہ عنہ باید زد که درین را از همه قدم پیش دارد و اگر بهات عظیمه معاملات بزرگ پیش آیند و حاجت
 تربیت عام و خاص افتد از حضرت فاروق رضی اللہ عنہ اتهاست این کار باید کرد که مرد این
 کار است بهمت قوی و عزم مصمم دارد و در تنفیذ احکام الهی نه پاس کسی دارد نه هر اس از کس اندیشه
 ملامت ندارد و حق او را و حق را نمیگزارد و اگر ظهور بدع و اهراب حق را به باطل آمیزد زیر سایه مرتضوی نباید
 باید گرفت که آفتاب هدایت مطلق را مطلع و مشرق سینه گنجینه اسرار او خواهد بود از اینجا فهم و فراست صحیح
 باید دریافت که بهیچو احادیث نبوی چگونه نظر غائر انداختند و دقیقه فرونگذاشتند اعنی پس از آنکه جانود
 الهی حبیب رب العالمین سید المرسلین علیه افضل التسلیمات و اکمل النجیات را ازین دارد دنیا بخوار خود کشید
 پس ماندگان بهمان بودند که بقبوض وجود پر نور حضرت نبوی صلی اللہ علیہ وسلم دل از ماسوی الید برکنده بچان
 و دل در طلب حق مصروف بودند و هر دم دم دل من مزید میزدند مناسب چنان شد که بسپرداری چنین
 کسان کسی باشد که از تشبیه و فراز این راه آشنا بود و دوائی این درود اند و طریق زهد فی الدنیا
 در غیبه فی الآخرة پامال او بود تا تربیت شان کند و اصلاح ظاهرو باطن نماید قطع نظر از دیگر نصوص و
 از افضلیت شان درین باره هم بجانب حضرت صدیق اکبر رضی اللہ عنہ از بهیچو این عبارت اشاره پایافته
 دست بیعت شان داده بر سجاده نبوی نشانند چون جهاد نیز دران زمانه یکے از ارکان طریقت شریعت
 بود که مجاهده و مشقت و منفعت بدان نمیرسد و مصلحتهای دیگر مثل ترقی اسلام و تکثیر غنائم و غیره بران توفیق
 بودند حضرت او شان سامانش فراهم آورده لشکر بر لشکر طوف عراق و شام فرستادند رفته رفته شهرها را
 اطاعت اسلام آمدند گروهی مسلمانان شدند و اکثری با دوائی جزیه جان سلامت بردند و غنائم و
 اموال فراوان بدار الخلافت رسیدن گرفت درین اثنا حضرت صدیق رضی اللہ عنہ را داعیه اصل پیش
 آمد او شان لبیک گفتند و بر محبت حق پیوستند چون درین عرصه این مهم بزرگ شده و هر روز در بزرگی
 بود فکر انجام یک مملکت در سر و دشمن قوی بر سر آمد و ایصال حقوق مستحقان و در نزدیکی اجیب لازم قضا
 مصلحت وقت آن شد که مردی قوی دل بلند بهمت که ازین خرخشه باستوه نیاید و از ملامت ملامت
 کسان که از لوازم چنین ریاست گیری ست خصوصاً در چنین زمانه که کس مجال سخن بود که بهمت را نکشاید و
 با نظام این کار و اهتمام این کار زار بر خیزد حضرت فاروق را بکمال درجه موصوف باین کمال دیدند و لهذا
 دلائل دیگر از ثقل بر افضلیت شان گواه بود و حضرت صدیق اکبر رضی اللہ عنہ نیز بفرمانبری نصوص هم
 اقرار است خود او بی عهدی شان اشاره فرموده بود و بدین بیان وجوه مذکوره دست به بیعت شان دراز کرد
 سر حاکمه اطاعت شان در آورند چون او شان بر مسند خلافت نشستند چنانکه باید بسراجم این کار
 بر داشتند هنوز زمانه همین روشن بود که مدت خلافت عمری منقرض گشت و مهم هر کوبی سرکشان شام
 و فارس با تمام باند چون سانحه تازده که رعایت آن محتاج کمال مرتضوی باشد هنوز پیش

نیامده بود بلکه همان اهتمام کار فاروقی کارکنان خلافت پیش نهاد خاطر داشتند و این طرف روش فاروقی
 در انتظام مهمات چنان ذہن نشین ہر مقام و خاص گشتہ کہ ہر کس از ایشان این کار کردن سے
 توانست ہمہ را درین مقام مساوی الاقدام و دیدند القصد در نشانیدن خلیفہ بر مسند خلافت سخت
 تخییر پیش آمد مگر نہی دانش فاروقی کہ چگونه باشارہ بنوی رفتند و چنان قاعدہ استخلاف را مرعی
 داشتند اعنی ہمان کمال قرب را مزج قرار دادند و بتامیر کسانیکہ پسندیدہ بازگاہ مصطفوی و بغایت
 مقربان درگاہ خداوندی بودند وصیت فرمودند آخر کار بانکار باقیان ازستہ متبادر الیہم امر خلافت
 فیما بین حضرت ذی النورین و حضرت امیر رضی اللہ عنہ و اگر گشت بعض اکابر صحابہ از اخبارات
 حضرت بنوی و وصیت حضرت عمر این دقیقہ را فہمیدہ در تعین حضرت عثمان نیز بر ہمان وتیرہ فاروقی
 رفتند و بلحاظ افضلیت و اقربیت ایشان کہ مستلزم مزیتہ قرب است و از اکثر بقصص معاملات
 زمانہ بنوی مستنبط میشد و مہذا میلان خاطر اکثر خلایق کہ موافق بعض احادیث قدسی یکے از دلائل
 افضلیت است او شان را بر حضرت امیر رضی اللہ عنہ ترجیح دادند اینجاست معنی ان متصکا اللہ تعالی
 فلا تخلعہ کہ حضرت رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم بحضرت ذی النورین رضی اللہ عنہ خطاب فرمود
 بودند و وجہ نسبت کردن تفضیل بجانب باری عز اسمہ معلوم گشت چہ وصول خلافت بحضرت
 عثمان محض عطائے خداوندی است کہ بے خیال و گمان رسیدہ کمال مخصوص را بہم جو خلافتہائے
 خلفار ثلثہ باقیہ در ان دخل نیست و نعمتیکہ بے سابقہ عمل و کمال میرسد دستور است کہ آن را
 نسبت بخدا سے کنند و میگویند کہ عطائے خداست و وجہ تعین کردن حضرت ابو بکر رضی اللہ عنہ
 حضرت فاروق را رضی اللہ عنہ و باعث معین نکردن حضرت فاروق رضی اللہ عنہ کسی را نیز بر آمد
 و معنی لا اراکم فاعلمین الخ نیز خیلے برین واقعہ مطابق آمد زیرا کہ در دوبار اول در استحقاق خلیفہ
 اول و ثانی اہدی را کلام نبود کہ در ضروریات خلافت نبوت خود یکتائی روزگار خود بودند و بسبب
 کمالات مناسبہ خلافت شان اہدی ہنگ شان شدن نے توانست مگر پس و قات خلیفہ
 ثانی خصوصاً وقت دوران امر خلافت فیما بین حضرت عثمان و حضرت علی رضی اللہ عنہما در ہر طرف
 احتمال تعین بود و ہر دو بزرگوار بظاہر ہنگ یکدگر بودند اگر فرق ہم بود چندان خفی بود کہ اکابر رضی
 نیز با چندین ہنم و فراست پس از دیر چنانکہ معلوم است و یا قتل پس گویا خلافت اتماما و شان
 رسیدہ باز گر دید و نیز رعایت و کمال مذکور با استخلاف خلیفہ اول و ثانی بعمل آمدہ و از ان
 انصراف دست داد اکنون فقط رعایت کمال مرتضوی باقی بود تا باقران او بر رعایت کمال اول
 و ثانی تمثال نبوت محمدی نقش ظہوری بہت مگر چون حضرت عثمان در جہان از ہمد قدم راجع داشتند
 و از نیز مکی ہائے حیا این ہم است کہ بہا اوقات از مرد ضعیف کار ہائے بزرگ چنان بجا لاکہ

حسبى بظهور آيند که مرد قوی همت هم رشک بر دوازين جهت کمالات عثمانى بکمالات فاروقى
 منسلک شده بودند اقامت حضرت عثمان رضى الله عنه بمنزله جبر نقصان و تکميل ناکام شده نه
 آنکه چون خلافت ثلثه باقى شان جدا گانه دار دوازين جهت و هم لحاظ اينکه غضب و حيا عظيم
 درين اعوان همت اند در حضرت عمر رضى الله عنه اگر چه غضب في الله بدرجه کمال بود مگر در حيا
 بيشترى حضرت عثمان راست رضى الله عنه اگر خلافت شان را تتمه خلافت فاروقى نام نهند خيل
 نجا باشد درين مقام از حد ثلثه افضليت حضرت امير رضى الله عنه از حضرت ذى النورين
 که بحجت ذکر نکردن شان درين حديث با و هام بعضى سنين متطرق ميشد سينه پاک گردید خلیان
 تخصیص ذکر اصحاب ثلثه مذکورين و ترک کردن ذکر حضرت ذى النورين مرتفع گردید و از بيشتر
 نیز حکم امر راجع مقدمه مدفوع بود و جهش چنانکه بگزشت همين است که خلافت حضرت عثمان
 رضى الله عنه مبتنى بر کمال شان در کمالي از کمالات نبوت که مناسب حال زمانه باشد نبود
 بلکه بحجت افضليت شان در زمانه خویش و استحقاق قوه عزيمت او شان في الجملة بسبب
 کمال حيا نبوت همت فاروقى از ديگر اقران و امثال مقدم شده بودند پس از ملاحظه کار
 گردی شان هم محقق ميشود که واقعى چنانکه از حضرت عثمان رضى الله عنه اميد بود بلا دافرس
 و اطراف شام را جاروب داده از خن و خاشاک سرکشان نامور پاک کردند القصة چون حضرت ذى
 النورين بدست جفاکاران شهيد شدند گویا تخم بدعت و ضلال بآب و خاک آميخت و وقت ظهور
 شاخ و برگ بدعات قريب رسيد و اگر باور نباشد از انتشار حدیث در نفس و ظهور نواصب تفتيش
 کنند که حقيقت همين قتل حضرت عثمان رضى الله عنه خواهد بود چنانکه بجای خود مذکور است اين وقت
 نشستن حضرت امير رضى الله عنه که يادى و مهندي بودند بر سنده خلافت بجای خود شد مگر چون قاتلان
 حضرت عثمان رضى الله عنه دست بخون حضرت آوردند و بدین گناه روى خود بياه نمودند و پند که همه
 صحابه مستوح اين واقعه دست بزدان ميخايند آن سیکاران را فکر جان خویش شد زير دامن تضيوي
 خزیدند چون حضرت ايشان بسبب عموم بلوغ قاتل را از غير قاتل نماند شناختند و در اجرائى حدود و اقتد
 قضای نبوت کامل بکار بست و نیز همين دم از دست آن شوره پشان یک خلافت ديرينه در هم برهم
 شده بود و بر همى اين خلافت که هنوز قرار نگرفته و استوار نشده چه دشوار بود از اخذ قضای تامل فرمودند
 و البته گان حضرت ذى النورين و طرفداران شان در صدمه اين رخ بزرگ پيچ نيند ميشيدند و بگمان مدايهت
 از حضرت امير رضى الله عنه در جنگ جدال شدند و بدین سبب عبا را بر خاطر بکيدگر بيشتر نشسته بابر حيا
 و آنکه که نشاندند تا آنکه جهاد بکفار فتح بلدان منقطع گشت و راه آمدن غنائم مسدود شد و همين جهت که در عنوان
 حضرت امير رضى الله عنه ذکر خلافت نکردند اين وقت معنی ملازم فاهلين حد و اجزای منطبق شد و تا سفت نبوى

صلی اللہ علیہ وسلم کہ از معنی لارا کم فاعلین می تراود و وجہ گشت و معلوم گردید کہ اگر بہت افسوس نبوی یابین
وجہ است کہ حضرت امیر راضی اللہ عنہ چنانکہ ہادی و مہدی بودند فرصت بدایت امت و استیصال مادہ
بدعات از پنج دین میسر نیاید و بسبب حقیقتش با ہم عنان بہت بجانب دیگر معطوف ماند بلکہ بانیان فساد درین تفرق
کلمہ و نزاع با ہم فرصتی بدست افتاد کہ بس غنیمت شمرند و بگویند از غیب بر آتش بے نورشان روغن ریختہ و رنہ گروہ جہنم
بن سبب بقیہ خارج ہم بچو خواب حروراء بآب تیغ مرتضوی کندہ آتش دوزخ میشوند و نواصب بوجود نمی آمدند و
قدر یہ را قدرت زبان کشائی با قوال باطلہ خود میسر نمی آمد مگر چون شرف صحبت حضرت حبیب رب العالمین صلی اللہ علیہ وسلم
علیہ وسلم و علی آلہ اجمعین و جانفشانی ہا صحابہ و اتباع و اخلاص شان چنان نبود کہ بیک دو خطا اجتہادے
یا تعصب قومیت علی اختلاف الاراء ہمہ را از نظر افکنند و مواجہہ موقوفہ مثل قل ان کنتم تحبون اللہ

فاتبونی یحبکم اللہ و یغفرکم ذنوبکم و من لبقنی بقرب الارض خطیۃ لا یشترک بے شینا القیۃ مثلہا مغفرۃ کہ در
مشکوٰۃ در باب ذکر اللہ عزوجل از مسلم آوردہ فراموش کنند بلکہ قدر شناسی رحمت و اسعہ کہ ہمہ صفات و کمالات
امت نبوی بیک گوشہ اش بگنجد آنست کہ حسب عدہ اولئک یدل اللہ سیما تم حنات اگر کیا بر ہم از و شان
ویدہ و دانستہ ہم میزدور و در فقر حنات نبشہ شود بتاء علیہ حکمت لم یثقی این سوارح را بر انگیخت کہ تماشاے
عجیب مثل اظهار قدر صحابہ رضی اللہ عنہم و منزلت شرف صحبت حبیب خود صلی اللہ علیہ وسلم بر روی
کار آوردن بود و رسانیدن بے ادیان بجائے خود بران توقف داشت و آخر و عنوانان الحمد للہ رب
العالمین و علی خیر خلقہ محمد و آلہ و اصحابہ اجمعین پس ازین گزارش میکنم کہ بسبب کم فرصتی و قلت استعداد و عدم
مزاوت کتب در امتثال امر سای دیر شد کہ دیگاہ اگر فرصت ساعت دو ساعت میسر می آمد کاغذ سیاہ
میکردم پس از دیر کہ نوبت تا بانیخار سید بلا حظہ تقریر پریشان و کجی بیان خود چنان میدانم کہ در نظر عنایت گرامی
لا طائل نماید و بہتر ان فہم درست سای کم وزن بر آید مگر ہر کس باندازہ خود میگوید چون سابق عرض کردہ
آدم کہ مرد این کار نیم معذورم باقی بخدمت عنایت فرمائے من مولوی عبدالقادر سلام مسنون
پذیرفتہ باد فقط مکتوب مولوی اسمعیل صاحب شہید

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

لائق حمد و ذات باری ہے کہ جن کی تعریف زبان خلایق عاری ہے اور ہر ذرہ بیان اور درود و تحنیت
اس بر گزیدہ خلق پر کہ جسکی باعث کون و مکان ہے اور قیام دو جہان بعد حمد و صلوة کے بندہ
حبیب الرحمن بخدمت از باب شاہقین کے عرض پر واز ہے کہ میں نے بنظر اتحادہ عوام مکتوب
خلاصہ انام مولوی اسمعیل صاحب شہید مرحوم طالب اللہ تراہ و جعل الجنة منواہ کو کہ در جواب اعتراف
اپنے رسالہ تقویۃ الایمان کے بزبان عربی لکھا تھا بزبان اردو ترجمہ کیا فقط

مناظرہ ہے تو ہم ہی عرض کرتے ہیں کہ آپ سہارنپور تشریف لائیں علما تو ایک طرف یہ عاجز
 ہی آپ سے نہٹ لیگا مگر کیا تعجب ہے کہ آپ ثالثی نصاریٰ اور ہنود پر عقد مجلس مناظرہ کر کے
 ہن اور ان دونوں گروہ کا حال بخوبی واضح ہے کہ ان کے عقائد اور اعمال میں کیا کیا خرافات
 و محالات ہیں پھر جن کی رائے اور فہم کا حال اپنے دین میں یہ کچھ ہو غیر کے مذہب کو کیا سمجھیں گے
 مگر بقول کل شے مرجع الی اصلہ شاید آپ کو انکی راہ و رسم کچھ پسند آئی ہے خیر غرض یہ سب آپ کا
 افسانہ ایک زمانہ ساری عوام کا بہکانا ہے ورنہ علماء شیعہ سے بقول آپ کے کاغذ سیاہ کئے
 اور کیا کبھی ہو سکا ہے یہ کتب مناظرہ تحریری موجود ہیں اگر تم میں سے کسی کو فہم و فراست صحیح ہو
 دیکھو اور مگر کہ میں علما تو ایک طرف کبھی عوام سے بھی آپ لوگوں نے میدان پایا ہے جواب آپ کا
 حوصلہ کرتے ہیں مولوی حامد حسین لکھنوی باین دعویٰ علم کہ عالم ملک و ملکوت میں بزم شیعہ نظر نہیں
 کہتے میرٹھ میں باوصف اصرار و تکرار خاص عام مولوی محمد قاسم صاحب سلمہ اللہ تعالیٰ و دام فیوضہ
 کے مقابلہ میں نہ آئے اور گھر سے باہر نہ نکلے اور خلوت میں بھی مولانا نے شیعہ مخلص بن کر جو کچھ
 باب فداک میں پوچھا تو دم چر کر اٹھ کھڑے ہوئے البتہ اب آپ کچھ بکتائے دوران اپنے قدمائے
 بھی بڑھ کر ہوئے ہوں گے جو یہ دعویٰ لا حاصل ہے سو خیر آپ تشریف لائیں اور میدان مناظرہ دیکھیں
 مگر آپ کی تحریر سے تو آپ کا علم و فضل معلوم و مفہوم نہیں ہوتا نہ معلوم کہ کس لیاقت پر یہ زور و
 شور ہے شاید مناظرہ کے لیے کچھ دم محفوظ کر رکھا ہو گا خیر یہ جواب تو آپ کے اشتہار کا ہے
 اب جواب جوابات کا بنہایت اختصار کہتا ہوں اور آپ کے کلام لایعنی کا جواب بکیر ترک کرتا ہوں
 الا انشاء اللہ کہ آپ کی تحریر پر کچھ لکھا جائے سو بھلائے جزا اے سنیۃ سنیۃ مثلہا عمل حسن پر عمل کیا
 جامع ورنہ حتی الامکان و اذا سمعوا اللغو انصرفوا عنہ و قالوا لانا اعمالنا و لکم اعمالکم سلام علیکم لا تتبعی الباطلین
 برغل ہو گا و سنیۃ ہمدانیۃ الشیعۃ واللہ بیدی من یشار الی صراط مستقیم اول قبل جواب یہ کہنا
 ضرور ہے کہ آپ ضحاکے اہل سنت کو اپنے مذہب کی طرف دعوت کرتے ہیں اور رغبت دلاتے
 میں سوخہ کوئی شامت کا مارا سنی آپ کے فریب میں آویگا یا نہ آویگا مگر آپ تو اس دعوت کرنے سے خود
 مخالف رسوم و کفر فاسق بن گئے کیونکہ آپ کے مذہب میں بقول امام محمد جعفر صادقؑ دعوت غیر مذہب
 والوں کو اپنے مذہب میں حرام ہے کہانی روایت کرتا ہے کہ قال الامام ابو عبد اللہ جعفر کفرنا عن الناس لا

نہی اہل اہل ہذا ترجمہ باز رہو لوگوں سے اور مت ہلاؤ اپنے امر مذہب کی طرف کسی کو سو فرمائیے کہ
 اس موت حرام کا کرنے والا کون ہوا اور پھر اسکو جو حلال جانے اور تقرب پہنچانے تو وہ بحسب عقائد
 شیعہ مسلمان ہی یا کافر اور اگر عذر کر دو کہ یہ حضرت امام نے بطور تقیہ فرمایا ہے تو یہ عذر بالکل بیہودہ ہے
 کیونکہ حضرت امام جعفر کو تقیہ ہرگز درست نہیں تھا چنانچہ کلینی وصیت نامہ بخبار میں وصیت حضرت امام
 جعفر علی یون روایت کرتا ہے کہ حدیث الناس و اہم ولا تخافن احد الا اللہ والنشر علوم اہل بیتک
 و صلی اللہ علیہ وسلم فی عز و امان ترجمہ حدیث بیان کر لوگوں سے اور فتویٰ دے
 لو اور مت ہرگز خوف کر کسی سے سوائے اللہ تعالیٰ کے اور نشر کر علوم اہل بیت اپنے کا اور تصدیق
 کر اپنے باپ دادون صاحبین کی پس بیشک تو سپاہ و امن میں ہو اور ایک روایت میں ہے قل الحق فی
 الا من الخوف ولا تخش الا اللہ ترجمہ کہ سچی بات امن اور خوف میں اور مت ڈر سوائے اللہ کے کسی
 سے اور مہذب بڑی حیرت اور فوس کی بات ہے کہ یہ قول حضرت کا اپنے خواص کو تھا اگر حضرت
 خواص سے ہی تقیہ کرتے تھے تو آپ کی ساری روایات غیر معتبر واجب التکرار ہوئی اور بنائے
 مذہب شیعہ ہی منقطع ہو گئی اب جو ذکر تقیہ کا آیا تو کچھ مختصر بطور تمہید کے لکھا ہوں کہ سب جوابات
 میں کام آویگا۔ علما شیعہ کو تقیہ کی آڑ نہایت عمدہ ملی ہے اس ذریعہ سے اپنے مذہب کو تمام رکھا ہے
 اور تقیہ کو ائمہ پر واجب کر رکھا ہے مگر فی الحقیقت یہ نہایت چر پوز عذر ہے کیونکہ اگر تقیہ واجب ہوتا
 تو اول تو رسول اللہ صلی اللہ علیہ و علی آلہ و اصحابہ و بارک وسلم نے جو کچھ اظہار اسلام و اظہار حق
 میں تکالیف انہا نہیں کسی شیعہ پر مخفی نہیں سو چاہیے کہ معاذ اللہ حسب قاعدہ اہل تشیعہ جو رسول اللہ
 ہی عاصی فاسق ہو دین کہ تیرہ سال تک مکہ میں کس قدر جو رجھا اٹھائی اور کبھی کفار کے ساتھ تقیہ موقت
 نہ کی اگرچہ یہاں گنجائش تحریر بہت ہے مگر نظر اختصار مختصر کلام ہے قائل کو یہی پس ہے اور علی ہذا
 حال حضرت حسین رضی اللہ عنہ کا مشہور ہے کہ جان آبرو سب دی مگر تقیہ نہ کیا سو وہ بھی شیعہ کے
 نزدیک حرام موت ہے معاذ اللہ اور خود حق تعالیٰ تو ان پیش میں اس تقیہ ساختہ و اختہ شیعہ کو حرام فرما
 ہے ان الذین تو فہم الملکۃ ظالمی النفس فہم قالو فہم قالو انک مستضعفین فی الارض قالوا لکم کلن ارض اللہ واسمہ
 فہا جردا فہا قالو لکم ما و اہم جہنم و سائر مصیر ترجمہ بیشک وہ لوگ کہ فیض ارواح کی انکی فرشتوں نے اس
 حال میں کہ ظلم کر رہے تھے وہ اپنی جانوں یعنی ظاہرین مسلمان نہیں ہوئے تھے خوف کفار و انکاف فرشتوں نے

مگر کس حال میں تھے کہا انھوں نے ہم ضعیف تھے دنیا میں کمزور کہا فرشتوں نے کیا اللہ کی زمین میں گنجائش
 نہیں تھی کہ تم ہجرت کر جاتے وہاں سے کہیں اور پس وہ لوگ ٹھکانا ان کا جہنم ہے اور بڑا ہکانا چاہو کیا
 بات ہو کہ ائمہ کوئی بڑا بیاد عورت یا بوڑھے مرد ہپ ہپ کرتے نہیں تھے اور نہ بچے معصوم کہ وہ
 چلنا اور گھر سے نکل جانا انکو محال تھا تا معذور ہوتے لہذا اس آیت کے بعد جو دوسری آیت مذکور ہے
 ائمہ کے حق میں اس سے رخصت نہیں نکل سکتی دوسری جافقران شریف میں ہے اہم حبتہم ان تدخلوا الجنة
 ولما یاتکم مثل الذین خلوا من قبلکم مستہم الباسا والضرار وزلزلوا حتی یقول الرسول والذین آمنوا معہ
 نصر اللہ الا ان نصر اللہ قریب ترجمہ کیا گمان کیا ہی تھے کہ داخل ہو گئے تم جنت میں اور نہ آتی تم پر مشالہ
 بھلون کی کہ لگی انکو تحالیف اور مشقتیں اور ہلائیے گئے یہاں تک کہ کچھ بڑے رسول اور اس کے ساتھ
 کے مومن کب آویگی نصرت اللہ کی ہوشیار ہو جاؤ کہ نصرت اللہ کی قریب آتی ہے اور فرماتا ہے
 اہم حبتہم ان تدخلوا الجنة ولما یعلم اللہ الذین جاہدوا منکم وعلیم الصابریں، ترجمہ کیا گمان کرتے ہو تم کہ
 جنت میں جاؤ گے تم اور نہ ظاہر جان لے مجاہدین کو تم میں سے اللہ اور ظاہر جان لے صابروں
 کو سوائے اس کے بہت آیات ہیں اگر عقل اور آنکھ ہو تو قرآن شریف ہر شخص کے پاس
 موجود ہے دیکھ لو مومن کو تو یہی تین آیت بس ہیں۔ اور نبی البلاغۃ میں حضرت امیر رضی اللہ
 سے منقول ہے، انی واللہ لو یقتسم واحد او ہم طلائع الارض کلھا ما بالیت ولا استوحشت من بشیک
 قسم اللہ کی اگر ملکوں میں ان لوگوں سے تنہا اور وہ بہری ہوئی زمین کی قدر ہوں تو کچھ پروا نہ کروں
 اور جنت نہ کروں اور بحر المناقب میں ہے کہ خطبہم عمر بن الخطاب فقال لوصرفناکم عما تعرفون
 الی ما شکرکون ما کنتم تصنعون قال فسکتوا قال ذلک ثلاثا فقام علی فقال اذاکم نستیتک فان تب
 قبلناک قال وان لم اتب قال اذ انقرب الذی فیہ عیناک خطبہ پڑھا حضرت عمرؓ نے پس کھا کہ اگر
 میں پھیر دوں تمکو امر معروف اور خیر سے امر منکر کی طرف تو تم کیا کرو گہارا دی نے کہ جب یہ ہو
 حضرت عمرؓ نے تین بار تکرار کیا اس اپنے قول کو سو علیؓ کھڑے ہوئے اور کہا کہ اب تجھ
 سے توبہ لین ہم اگر توبہ کرے تو تو ہم تجھ کو قبول کہیں کہا عمرؓ نے کہ اگر میں توبہ نہ کروں کہا علیؓ
 نے کہ پھر اب ماریں ہم اسکو جس میں تیری آنکھیں ہیں یعنی تیرا سر پھوڑ دین اب ذرا شیعہ انصاف
 کریں کہ ایسا شخص کہ سائے عالم سے نہ گہرا ہے اور حضرت عمرؓ کو جمع عام میں کہ وہ سب کے سب بزرگ

شیعہ اعدا حضرت امیر تقی کیسا صاف جواب دیا۔ تقیہ کر سکتا ہے اور تقیہ اسکی شان میں کسی عاقل
کا کام ہے کہ تجویز کرے معاذ اللہ اور اس قسم کی روایات کتب معتبرہ شیعہ میں بہت ہیں بخوف اطمینان
ترک کی ہیں اگر شیعہ مومن ہیں اور اپنی کتابوں کو صحیح جانتے ہیں تو یہی دور روایت کافی ہیں بخوری
سی ہے کہ تقیہ اگر کوئی کرتا ہے تو محل خوف میں کرتا ہے سو ائمہ کہ اپنی موت و حیات پر قادیان
چنانچہ عینی نے اس بات کو بہت عمدہ روایات سے ثابت کیا ہے اور سب علماء شیعہ اس پر متفق
ہیں انکو کس کا خوف ہو سکتا ہے اور انکو کیا وجہ اور ضرورت تقیہ کی پڑتی ہے۔ ہاں معاذ اللہ
خطائے انسانی اور ترجمہ کہانے کے لیے اور بے حیاتی پر کمر باندھنے کو اور دین میں کستی اور ہمت
اور امر شرعیہ میں کرنے کو اگر شیعہ تجویز کریں تو کچھ تکرار نہیں ورنہ انبیاء اور ائمہ کو رواج اسلام
اور ہمارے دین اور جمع کفر و بدعت کے لیے مبعوث ہوتے ہیں ان سے کیونکر یہ امر ممکن ہو سکتا
ہے کہ ساری عمر کفار کے ہم پیالہ و ہم نوالہ تا بعد از فرمان بردار ملاح بنے رہیں اور صلوة و جہاد
کے شریک و رگاہے حق زبان پر نہ لائیں اور نہ کہیں دوسرے ملک میں نکل جا کر اپنے کام کو جاری
کریں سیرت رسول میں جتنی فرماتا ہے یُحْشَوْنَ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ ڈرتے ہیں وہ خدا سے اور کسی سے
نہیں ڈرتے سوائے خدا کے اور بلکہ مومن کی شان میں فرماتا ہے يَجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةً لَّا تَجْمُ جِهَادُ كَرْتِے ہیں اللہ کی راہ میں اور نہیں ڈرتے ملامت کسی ملامت کرنے
والے سے۔ اب کہو کہ اہل تقیہ شیعہ میں یہ صفت کہاں ہے بلکہ وہ تو برعکس خوف ملامت سے
بڑولی کرتے ہیں اور سوا خدا کے سب سے ڈرتے ہیں بلکہ خدا سے بھی نہیں ڈرتے
کہ اگر تبلیغ احکام میں ممانعت ہوئی کل کو خدا کو کیا منہ دکھلائیں گے۔ ائمہ اللہ کہ اقوال اهلین
سے تقیہ مصطلح شیعہ کی جو اکثر گئی اب بھی شیوخ نامین اور حضرات ائمہ کو جہان بے غیرت اور نفس پرور
ٹھیر دین خدا انکو سمجھے بس اور زیادہ کیا کہوں۔ اِنَّكَ لَتَهْدِيْ مَنْ اَصْبَحْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِيْ مَنْ يَشَاءُ
جواب سوال اول۔ لاریب اہل سنت صحابی اسکو کہتے ہیں کہ باسلام خدمت
سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم میں حاضر ہوا اور بایمان انتقال کیا اور جو مرتد ہو کر مرا اسکو صحابی
نہیں کہتے۔ مگر شیعہ کہتے ہیں کہ ایسے صحابی جسکو سائل بمعنی خاص کر تعبیر کرتا ہے چار پانچ
شخص تھے اور سوائے ان اشخاص کے سب ہاجرین اور انصار صحابی باین معنی نہیں تھے بلکہ یا

آگ پر ذکر آخرت سے اور گئے تھے مثل گھٹون کے نشان کے انکی آنکھوں کے وسط میں جب ذکر ہوا
 ہوتا تھا بہت تھین آکھیں انکی یہاں تک کہ تر ہو جاتے تھے چہرے اُن کے ہتے تھے مثل درخت کے تیز
 ہوا کے دن میں خوف عقاب اور توقع ثواب میں اور فرماتے ہیں لَقَدْ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَمُوتُ أَبَانَا وَأَبْنَاؤُنَا وَأَخْوَانُنَا وَأَعْمَانَا وَمَنْزِلُكَ الْإِيمَانُ وَتَسْلِيمًا فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ
 صَدَقْنَا أَنْزَلَ بَعْدَ وَثَاكُ الْكِبَرِ وَأَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصْرَ حَتَّى اسْتَقَرَّ الْإِسْلَامُ۔ البتہ تھے ہم رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم کے ساتھ قتل کے جلتے تھے باپ اور بیٹے اور بھائی اور مامون اور چچا ہمارے اور نہین
 بڑھتا تھا اُس سے ہمارا اگر ایمان و انقیاد و سوجب دیکھا اللہ نے صدق ہمارا اتارا ہمارے دشمنوں
 پر خواری کو اور ہم پر مدد کو حتی کہ مستقر ہو گیا اسلام۔ سبحان اللہ یہ حال دیکھو مہاجرین و انصار
 کا تھا یا آپ کے چار پانچ نفر کا کتاب خصال میں زبانی امام صادق کی ہے۔ کَانَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اثْنًا عَشَرَ أَلْفًا ثَمَانِيَةً أَلْفٍ مِنَ الْمَدِينَةِ وَالْقُسَيْنِ مِنْ غَيْرِ الْمَدِينَةِ وَالْقُسَيْنِ مِنَ الطَّلَقِ
 لَمْ يَمُوتْ قَدْرِي وَلَا مَرْجِي وَلَا مَعْرُوفِي وَلَا صَاحِبِي وَلَا وَكَاؤُا يَكُونُ اللَّيْلُ وَيَقُولُونَ أَقْبَضَ رُوحَنَا
 قَبْلَ أَنْ نَأْكُلَ خُبْزَ الْخَمِيرِ تھے اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے بارہ ہزار آٹھ ہزار مدینہ کے
 اور دو ہزار غیر مدینہ کے اور دو ہزار جو کسیر ہوڑے گئے تھے نہیں بتا ان میں کوئی قدر
 اور مرجی اور معرزی اور صاحب رائے رات بھر روتے تھے اور کہتے تھے اکہی قبض کر لے ہماری
 روح پہلے اس آنے کی روٹی کہا نے سے۔ اس روایت سے محقق ہو گیا کہ حضرت امیر سب صحابہ
 کی تعریف میں فرماتے تھے جو اوپر نقل کیا گیا اور صاحب الفصول امامیہ روایت کرتا ہے
 عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ لِمَجَاعَةِ خَاضِعِي أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ أَمَا تَجْزَوْنِي
 أَنْتُمْ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أَغْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمَوَالِهِمْ يَتَّبِعُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَنِصْرًا مِنَ اللَّهِ
 وَرَسُولِهِ قَالُوا لَا قَالَ فَأَنْتُمْ مِنَ الَّذِينَ تَبُورُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يَجُونَ مِنْ بَاجِرِ إِلَهُمْ قَالُوا لَا قَالَ
 أَمَا أَنْتُمْ فَقَدْ بَرَّعْتُمْ أَنْ تَكُونُوا أَحَدَ بَيْنِ الْفَرِيقَيْنِ وَأَنَا أَشْهَدُ أَنْكُمْ لَسْتُمْ مِنْ قَالِ اللَّهُ وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ
 يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِأَخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ
 رَحِيمٌ امام ابو جعفر محمد باقر سے منقول ہے کہ آپ نے فرمایا اُس قوم کو کہ خوض کیا تھا انہوں نے شان ابی بکر اور عمر
 اور عثمان میں کیا خبر نہیں دیتے تم مجھ کو کہ تم مہاجرین میں تھے ہو جو نکالے گئے اپنے گہروں اور مالوں کے

تلاش میں تھے وہ فضل اللہ اور رضا مندی اسکی کے اور مدد کرتے تھے اللہ اور رسول اسکی کی
 کہا انھوں نے نہیں فرمایا پھر تم ان لوگوں میں ہو جنہوں نے ٹھکانا پکڑا اور مدینہ میں اور ایمان میں
 ان سے پہلے یعنی مہاجرین سے دوست رکھتے تھے مہاجرین کو کہا انھوں نے کہ نہیں فرمایا
 جو تم بری ہوئے اُس سے کہ ہو تم ایک دو فریقین مہاجرین سے اور انصار سے اور میں کو ابھی
 ایسا ہوں کہ بیشک تم نہیں ہو وہ لوگ جن کے حق میں اللہ تعالیٰ فرماتا ہے والذین جاؤا الیہ یعنی
 یہ کہ جو لوگ کہ آئے ہیں بعد انکے کہتے ہوئے اے رب ہمارے بخش بھلا اور ہمارے بہائیوں کو
 کہ سابق ہوئے ہم سے ایمان میں اور امت کر دیوں میں ہمارے کو یہ مومنین کا اے رب ہمارے
 البتہ تو غفور رحیم ہے اس حدیث سے صحت ایمان مہاجرین و انصار و خوئی ابو بکر اور برائی کینہ
 دار ان ان کے کی ہر خاص و عام کو ہو گئی اب عترت کے اقوال سے ہی عدالت اور قبولیت سب
 مہاجرین و انصار کی عند اللہ و عند اللائمہ ظاہر و باہر ہو گئی اور اقوال دیگر ائمہ خوف اطنا ب ترک کرتا
 ہوں جناب سائل اور انکے ہم مشرب آنکھ کہو لکر ملاحظہ فرما دیں اور عذر تقیہ زبان پر نہ لادیں کہ اول
 ہی اس عذر کو قطع کر چکا ہوں سوال سنت کو یہ حجت شیعہ پر کافی ہو اور سائل جو ترجمہ حدیث کا بحوالہ
 شیخ عبدالحق اور خطب خوارزم نقل کرتا ہے یہ خطب تو زیدی غالی کذاب ہوا اسکے قول سے اہل سنت
 پر حجت لانی محل عجیب ہے آپ نے اپنی ہی کتب سے کیوں نہ نقل کر دیا جو جی چاہے تھا اور دعویٰ
 الزام دی کا کتب اہل سنت سے کیوں کرتے ہو دیکھو ہم مجز قرآن شریف اور روایات کئی کتب
 کی ہرگز سند نہ دیں گے اور شیخ کا جو نام لکھا ہے تو آپ نے یہ نہ لکھا کہ شیخ نے کس کتاب میں یہ
 حدیث نقل کی ہے تا آپ کا صدق و کذب معلوم ہوتا کتب اہل سنت میں باین الفاظ کوئی حدیث
 نہیں مگر مکائد شیعہ میں ہے کہ یا عبارت کو تحریف کرتے ہیں یا معنی کچھ اور لکھتے ہیں ہماری کتب میں
 تو حدیث یوں ہے لایحیٰ علیٰ منافق ولا یصلحہ مومن نہیں دوست رکھتا علیٰ کو منافق اور
 نہیں بغض کرتا علیٰ سے مومن یا اسکے معنوں میں مثل اسکے سو بھلا اللہ اصحاب رسول اللہ اور سب اہل
 سنت محبت علیٰ سے سینہ پر رکھتے ہیں چنانچہ کتب اہل سنت فضائل و محامد علیٰ سے پر ہیں
 کسی پر مخفی نہیں البتہ ایسی محبت کہ یا خدا سے زیادہ بنا دیوں یا نامردگی و بغیرتی میں بکار کر دیوں
 اہل سنت نہیں کہتے یا باین شور آشوری یا باین بے نیکی یہ حال روایت شیعہ کا ہے کہ بیا

مطلوبت میں اس قدر گہناؤں کہ معاذ اللہ اور بیان فضائل میں اتنا بڑا دین کہ استغفر اللہ سور وایات اپنی کتب کو دیکھ لو تاہم اصدق آپ پر روشن ہو جائے **۵** ہرگز نہ ہوئے مغربین سے آگاہ ہا لا حول ولا قوۃ الا باللہ اور اگر بالفرض باین معنی ہی حدیث ثابت ہو جائے تو پھر لفظ اصحاب اس میں کہنا ہے کہ آپ کو محل طعن ہو گیا سب لوگ بس صحابہ میں ہی منحصر ہو گئے ہیں سبحان اللہ آپ کے بعض قلبی نے دیدہ بصیرت کو عجب رشتی دی ہے کہ حضرت تو بعض لوگوں کے حال سے مطلع فرما کر آپ اس کو خلاف ثقلین زبردستی صحابہ پر حمل کرین حتیٰ ہے کہ یہ اشارہ نواصب کی طرف تھا صریحاً اور زوافض کی طرف اشارہ و کنایہ کہ وہ ظاہر سب شتم اسد اللہ الغالب کو کرتے ہیں اور یہ پردہ محبت میں واو بعض دیتے ہیں چنانچہ کچھ معلوم ہو گیا اور کچھ آگے بیان ہو گا اور حدیث ثقلین جو سائل نے نقل کی ہے کہ روز حشر حوض پر سے کچھ لوگ ہانکے جاوین گے سو انکو بھی سب مہاجرین اور انصار پر حمل کرنا کمال بلاوت ہے اس واسطے کہ حدیث میں بلفظ اصحابی آیا ہے اور یہ قصیر قلت کے واسطے اور بعض جا رجال من امتی آیا ہے اور یہ بھی عرف عرب میں قلت کے لیے آتا ہے سو چند فرق اس قسم کے مرتد ہونگے نہ سب صحابہ معاذ اللہ اور وہ قوم نبی یمیم کے لوگ اور چند تو گناہ گار تھے کہ قریب وفات حضرت کے اگر مسلمان ہوئے پھر بعد وفات مرتد ہو گئے تھے حضرت انکو روز حشر کے جو گناہوں کو مسلمان چہوڑ کر تشریف لیگے ان کے ارتداد سے مطلع تھے اُس تعارف پر انکو اصحاب کہا کہ تعبیر فرمادین گے اپنے علم کے موافق نہ یہ کہ یہ لوگ اصحاب معنی خاص ہیں جیسا کہ تمام مہاجرین انصار ہیں اور اصل سنت ہرگز انکو اصحاب نہیں کہتے ورنہ معاذ اللہ کلام ثقلین جھوٹ ہو جائے اور یہ محال ہے مگر آپ کہتے منصف محب ثقلین ہیں کہ اس معنی کو برعکس صحابہ پر حمل کیا اور کچھ اپنی عاقبت کا ایشیہ نہ کیا اجمال قرآن شریف احادیث عترت سے ثابت ہوا کہ سب صحابہ عدول مقبول تھے نہ کوئی منافق تھا نہ مرتد ہوا مگر وہی چند رجال جنکو صحابہ ہی منافق پہچانتے تھے اور جو کچھ بعض سے عرب حضرت امیر یا کچھ اور بشریت سے نقصیر ہوئی وہ خطا اجتہادی تھی اور جو امر بخاطر اجتہاد سرزد ہوتا ہی بصورت معصیت ہوتا ہی نہ خود معصیت چنانچہ اہل عقل و علم پر واضح ہے اور اگر بالفرض گناہ ہی تھا تو وہ انجام کار اس سے تائب اور نادم ہو کر ہر وجہ حدالت کو فائز ہو گئے کیونکہ وہ کچھ معصوم گناہ سے نہیں تھے سوا ب صحابہ کا برا جاننے والا ملت اسلام سے خارج ہوا اور قرآن کا منکر اور جو کل کو اچھا جانے تو متبع ثقلین ہی داخل ملت پیغمبریں دیکھو کہ

اہل سنت نے خوب تمیز کی کہ جسکو ثقلین نے اچھا کہا اچھا جانا اور برے کو برا اور اب بھی جو صدق محبت اہل
 بیت و عترت سے رکھتے ہیں وہ اچھے ہیں جیسا اہل سنت اور مکتب ثقلین ہیں اور یہ وہ محبت میں تنقیص و
 توہین شان عترت کرتے ہیں وہ بڑی اہل شرارت اور اس دعوے پر ہم احادیث ثقلین کو شاہد رکھتے
 ہیں چنانچہ ابھی نقل ہوئیں اور ہم حسن ظن پر یہ عقیدہ نہیں رکھتے بلکہ ثقلین کے ارشاد پر مدار کا یہ البتہ شیعہ
 بدظنی کو کارفرما کر مکتب ثقلین ہوتے ہیں سو تعجب ہو کہ قرآن و عترت تو تعریف انکی کرے اور شیعہ اسکو نمانین
 پس بولو کہ فیصل آپ کا مخالف ثقلین ہو کہ نہیں اور کفر ہے یا اسلام اب اگر شیعہ برون کو جو حسین تو ہم کہتے ہیں
 کہ اصحاب میں تو کوئی برا نہیں تھا جو لوگ نو مسلم اعراب مرتد ہو گئے وہ برے تھے مگر وہ اصحاب نہیں تھے
 جو بعض منافق ان میں ملے ہوئے تھے جیسا عبداللہ بن ابی اور اسکی تابع اور ذوالخو لیسر
 اس الخراج وہ برے تھے مگر وہ بھی اصحاب تھے اگر انکو شیعہ باصطلاح خود صحابہ یعنی عام کہہ کر برا کہیں تو ہم کلمہ نہیں کرتے اور یہ
 جو آپ بہتان طوفان اُترا کرتے ہیں کہ صحابہ نے اہل بیت جلدانے کا حکم دیا اور جلدانے کو گئے یہ بالکل اقرار و کذب
 اعدا اہل بیت دوست نما کا یہ اہل سنت کی ایک کتاب میں بھی اسکا کہیں کچھ اثر نہیں آپ نے آنکھ بند کر کے میں
 کتاب کا ذکر کھدیازبان کے آگے کچھ کنون کہانی تو یہی نہیں لکھ دلو صی ایک کتاب کا تو نشان دیا ہوتا تا آپ کا صدق کذب
 سب پر روشن ہو جاتا اگرچہ واقف تو اب یہی آپ کے صدق و دیانتہ کے قابل ہو گئے ہیں ہاں بستہ ہمارا سبکی
 کتب معتبرہ حجت ہیں کہ وہ سب عدول اور محب الہیت و عترت ہو چنانچہ قرآن و عترت کی آیات کا حوالہ اور کرا
 اور اگر قرآن شریف آپ کے نزدیک کچھ معتبر نہیں تو بہر حال بیخ الیلاخہ و فصول وغیرہ آپ کی کتب نور قرآن و عترت
 سے بھی آپ کے نزدیک زیادہ معتبر اور واجب التسلیم ہیں اگر یہ لوگ بقول آپ کے دشمن اہل بیت
 ہوتے تو بزرگم آپ کے کافر ہوتے پھر ائمہ کفار کی ایسی مع کس طرح کر سکتے ہج کافر کی فسق ہی اور ائمہ فسق سے
 آپ کے نزدیک معصوم ہیں سو اپنے گریبان میں مونہ ڈال کر دیکھو اور اس قول خسارت مال سے تاوم ہونا چاہیے
 اور معاویہ کا محارہ حضرت امیر کے ساتھ جو ہوا تو اہل سنت اسکو کب پہلا اور جائز کہتے ہیں ذرا کوئی کتاب اہل
 سنت کی دیکھی ہو تو اہل سنت انکو اس فعل میں غلطی کہتے ہیں مگر معاویہ اس خطا کے سبب ایمان سے نہیں
 نکل گئے جیسا تمہارا اور تمہارے اسلاف کا زعم ہے کیونکہ حق تعالیٰ خود قرآن و عترت میں فرمایا ہے
 وہن کالفتان من المؤمنین اقتلوہم فاصلوہم ابیہما - الایہ اور اگر وہ طائفہ مؤمنین کے آپس میں مقابلہ کریں تو ان
 صلح کرادو تو دیکھو کہ حق تعالیٰ با وصف مقابلہ باہمی انکو مؤمنین کہہ کر تیس فرمایا اور ہوائے اسکے صدق

آیات میں جن سے یہ بات ثابت ہوئی ہے کہ فسق و گناہ کبیرہ سے مسلمان کافر نہیں ہوتا اور حضرت امیر کا قصہ مشہور ہے کہ معاویہ اور ان کے ساتھ دالون کو آپ نے لعن کرنے نہیں دیا اور منع لعن سے فرمایا اگر کافر ہوتے تو کیا وجہ لعن سے منع کی ہوتی اور بیچ البلاغت میں حضرت امیر کا قول شریف منقول ہے: أُحِبُّكَ الْقَاتِلُ أَخَوَانِي فِي الْإِسْلَامِ علی کا داخل فیہ میں الزکفی والاعوجاج و الشبہہ والتاویل صبح کی ہم نے قتال کرتے ہوئے اپنے بہائیوں مسلمانوں سے بسبب اس کہ داخل ہوئی اس میں کچھ کچی اور ٹراپن اور شبہہ اور تاویل حضرت امیر انکو خود مسلمان بھائی قرار دینے ہاں البتہ اس میں بسبب شبہہ و تاویل کچی آگئی تھی اور یہ خود دین ہے کہ گناہ کرنے سے اسلام کامل نہیں ہوتا یہ کہ بالکل اسلام سے خارج ہو جائے سو اس نص سے یہ بھی ثابت ہو گیا کہ عرب معاویہ سے خطا ہوئی مگر تاویل منقول ہے کہ حضرت معاویہ آخر عمر میں اس امارت اور اپنے کردار سے نادم ہوتے تھے سوندامت کے بعد جو کچھ گناہ ان سے ہوا بالیقین معاف ہوا کہ حضرت علی تائب کے سب گناہ معاف کرتا ہے بلکہ کفر ہی تو بہ سے معاف ہوا جاتا ہے اور یہ مسئلہ متفق علیہ فریقین ہے حاجت مند نہیں اور عادل کے واسطے یہ ضرور نہیں کہ کبھی اس سے کوئی تقصیر ہو بلکہ اس سے کوئی گناہ ہوا اور پر تو بہ کر لی تو پھر عادل ہو جاتا ہے اور شیعہ تو گناہ کبیرہ سے عصمت کو بھی ساقط نہیں کرتے چہ جائے عدالت رومی الطینی عن ابی عبد اللہ ان یونس علیہ السلام قد اُتی ذنبا کان الموت علیہ لہذا حضرت یونس علیہ السلام نے ایسا گناہ کیا کہ موت اس پر موجب ہلاکت کا تھا پھر جب عصمت انبیا کی ایسے گناہ سے ساقط نہیں ہوتی تو بیچارہ معاویہ تو معصوم نہیں تھے اور معاویہ نے تو گناہ خطا سے کیا ہے اب شیعہ حضرت آدم کے باب میں نہ معلوم کیا حکم لگائیں گے کہ انکی کتابوں میں صریح موجود ہے کہ یہ بلا آدم پر بھی حسد مرتبہ علی و خاتمہ کے سبب سے آئی تھی اور یہ عدا تھا سو بعد تو بہ آدم علیہ السلام کا قصہ معاف ہوا اللہ تعالیٰ فرماتا ہے: مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ قَاتَىٰ عَصِيَّةً هَدَىٰ یہ پسند کر لیا اسکو اسکے رب نے اور چہ ۶ کی اس پر اور ہدایت ایسا ہی حضرت موسیٰ علیہ السلام نے حضرت ہارون کی ڈاڑھی پکڑی اور مارا یہ خطا سے ہی ہوا تھا چاہے کہ ایسا کبھی سرزد ہو جائے معاویہ وغیرہ پر کیا موجب طعن ہے وہ تو کچھ معصوم تھے علما برین اگر تقصیر حرب معاویہ اور چند دیگر سے ہوئی آپ نے اپنے کمال تجربہ اور ہمہ دانی سے سارے مہاجرین اور انصار کہ بغیر امام جعفر بارہ ہزار تھے ایک درجہ میں کر دیا بڑے افسوس اور حیرت کی جاہی کہ صحابہ باوصف صحیح نقیضین کے کافر ہوں اور شیعہ باوجود مخالفت نقیضین و گستاخی اہل بیت کے مومن مخلص رہیں۔

بڑی شرم کی بات ہے اگر آپ کو ہوش ہو واللہ العا دے۔

جواب سوال دوم روز سقیفۃ النصار آیات پر مجمع ہوئے تھے کہ ایک امیر انصار میں ہوا ایک امیر مہاجرین میں اور حدیث الائمہ میں قریش کا ان کو کچھ خیال نہیں رہا تھا کیونکہ وہ معصوم نہیں تھے کہ نسیان ہو جائے اور فی الحقیقت ہوئے تو معصوم ہی مامون نہیں اور علم ماکان و مایکون بھی انکو نہیں تھا تاکہ عیب کیا جائے کہ یہ مسئلہ انکو معلوم کیوں تھا اگر معلوم ہی نہ ہو تو کبھی کچھ جرح نہیں حبش چین وہاں شریف لیگئے اور اس حدیث کو پیش کیا اس سے ان کا وہ ارادہ فسخ ہو گیا اور سب نے ابو بکر رضی اللہ عنہ کے ہاتھ پر بیعت کر لی اور یہ مسئلہ کہ امامت سوائے قریش کے روا نہیں ہے قرآن میں کہیں صراحتہ مذکور نہیں نہ کسی مفسر نے اس کا دعویٰ کیا ہاں مفسرین نے شان نزول آیات میں کہا ہے کہ یہ آیہ فلان حضرت کے فضل میں نازل ہو یہ فلان حضرت کے اور ترتیب خلافت کو اشارت سے نکالتے ہیں کہ قرآن شریف میں سب کچھ صراحتہ کنایہ مذکور ہو ولا یطیع ولا یابس الا فی کتاب مبین خود حق تعالیٰ ہی فرماتا ہے اب سنو کہ آپ کا اعتراض باوجود ہوائی گو کہ نہیں معلوم کونسی جہ سے ہے اور وقت اعتراض آپ کا ذہن عالی کس طرف موقوف کیے ہوئے تھا کیونکہ فضائل کی آیات کا پیش کرنا جب ضرور ہوتا کہ کسی کو فضل ابو بکر نہیں تھکا اور عزیمت نام کی فضیلت کے سبب مقرر ہے اور انصار کا مذہب شیعہ کا ساتھ تھا کہ امام مرتبہ افضل ہوتا ہے اور یہ ترتیب خلافت کا وہاں مذکور تھا پہلے وہاں آیات فضائل کا سننا کیا ضرور تھا کہ نہ سنائے میں آپ کا اعتراض وارد ہوتا وہاں فقط مقصود اتنا تھا کہ انصار میں امیر نہیں ہو سکتا سو یہ مطلب فقط حدیث کے ہی سنائے سے حاصل ہو گیا اگر بالفرض اس باب میں آیہ صریح ہی ہوتی تو کچھ ضرور ہے کہ آدمی استدلال میں سائے ہی لالہ میں کرے جو ایک دلیل سے کام لے اور دلیل لانا کیا ضروری اور درحقیقت یہ حدیث صحابی کے نزدیک مثل قرآن قطعی ہے تو قطعہ حدیث و قرآن میں کچھ تفاوت نہیں اثبات مقصود میں دونوں یکساں ہیں تو پھر آیات پیش کرنے میں یہ کچھ فضول ایک عجب لوانہ صولی ہے انصار شیعہ نہیں تھے کہ صد ما آیات قرآنی اور نصوص ائمہ سن کر بھی ایمان نہیں لاتے اور آیات و حدیث عزت کو پس پشت ڈالتے ہیں وہ اہل صدق و ایمان تھے ایک ہی حدیث بشکر تسلیم کر لیا اب استدلال جواب ہے ایک فہم کی کمی کی خوبی اور بہائم منشور ہو جانا آپ کے اس کلام واپسی کا تو ظاہر ہو گیا اور آپ کی ہزلیات کا جواب پہلے بازی ہی اہل انصاف کے نزدیک وہ خود آپ کے منہ پر منقلب ہو گئی ہمو کا غڈ سیاہ کرنا مثل آپ کے اعمال نامہ کے کیا ضرورت ہے ہاں اگر قابلیت خلیفہ اول کی اور حقیقت امامت جناب الکی کی آپ کو

در کار خود تو یہ روایات محل البصر کو فہم موجود ہیں مطالعہ فرمائیے کہ نہج البلاغۃ آپ کی کتاب معتبرین لکھا ہے کہ حضرت امیر نے نامہ معاویہ کو لکھا تھا اس میں یہ عبارت ہے اما بعد فان بنی لزمک یا معاویہ وانت بالثمام لائذ یا یعنی القوم الذین بايعوا ابابکر وعمر وعثمان علی بايعوہم فلم یکن للشاہدان یختارون الا لثائب ان یردوا ان الشوری للہاجون والانصار فلان اجتمعوا علی جمل وسموا ما کان للدرضی اما بعد پس البتہ میری بیعت تجھ کو لازم ہو گئی اے معاویہ در حالیکہ تو شام میں تھا کیونکہ مجھے بیعت کی ان لوگوں نے جنہوں نے بیعت کی تھی ابوبکر وعمر وعثمان سے جس شرط پر ان سے بیعت کی تھی پس نہیں اب حاضر کو کچھ اختیار اور نہ غالب کو محل رد اور پس مشورہ معتبر مہاجرین و انصار کا ہی ہے پس اگر وہ جمع ہو کر ایک شخص کو انام مقرر کر دیں ہوتا ہے وہ شخص اللہ کے نزدیک ہی مرضی و پسندیدہ سبحان اللہ اس شخص نے خلفاء ثلاثہ کی امامت کو صاف صاف حق بتایا اور منکرین کو زبوں فرمایا اور مہذب اسب مہاجرین و انصار کی تعدیل فرمائی یہ مسئلہ بھی حل فرما دیا کہ امامت بالشوری ہوتی ہے نہ منصوص من اللہ تعالیٰ جیسا شیعہ گمان کئے بیٹھے ہیں اور یہاں مولف نہج البلاغۃ کو حذف اسمی خلفاء میں کوئی صورت مقرر نہیں ملی بنا چاری نام لکھ دیا ہے ورنہ انکی دیانت سے بعید تھا کہ تصریح اسما مبارکہ ان حضرات کی کریں دوسری جانج البلاغۃ میں ہے بعد بلا دانی بکر فلقد قویم الاولاد وادی العہد و اقام السنۃ و خلف البدعۃ واسطی اللہ کے ہر بلاد ابی بکر کا البتہ اس نے سید ہا کیا بچوں کو اور علاج کیا بیماری کا اور قائم کیا سنت کو اور پیچھا ڈالا بدعت کو یہاں مولف نے بجائے لفظ ابی بکر کے لفظ فلان کا رکھا تھا اور بسبب تعصب مذہبی کے تصریح نام حضرت ابوبکر کی نہ کی تھی مگر شرح نے اسکی تحریف کو ظاہر کر دیا کہ مراد ابوبکر ہیں اب یہ دونوں شاہد عدل ہاقت ابوبکر کو اور حقیقت امامت حضرت ممدوح کو کیسا صاف صاف بیان کرتے ہیں کہ ہرگز اہل ایمان کو اس میں محل تردد نہیں ہو سکتا اور ہم سب سے درگزرے خود حضرت امیر کا بیعت کرنا کتنی حجت واضح ہے کیونکہ اگر خلافت انکی حق نہ ہوتی تو حضرت امیر معصوم عالم ماکان و یکون الشیخ الاممیین ہرگز بیعت نہ کرتے دیکھو چھ مہینے تک جو آپ کو کچھ تردد بیعت سے رہا تو ہرگز بیعت نہ کی اور کسی سے ہر اسان نہوئے اور تہیہ و اہیہ محرم کو کار نفرمایا اگر ایسا آپ تہیہ کر نہوئے ہوتے تو اول کیا وجہ انکار بیعت تھی اور اگر لیاقت خلیفہ اول میں نہ ہوتی تو چھ مہینے کے بعد لیاقت کہاں سے آگئی اور معاذ اللہ جنہیں اگر زبردستی بیعت لیتے ہوتے تو اول نبی کریم سے کون مانع تھا اس حجت عترت کی مدعیین نے تراشا ہے کہ آپ کے گلے میں کستی باز نہ کر لائے اور

بیعت کرایا حضرت نے مجبور و مقہور ہو کر اپنی جان بچانے کو بیعت کر لی سبحان اللہ حین عقیدت شیعہ کا ہے
 کہ ایسی بہادر کو نام و بتائیں اور آپ کو معلوم تھا کہ میری شہادت ابن ہجم کے ہاتھ سے ہے ابو بکر و عمر وغیرہما
 ہرگز میرے قتل پر قادر نہیں ہو سکتے اور بہر بھی تحریر لوح محفوظ کو غلط سمجھا اور بخوف جان کافروں کے ہاتھ
 پر بیعت کر کے ساری عمر گزار دی اور اپنی دست بردم کو سیاہ دی جیسا علامہ سوشتری وغیرہ لکھتے ہیں تو
 نزدیک شیعہ کے علی شیعہ خدا نہایت جبار و بے غیرت تھے اور دیکھو کہ امام معصوم کی بیٹی کا نکاح کافر
 سے کیا ہوتا ہے معاذ اللہ کلثوم اور علی اور سینین کیا ٹھہرتے ہیں ابو بکر کے وقت میں جو سب یا قبیہ خنیفہ کے
 پکڑے آئے ایک لونڈی حضرت امیر کو ملی آپ نے اسکو تصرف میں کہا کہ محمد اس سے پیدا ہوئے تو جب
 امام حق نہیں تھا جہاد صحیح نہیں تھا غنیمت حرام تھی پس حضرت علی نے معاذ اللہ نہ کیا اب کہاں شک
 نقاسد اس عقیدہ باطل کے لکھوں خلاصہ یہ ہے کہ موافق رائے شیعہ علی میں معاذ اللہ سارے جہان کے
 محبوب موجود ہوتے ہیں ہاں یہ شبہ ہوتا ہے کہ حضرت علی نے جانا ہو گا کہ اگرچہ تقدیر خداوندی میں قتل میرا
 ابن ہجم کے ہاتھ سے لکھا ہے مگر تخمین بسبب غلبہ قوت کے اگر تقدیر کو پلٹ دین تو کیا کرونگا آخر ان لوگوں نے
 لطف خداوندی کو جو در باب امامت ذمہ حق تعالیٰ کے واجب ہوا نہیں چلنے دیا اور قرآن بھی تحریف
 کر دیا اور ذمہ خداوندی کچھ کارگر نہ ہوا یہاں بھی انکا کیا ہو جا دیکھا خدا تعالیٰ کا لکھنا ہے چلے گا استغفر اللہ استغفر اللہ
 حق یہ ہے کہ چیمہ نہیں تک آپ نے بسبب اپنی شجاعت کے بیعت کی اور مخالفہ سے تمام مہاجرین انصار کے
 کچھ کہیں اہمیت کی اور یہ توقف محض شکر ربی بشریت کے باعث تھا کہ ہم سے اسباب میں مشورہ کیا کہ ہم اہل
 مشورہ میں سے بعد چیمہ چھنے کے وہ بیچ دفع ہو گیا اور خود بلا اگر اجماع عام میں قرار فضائل اپنی بکر فرمایا اور
 بیعت کر لی اور حضرت ابو بکر نے عذر کیا کہ وہ وقت ایسا تنگ تھا کہ فرصت مشورہ کی تھی اور توقف کا
 محل تھا حضرت ایسے کئے بھی اس عذر کو پسند و قبول کر لیا لیکن شیعہ کو یہاں میدان تنگ ہے کہ یہ مقتضا بشریت
 کو معصوم پر لگا سکتے ہیں اگرچہ انبیا معصوم میں سے حسد اور گناہ کبیرہ اور غضب اور ناکردہ گناہ پرستہ کرنا بری
 عن الخطار کو جائز ہو جیسا حضرت آدم و یونس علیہم السلام کے حالات میں معلوم ہوا اگر امام معصوم پر کوئی نکر
 ایسی بات لگا سکیں اور نہ جواز بیعت کا قرار کر سکیں ہیں کہ بہر حال مذمت شیعہ منقطع ہو جاوے گی اور نہ تقیہ کو مان
 سکتے ہیں کہ ایمن حضرت امیر کے اوپر نقاسد پیشا متوجہ ہوتے ہیں مگر نقل مشہور من ابلی سلیتین اختار ابو ہریرہ
 بنا چاری تقیہ کو مانا کہ گو علی پر معاذ اللہ سب کچھ ثابت ہو جا دیکھا مگر شیعیان اور صحابہ کی برائی اظہار تو ثابت

ہو جاوے گا وہ اس کے ساتھ دوستی بے خرد خود دشمنی ست سو اس جواب میں شیعہ تامل کریں اور اپنی ہیبت دہری سے باز آویں و البتہ اٹھادے۔

جواب سوال سووم بعد وفات رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے حضرت فاطمہؓ نے اپنا میراث کا ترکہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سے کہ فدک وغیرہ تھا حضرت ابوبکرؓ سے طلب کیا حضرت ابوبکرؓ نے حدیث سخن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناہ صدقہ پڑھ کر سنائی ترجمہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا کہ ہم گروہ انبیاء کے کسی کو وارث نہیں کرتے جو کچھ ہم چھوڑ مرتے ہیں وہ صدقہ ہوتا ہے۔ حضرت ابوبکرؓ نے فرمایا کہ یہ ترکہ حضرت کافی الحقیقت ملک حضرت کی نہیں تھا اب میں اس ترکہ میں جس طرح حضرت تصرف فرماتے تھے اسی طرح خرچ کروں گا اور واللہ قرابت رسول مجھ کو اپنی قرابت سے مقدم و عزیز تر ہے حضرت فاطمہؓ اسبا شکر ساکت ہو گئیں اور پھر اس بات میں نہیں بولیں یہ حقیقت تھی اس واقعہ کی اس میں شیعہ مقتضائے اپنی جہالت کے طعن کرتے ہیں کہ ابوبکرؓ نے فاطمہؓ کو ظلم کیا کہ حق انکا جو شرع سے انکو ملتا تھا وہ غصب کر لیا اور ایک حدیث اپنی طرف سے بنا کر حکم حق تعالیٰ کو منسوخ کر دیا حق تعالیٰ قرآن شریف میں خسر کو وارث کرتا ہے اول تو خیر موضوع ہے اور اگر سلنا خبر واحد ہی نسخ قرآن شریف کی نہیں ہو سکتی جواب اس کا بہت بسط کیسا تھا ہمارے علماء نے لکھا ہے خصوصاً مولوی محمد قاسم صاحب سلمہ اللہ تعالیٰ نے اپنے رسالہ ہدیۃ الشیعہ میں کہ اردو زبان میں ہے بہت عمدہ تحقیق فرمائی ہے مختصر یہ ہے کہ فدک وغیرہ جائیداد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نہیں تھی بلکہ وہ بیت المال تھا حضرت بقدر حاجت اس میں سے لیکر اپنے صرف میں لاتے تھے اور یہ سورہ مائۃ اللہ علی رسولہ وسلم للرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین ابن السبیل کی لائیکون و ذلک بئین الاغنیاء مشکوٰۃ ترجمہ جو کچھ کہ فی کیا اللہ نے اپنے رسول پر سودہ اللہ کا ہے اور رسول کا اور قرابت والوں کا اور یتیموں کا اور مسافروں اور مسکینوں کا تاکہ ہو جائے برباد و ولتمندون کا۔ دلیل ہے اس پر کیونکہ جو کچھ حق تعالیٰ نے اس میں بیان کیا مصرف بیان کیا ہے کہ اس کے مستحق یہ لوگ ہیں اگر ملک ان لوگوں کی ہوتی تو حضرت ان پر تقسیم زمین کو کرتے اور آپؐ نہیں کی تو حضرت بھی مثل ابوبکرؓ فاصب حقوق مسلمین ہو جاویں معاذ اللہ اور بھی حق نے نہایت ہیں انکا حصہ مشخص ہونا محال سو بہر حال یعنی استحقاق دفع ہے کہ اس کا محصول بیت المال میں ہو ورنہ مستحقوں پر صرف کیا جاوے جیسا دستور بیت المال کا ہے سو یہ ملک بھی تا کی ان شیا میں تھی پھر میراث کیونکر جاری ہوگی تحقیق میں سوال بہت ہو کر مختصر فہم عوام کیلئے لکھا گیا اور اگر تسلیم کیا جائے کہ ملک ہی حضرت کی تھی ورنہ بخاطر شیعہ اپنا یہ مسئلہ بھی چھوڑا تو یہی سلف

کہ آیہ تو حکیم اللہ الخ جس میں مسائل میراث مذکور ہیں حق تعالیٰ نے بزبان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم امت کے خطاب کیا ہے اس میں ذات پاک حضرت کی داخل نہیں دیکھو کہ اول شروع سورہ سے حق تعالیٰ نے ایسے ہی احکام ارشاد کیے ہیں جو خاص امت کے حق میں ہیں اور حضرت رسالتآب کو اس میں داخل نہیں فرمایا کہ دوتیموں کو ان کی مال اور مست لو بہلا انکا اپنے برے کے بدلے اور مست کہا جاو مال ان کا اپنے مال میں ملا کر اور اگر خوف ہو کہ عدل نہ کر سکو گے تم تینوں کے حق میں تو اور عورتیں نکاح میں لاؤ دو سے چار تک اور سو اسے اسکے سب احکام کو دیکھو پھر منع کرنا تینوں کا مال کہانے سے اور چار سے زیادہ نکاح کرنے اور دیگر سب امور حضرت رسالتآب کے حق میں صحیح نہیں ہو سکتا کیونکہ حضرت کو چار سے زیادہ بھی نکاح درست تھے۔ ایسا ہی حکم وصیت میراث ہے کہ آپ کے حق میں حکم نہیں بائین وجہ کہ آپ کی کچھ ملک ہی تھی جسکو ہم نے بخاطر شیعہ تسلیم کر کے چھوڑ دیا یا بائین وجہ کہ آپ اپنی قبر شریف میں زندہ ہیں وہی اللہ ہی برزخ اس مضمون حیات کو بھی مولوی محمد قاسم صاحب سلمہ اللہ تعالیٰ نے اپنے رسالہ آب حیوۃ میں بالامریہ علیہ ثابت کیا ہے اور کچھ نہ بھی مگر یہ حدیث نعن معاشر الانبیاء بہت صحابہ سے منقول ہے اور خود حضرت ابو بکر نے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سے بلا واسطہ سنی تھی اور جو حدیث رسول کی زبان سے سنی جائے مٹنے والے کے حق میں مثل قرآن قطعیہ میں ہوتی ہے جب ابو بکر نے خود سنا انکے نزدیک حدیث مثل قرآن ہی اس حدیث سے قرآن شریف کی آیہ کو تخصیص کرنا ضروری ہے اس میں شیعہ کو بھی اپنے اصول کے موافق بجز تسلیم چارہ نہیں اور ہم لوگ امتی اول تو اس حدیث کو مشہور کہتے ہیں اور بہت سے راوی اسکے طبقہ اولیٰ میں موجود ہیں از انجملہ علی بھی ہیں چنانچہ کتب اہل سنت میں موجود ہے اور پھر دو سے کتب طبقات میں بھی بہت بہت راوی ہیں تو حدیث ہمارے حق میں مشہور ہوتی ہوگی بھی تخصیص آیہ اس خبر سے روا ہے اور اگر ناخبر واحد ہی ہے تو ہم کب کہتے ہیں کہ آیہ عام مطلق ہے بلکہ مخصوص ہے کہ قطعیات وراثت کافر کی اور غلام کی اور سبائے دار کی اور قاتل کی اس عام سے تخصیص ہو چکی ہے ہر مخصوص بعض کی تخصیص خبر واحد سے روا ہے ہم نے مانا کہ مخصوص بھی نہیں مگر مجمل ہے حضرت رسالتآب کا اس حکم میں داخل ہونا مشتبہ ہو اسبب احکام مخصوصہ سابق کے لیے اس خبر سے بیان ہو گیا کہ آپ داخل اس حکم میں نہیں اور بیان مجمل خبر واحد سے یا اتفاق روا ہے باقی شیعہ کا اس خبر کو موضوع بتانا تو کمال سفاکت سے ہے کیونکہ خود آپ کی معتبر کتاب کافی کلیہ میں امام جعفر صادق فرماتے ہیں۔ **ان العتقار ورنہ الانبیاء ورواک**

من ان انبیاکم یورثوا زہاداً ویناراً وادعائاً وراثت من کما ویتیم من اخذ شیئ منہا فقد اخذ اخطاً وافر۔ البتہ
 علماء وراثت انبیاء کے ہیں اور یہ اس واسطے کہ انبیاء نے وراثت نہیں کیا کسی کو درم وینار کا اور جزین نیست کہ
 وراثت کیا انھوں نے احادیث کا اپنی صدیوں سے سو جس نے لیا کچھ اس سے البتہ لیا اس نے بہت
 حصہ مل سچاں اللہ مام جعفر اول انکار کرتے ہیں کہ انبیاء درم کا وراثت ہی نہیں کرتے جب درم وینار کا وراثت
 نہیں کرتے زمین کا وراثت کیونکر کر سکیں گے اور یہ حصہ کر دیا کہ انکی تورت فقط علم کی ہے ہر جہت انبیاء علم میں حصہ
 ہو گئی تو زمین جائداد کیونکر میراث میں آگئی اور یہاں کہیں انبیاء کے بیان میں لفظ وراثت کا آیا ہے وہاں علم
 ہی مراد ہے خواہ قرآن میں خواہ حدیث میں سواب دیکھو کہ اس حدیث کلینی میں اور حدیث اہل سنت
 میں کچھ تفاوت معانی کا نہیں محض لفظ مختلف ہیں سوشیعہ نے بعض اصحاب میں اپنی حدیث صحیح کو
 پس پشت ڈال دیا اعتراض تو کیا مگر اپنے گہر کی خبر نہیں لی اور قول آئمہ کاشیعہ کے نزدیک قرآن
 شریف زیادہ معتبر ہے سو انصاف رکھو کہ اس جواب میں ابوبکر کی کیا تفصیر تھی اور قرآن کے خلاف ابوبکر نے
 کب کیا ہے تاکہ وہ محل طعن ہوں اگر شیعہ کہیں کہ حضرت فاطمہ رضی اللہ عنہا کو یہ مسئلہ عدم جریاں
 میراث ترک رسول اللہ میں کیوں نہ معلوم ہوا تو ہم کہتے ہیں کہ اہل سنت کے نزدیک تو کچھ حرج نہیں
 جو بعض مسئلہ معلوم ہوں مگر شیعہ کے نزدیک یہی ثابت ہے کہ حضرت علی سے بعض مسئلے پوچھے گئے
 فرمایا میں نہیں جانتا سو جب علی عالم ماکان دیکھوں کو بعض مسائل معلوم نہ تھے تو حضرت فاطمہ کو
 نہ معلوم ہو تو کیا حرج ہے اور نہج البلاغہ میں ہے کہ حضرت امیر فرمایا کرتے تھے کہ لا تکفوا عن مقلدۃ
 بحق او مشورۃ بعدل فانی لست افوق ان اخطی ولا امن ذلک من فعلی سو جب حضرت امیر سے
 مامون نہیں حضرت فاطمہ سے بھی اگر خطا طلب ک میں ہو گئی تو کیا تعجب ہو گیا بہر حال اس قصہ
 میں شیعوں نے اپنی سو عقیدت کی ترویج کیلئے اکاذیب اختراع کیے ہیں اور انکے مکائد میں داخل ہو کر
 کہ جو کتاب غیر مشہور اہل سنت کی دیکھتے ہیں اسکے طرف اپنی موضوع روایت نسبت کر دیتے ہیں تاکہ اہل
 کو تروید پیدا ہو جائے تو سائل بھی اس سوال میں اس لیے بزرگوں کے طریقہ اتباع میں فرماتے ہیں
 کہ صاحب جامع الاصول نے خطبہ حضرت فاطمہ نقل کیا معاذ اللہ یہ قصہ وہی تباہی صاحب
 جامع الاصول کی طرف لگانا نہایت شوخ چشتی ہے کیونکہ نہایت ابن اثیر وغیرہ کتب لغت حدیث میں
 الشرح المفسر فقط تصحیح الفاظ حدیث اور شرح معنی اور مراد حدیث کا ہی خواہ وہ حدیث صحیح ہو یا ضعیف

و موضوع اور ہرگز التزام تنقید و تعدیل روایات کا نہیں لہذا الفاظ روایات موضوع و مفتری کی بھی لکھیں
 ہیں اور تصحیح وضعیۃ حدیث نہیں کرتے کہ انکو اس سے بحث نہیں کہ یہ دوسرا فن ہے اور اسکی دیگر
 کتب میں مثلاً زرغباء و وجہا موضوع حدیث ہر ادغیب کے مادہ میں مذکور اور کچھ تعرض و بحث
 وضعیۃ اس حدیث سے نہیں کیا ایسا ہی اور بہت لغات میں واقع ہے اگر فہم و عقل ہو تو آدمی
 سمجھ سکتا ہے علی ہذا لغت لمہ کو اور اسکے معانی اور محل کو بیان کیا اور تعرض بطلان روایت کا
 نہیں کیا تو پھر اس سے تصحیح روایت مولف کے ذمہ لگانی کس قدر حماقت ہے البتہ اگر تعدیل اس روایت
 کا کہیں آپ نشان دیتے تو منہ سامنے کر کے بولنا تھا ورنہ فقط لفظ کے نقل کر نیسے تو شیخ ہوجانی
 محض خیال عام ہلا ہوا اہل علم تو ایسی بات نہیں کہہ سکتے اب ہکواندیشہ ہے کہ علماء شیعہ نے جو کتب لغت
 یا تفسیرون میں معانی لفظ خم و زماور بوا کے مثلاً لکھی ہیں اور فقرہ و ہر حرام کا نہیں لکھا تو آپ جیسے صاحب
 حوصلہ ذی شعوبہ شیکان اشیار کو حلال سمجھ گئے ہونگے کیونکہ دوسری روایات و کتب کی تحریف
 کا تو آپ کے نزدیک کچھ اعتبار نہیں معاذ اللہ رسم نرسی بکعبہ اے اعرابی کہیں کہ تو میری بکفری
 اور شیخ ابن الحدید معتزلی نے اگر کچھ نقل کیا تو سنگ زرد و بردشغال ہم پر کیا حجت ہے جوہری نے کوئی
 لفظ نقل کر کے حوالہ دیدیا ہو گا کہ فلاں عبارت میں لفظا میں معنی آیا ہے غرض اہل لغت اگر کوئی نقل
 کرے تو تصدیق اور صحت اسکی ہوجانی آپ کا ہی فہم ہے شرح ملا میں شارح نے بیچ مسئلہ جواز و دخول بمصنوع
 کے جملہ اسمیہ پر رضی سے بیچ البلاغۃ کا یہ فقرہ نقل کیا ہے۔ بقوا فی الدنیا ما الدنیا باقیۃ۔ تو پس یہ معنی ہو
 کہ مولوی جامی بیچ البلاغۃ کو تصدیق کر کے مومن ہو گئے الغرض قصہ حضرت زہرا کا بنی ہزار ہا نام
 کو جمع کرنا اور خطبہ ہجو خلیفہ کا پڑھنا اور خلیفہ اول کا خطبہ در باب مذمت حضرت امیر بڑھنا محض افتراء
 ہے اہل سنت کی کسی کتاب میں اسکی کچھ اہل سنیہ نشان نہیں الا بان شیعہوں کا کیسا آنکھ بند
 کر کے طوفان بکنا ہے کہ نہ خدا سے شر ماوین اور نہ رسول و اہل بیت و عترت سے کچھ پاک کریں
 انکی اہانت پر کس طرح جرات کرتے ہیں اور کیونکر خلاف انکے اقوال کے اعتقاد کر لیتے ہیں اور کذب
 انکے بنتے ہیں اہل سنت کی کتابوں میں دیکھو کہ مدائح شیخین کی زبان امیر المومنین علیؑ موجود ہیں
 اور مدائح حضرت امیر کی شیخین کی زبان سے مسطور اور ایسا ہی مدائح اور مدائح حضرت فاطمہؑ کے پہر
 اہل سنت کی طرف ایسے وہابی طوفان اٹھانا کمال بیجانی ہے اور اہل سنت کی کتاب میں کچھ

بخفی نہیں جس کا دل چاہے مدح حضرت امیر حضرت پیر اعلیٰ کہ کس قدر رکھے ہوئے ہیں بگو حاجت تحریر اس کی اس رسالہ میں نہیں اور اگر نقل بھی کریں تو شیعہ کہتے ہیں اگر اہل عقل کو فہم درکار ہے کہ درصورتیکہ یہ لوگ حضرت عترت کی ایسی محبت و محقق ہوں تو ایسی حرکت ان سے واقع ہونی کب قرین قیاس ہے مگر اب کتب شیعہ کی معتبرات کو دیکھو کشف الغم عن معرفۃ الائمہ میں ہے۔ سئل الامام ابو جعفر علیہ السلام عن حلیۃ السیف بل يجوز فقال نعم قد حلی ابو بکر الصديق سيفه بالفضة فقال الراوى القول بهذا افوتب الامام عن مكانه فقال نعم الصديق نعم الصديق فمن لم يقل له الصديق فلا صدق الله قوله في الدنيا والاخرة ترجمہ۔ جو جسے گئے امام ابو جعفر علیہ السلام حلیہ سیف سے کہ آیا جائز ہے یا نہیں فرمایا ہاں جائز ہے البتہ محلی کیا ہے ابو بکر صدیق نے اپنی تلوار کو چاندی سے بولارادی کیا تم بھی صدیق کہتے ہو ابو بکر کو پس اچھل پڑے اپنی جگہ سے فرمایا ہاں وہ صدیق ہیں ہاں وہ صدیق ہیں ہاں وہ صدیق ہیں پس جو کوئی نہ کہے انکو صدیق تو نہ سچا کیجو حق تعالیٰ اسکے قول کو دنیا و آخرت میں سبحان الله اس میں سے یہ بھی نکلا کہ جو آپ کو صدیق نہیں کہتے اس پر حضرت امام باقر نے بدو حاکمی ہو اور مقبول بارگاہ کی بدو حاکم اثر اب موجود ہے جس کا جی چاہے دیکھ لے جھوٹ بولنا اور جھوٹ بولکر دھوکا دینا کس کا شعار ہے خیر اب دیکھو تقریر طویل لا حاصل لا طائل کس پر انٹی اور شیعوں پر اس آیت امام معصوم نے روناد اللہ یا یا نہیں اب سائل کے کلمات ناٹا لیتے کا جواب لکھنا کیا ضرورت ہے مگر ہزار حیف کہ یہ عین محبت و اشتباہ ائمہ کے کیونکر نصوص ائمہ کو غلط سمجھ گئے کیا اس کا ہی نام محبت ہے معاذ اللہ مال کار سنو کہ کتب شیعوں میں کیا لکھا ہے کتب اہل سنت میں تو سب کچھ موجود ہے مگر شیعہ کتب سلیم کریں گے عجاج البساکین میں کہ کتاب معتبر شیعہ کی ہے لکھا ہے۔ ان ابابکر لما رای فاطمة انقبضت عنه و هجرت ولم تکلم بعد ذلك في امر فدک کہہ ذلک عندہ فاراد استرضایا فاما فقال لها صدقت یا ابنتہ رسول اللہ فیما ادعیت ولكنی رایت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقسم فیما فیطی الفقراء و المساکین و ابن السبیل بعد ان یوتی منها قوتکم و صانعین ہما فقلت افعل کما کان ابی رسول اللہ یفعل فیما فقال ذلک اللہ علی ان افعل فیما ما کان یفعل ابو بکر فقلت و اللہ لا فعلن ذلک فقلت اللهم اشہد فرضیت بذلک و اخذت العهد علیہ فکان ابو بکر یقسم قوتهم و یقسم الیاتی فیطی الفقراء و المساکین و ابن السبیل۔ ترجمہ ہستہ ابابکر نے جب دیکھا کہ فاطمہ نہ منقبض ہو گئیں ابو بکر سے اور ترک کر دیا اور نہ کلام کی بعد اس وائس کے کہ امر فدک میں ہوا

گزری ابو بکر کے نزدیک یہ بات پس راوہ کیا راضی کرنے فاطمہ کا پس آیا فاطمہ کے پاس پس کہا سچ کہا تم نے اپنے
 بنت رسول اللہ اپنے دعویٰ میں مگر میں نے دیکھا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کو کہ تقسیم کرتے تھے اسکو اور
 تھے فقراء و مساکین اور مسافروں کو بعد دینے قوت تمہاری کے اور قوت کار گزاروں کی پس کہا فاطمہ نے کہ تو
 بھی کیا کر جیسا کہ باپ میرے رسول اللہ کرتے تھے کہا ابو بکر نے تمہارے لیے اللہ شاہد ہی اس بات پر کہ میں
 کروں اس میں ہی عمل جو کرتے تھے رسول اللہ تمہارے باپ اس میں کہا فاطمہ نے واللہ یوں ہی کرو گے
 پھر کہا ابو بکر نے واللہ کروں گا یوں ہی پس کہا فاطمہ نے ابھی تو گواہ رہا اس کا پس راضی ہو گئی اس پر فاطمہ
 اور کیا عہد اس بات کا پس تھے ابو بکر دینے تھے قوت ان کا پھر تقسیم کر دیتے باقی کو سو دیتے فقراء و مساکین اس سبب
 کو اب اس روایت سے رضا مندی حضرت فاطمہ کی جب واضح ہو گئی تو قول سائل کا لغو ہو گیا کچھ
 بھی معنی اسکے نہیں ہو سکتے ہیں عجب ہی کہ آدمی آنکہ بند کر کے ایسی بات کہہ سکے اور اپنی کتابوں کو بھی نہ دیکھے
 معاذ اللہ اس شخص کا کیا علاج اور ابو بکر بہتان شیعہ سے کیسے بری بین بجان اللہ اور ذرا انصاف درکار ہی
 کہ اگر صدیق اکبر البیاض ظلم کرتے تو حضرت امیر ان کے ساتھ کیونکر شیر و شکر کی طرح ہم پیالہ و نوالہ ملے سستے
 اور حکم الہی - اتم کن ارض اللہ واسقہ کہیں نہ نکلتا اور کیونکر ساری عمر کفر کے لباس میں بسر کرتے اور میں اور
 حضرت امیر کیسی اپنی بہن بھئی ظالم سے نکاح کر دیتے یا رو ذرا انصاف کرو کہ اممہ کو ایسا نامزد بنانا ذور و زور بل
 کس دن کے لیے تھا بہن بھئی چہین نے کی غیرت نہو اور دین ایمان سب ہاتھ سے جانکی پروانہ ہو تو یہ
 استغفر اللہ ہر حال ظاہر ہو گیا کہ حضرت فاطمہ ابو بکر سے غضبناک نہیں گئیں جو کچھ باقضاءے بشارت تھا
 رفع ہو گیا ایسے رجحانات سے شان خلیفہ میں کچھ نقصان نہیں آیا حضرت امیر و حضرت زہرا کی بھی شکر
 بھی باہمی ہو جاتی تھی یہ واقعات کچھ شیعہ پر مخفی نہیں ہر دونوں مضموموں میں کون ظالم تھا اور کون سچ و سچی
 حضرت زہرا سے حضرت امیر کا کیا حال ہوا تھا شیعہ کو ایسی مطاعن کرنے یا قول میں کلہاڑی مارنی ہی
 اور طرہ یہ کہ شیعہ اس مسئلہ میں خود متر و دین اول میراث کا دعویٰ کیا جب جواب دندان شکن سامنے کا
 دعویٰ کیا جب جواب پایا کہ شیعہ کے مذہب میں بدون قبض معتبر نہیں ہوتا اور قبضہ حضرت فاطمہ کا کہی ذل و غیرہ
 پر ثابت نہیں ہونا چار وصیت کا دعویٰ کیا اور خود بین کہ وصیت اخت میراث ہی جب میراث اس میں نہیں
 ہو سکتی وصیت ہی نہیں ہو سکتی غرض کتب شیعہ میں ایسی ہی روایات متعارضہ ہر باب میں موجود ہیں جب کہ
 آنکو علماء اہل سنت کی طرف سے ایسے ایسے جوابات اپنی کتابوں سے ملے معلوم ہوتے تو چار آنکہ ہو گئے لہذا

لہذا حتی الامکان ہر گراہی کتب مذہب کو طاہر نہیں کرتے اصول مذہب ہندو اور مجوس تک کی کتابیں چھپ گئیں مگر
اس مذہب کی ایک کتاب چھپی باوجود اس قدرت ثروت کے بہر حال اس قوم کو باوجودیکہ اپنی معائب مذہبی پر
اطلاع ہونی نہ لگ رہی سوئے عقیدت سباز نہیں گئے خیر ان سب سے ہم در گذر کر کے ہم پوچھتے ہیں کہ اگر
یہ قوال تھا کہ صادق بن و حضرت ایشیہؑ اپنی خلافت میں یہ ترکہ اولاد فاطمہ و عباس کو کیوں
نہیں دیا آیا حضرت امیر بھی غاصب ہی اور عمر بن عبدالعزیزؑ نے جب امام باقرؑ کے حوالہ فذک کر دیا انھوں نے
اپنے پاس رکھا کیوں علیؑ فراتھنہ تقسیم نہ کیا آیا یہ بی ظالم ہی تھے معاذ اللہ اب باوجودیکہ حضرت زہراؑ
بخندہ خلیفہ سے نہیں مریں بہر خفیہ دفن کرنا انکو اس سبب سے تھا کہ حضرت فاطمہؑ سبب کمال اپنے
تشر و حیا کے شرم کرتی تھیں اس سے کہ میر اجنازہ مردوں کی نظر میں گزے گا کہ اُس زمانہ میں
نقش جنازہ پر نہیں ہوتی تھی لہذا حضرت اسماءؑ کو وصیت کی تھی کہ تم اور حضرت علیؑ مجھ کو غسل دیکر خفیہ دفن
کر دیجو اور بالفرض کہ اور کوئی وجہ تھی مگر جب وہ ناخوش نہیں ہیں تہیں تو ہر اس کا طعن حضرت ابو بکرؓ پر
کیا ہے اب یہ طعن کہ اہل مدینہ کو خبر قبر حضرت فاطمہؑ کی معلوم نہیں بالکل مہمل ہی کیونکہ اول تو قبر اہل
بیت میں ہے سب کو معلوم ہی اور اگر پہلا تردد اہل مدینہ کو ہی تو امین حضرت ابو بکرؓ پر کیا طعن ہے مگر شیعہ
مدعیان محبت سے پوچھنا چاہیے کہ آپ فرماتے ہیں کہ قبر حضرت زہراؑ کہاں ہے آپ کو بھی کچھ معلوم ہے۔
الغرض اسے مسلمانوں نے ذرا انصاف کر دیا اس خرافات پر تو کوئی کافر بھی تاب نہ لائے گا کہ اسلام کا دعویٰ
کرین اور قرآن و عترت کو رد کریں اور اپنی نفسانیت سے مقبولان الہی کو کافر و مرتد ٹھہرا دیں کیا اسی کا
نام اسلام و سیرت ثقلین پر چلنا ہے ہر گز یہ یاد رہے اعتقاد اہل ہمہ ہا گردن و
دین پیرو اشتہار پیغمبر تو مخالفان ثقلین پر لعنت کریں اور حق چھپانے والوں پر لعنت بھیجیں اور شیعہ کچھ
خیال کریں اس قرآن خوانی سے سوائے لعنت کے کیا حاصل ہوگا ثانیاً للقرآن و القرآن طبعہ اور امام
محمد باقرؑ صدیق کو صدیق نہ کہے اسکو بد و عافرا دین اور تم انکو کافر کہو آیا تم اب کافر ہو یا نہیں جو خدا و
رسول کو سچا جلنے اسباب میں ہماری شہلی گزے تعجب ہو کہ تم ایسی واضحات بنیاد کو دیکھ کر عبرت نہیں
لیکھتے اور تم کو کاذب جانتے ہو اور تہقیر کے نام سے انکو سب کچھ بناتے ہو۔ واللہ الہادی
جواب سوال چہاں۔ ماشاء اللہ اس سوال میں آپ نہایت زور شور پر ہیں مگر سلیقہ تمیز خدا و
اسلام ہے کہ انبیاءؑ تو خدا تعالیٰ ہی کی طرف سے مبعوث ہوتے ہیں انکو تقریب اللہ تعالیٰ کی طرف

کیا کلام ہو کہ بحث اس میں ہو کہ بحث اسل شیعہ کے مذہب میں حق تعالیٰ کے ذمہ واجب ہے اور اہل سنت کے نزدیک حق تعالیٰ کے ذمہ پر واجب نہیں جو کچھ خیر بندہ کے واسطے کرے عین احسان بندہ پروردگار سے سو اس میں بحث نہیں لہذا ہم کو اس میں کچھ لکھنا بھی ضرور نہیں اور خلفاء و ائمہ کی تقریر میں شیعوں میں کہ وہ منصوص من اللہ ہونا چاہیے سنت جماعہ اس کا انکار کرتے ہیں اور کہتے ہیں کہ اللہ کی طرف سے نص ہونی امام کے باب میں ضرور نہیں تو آپ ہم سے پوچھتے ہیں کہ بدو ن تقریر خدا تعالیٰ کے کوئی ہوا ہو تو بتاؤ عجیب کہ آپ ایسے عالم اپنے مذہب کے ہو کر تجاہل عارفانہ کرتے ہو خیر ہو کہ اس سے کیا عرض آئے سوال پورا کرنا چاہیے نبی اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کی کتاب قرآن شریف سے بھی زیادہ معتبر ہے اس میں نامہ جناب امیر کہ حضرت معاویہ کے نام پر لکھا ہے اور پہلے اس میں یوں ارشاد ہے ذرا ہوش کر کے سنو۔ انما الشوری للمہاجرین والانصار فان اجتمعوا علی رجل وکوه امانا کان لہم رضی۔ لیکن یوں ہی کہ مشورہ سب سے حق مہاجرین انصار کا ہی ہوا اگر وہ جمع ہو جائیں ایک شخص پر اور مقرر کر کے امام بنالین تو وہ اللہ کے نزدیک پسندیدہ ہوتا ہے اب دیکھو کہ خود جب امیر اپنی ہی اہمیت کو بالشوری فرماتے ہیں آپ اپنے ہی گھر کو دیکھو حضرت کے حال سے کیا استفسار کر کے حاصل کر دے اگر خلافت حضرت امیر کی طرف سے منصوص ہوتی مشوری مہاجرین انصار کی حجت سے حضرت معاویہ کو کیوں الزام دیتے خود نص خداوندی یا نص ارشاد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کو پیش کرتے خدا و رسول کا اعتبار زیادہ ہوتا ہے یا اجماع کا اور مشورہ مہاجرین انصار کو اگر معاویہ معتبر جانتے تو تکرار ہی کیوں کرتے باوجود اسکے یہ کہا کہ ان لوگوں کا اجماع معتبر ہے اگرچہ تم معتبر نہ سمجھو تو اب نہیں معلوم کہ آپ اس کلام حضرت امیر کو صادق جانتے ہو یا یہ بھی کاؤب محمول تفسیر ہی پر سمجھ رہے ہو یہاں صاحب منہاج شیعہ انصاف کیا اور کہا کہ قولہ وانما الشوری للمہاجرین والانصار الخ۔ دلیل صحت مذہب اہل سنت کی ہے اگر آپ بھی انصاف پر آجائیں تو لائق ہر احوال جو بنی ہو حسب مراتب اسکے توابع ہوئے کسی کے خلیل کسی کے کثیر اور ہمارے سرور عالم علیہ الصلوٰۃ والسلام کو لکھو کہا آدمی تابع ہوئے چنانچہ بارہ ہزار کے صحابہ ہوئے کی نص تو آپ کی کتب سے ہی ثابت ہو گئی تو اتنے تو آپ کو بھی واجب التسلیم صحابہ جانتے پڑے اور بعض منافق بھی صحابہ میں سے رہے تھے ہر چند انکی نفاق کی خبر صحابہ کو نہ تھی مگر حکم ظاہر رہتا تھا اور انجام کار سب متمیز نہ ہو گئے تھے کسی کا حال محض نہ رہا تھا اور جو لوگ بتوک کے غرور میں لیلۃ العقبہ لے آؤنی کے قصد سے

کہتے تھے بعض صحابہ کو معلوم تھے اور چوتھی انگلی موت کا حضرت نے فرمایا ویسا ہی سب نے دیکھا اور تصدیق انکی ہو گئی
 تفسیر کشاف جابر اللہ معمری کی ہو کر دیکھنی یا استیعاب دیکھنا کہ ضرورت نہیں اور نہ اس واسطے حاجت بخاری کی سب
 اس سنت اتنا جانتے ہیں مگر استیعاب بخاری سے تم نے یہ نہ لکھا کہ کس مقام پر ان کتابوں میں ان منافقوں کا نام درج
 کیے ہیں تا آپ کا مافی الضمیر معلوم ہوتا ایسے ہل اشارات سے تو کچھ کام نہیں چلتا چند آدمی اہل لفاق جن کا نام
 ان کتابوں میں ہے عبداللہ بن ابی اور ذوالخوئصرہ اور جابر بن قیس تو سب کے نزدیک منافق ہیں پھر کتاب دیکھنا کہ کیا
 ضرور مگر تم نے اگر ایسے عقیدہ فاسدہ کے معین کوئی بات اس میں گہری ہو تو اس کا اظہار ضرور تھا تا آپ کو اس کا جواب
 دانی ملتا مگر بخاری سے کچھ کام چلتا دیکھا لہذا آئین غایب دیکھنے اپنے نزدیک آپ نے ان پر حون کو دھوکا دیا ہے اتنا
 ہم بھی کہے دیے ہیں کہ بخاری سے مثل قرآن لفظ کے اور اقوال عترت کے سب مہاجرین انصار صحابہ کا صدق و
 اخلاص مثل آفتاب اضحیٰ ایسا ہی مشکوٰۃ کے مطالعہ پر حوالہ کرتے ہو جیہذا مضمون بخاری میں ہے وہی مشکوٰۃ میں ہے
 اگر حوالہ مشکوٰۃ بنا بر تصدیق الفاظ موضوعہ تھا ہے واقعہ حدیبیہ کے اور اپنے فساد عقیدہ کے لئے ہے تو کمال خیانت
 ہے دو روز دیانت اور اثر اس دعایٰ امام مقبول کا ہے۔ فلا صدق اللہ قولہ فی الدنیا والاخرۃ حضرت فاروق کے فضل
 مشکوٰۃ شریف میں بخاری سے زیادہ مذکور ہیں سلو کہ حضرت فاروق ساکن ششم مسلمان ہوئے رسول اللہ صلی اللہ علیہ
 وسلم نے دعا کی تھی کہ اے نبیؐ کو قوت دینے ساتھ ایک دوہین سے یا عمرؓ یا ابوہل مگر چونکہ ابوہل کی تقدیر میں کفر و نفاق
 تھا اسکو توفیق نہ ہوئی اور حضرت فاروق کو منصب وزارت جناب رسالت مآب کا ملنا تھا وہ مسلمان ہوئے اور آپ کے
 اسلام کے سبب اسلام طاسر ہوا اور آپ ہمیشہ مکہ میں کفار سے مقابلہ کرتے رہے اور بعد اسلام کے جو کچھ فوج معاملاً
 سامنے حضرت کے اور بعد وفات حضرت کے ہوئے وہ کچھ مخفی نہیں تقریباً بقدر تین سال کے آپ نے جہاد اور
 اعلا رکلمۃ الاسلام میں سعی فرمائی بعد بلوغ کے اکثر عمر آپ کی اسلام میں گذری اور تہوڑی جاہلیت میں دیکھو کہ
 تمہارا یہ مقال کہ سن شریف بت پرستی میں کمال کو پہنچ گیا تھا کس قدر یہودہ ہے اولاً جب با خلاص کوئی مسلمان
 ہو تو ہزار برس کی بت پرستی پر طاعت کرنا عاقبت خود دوسرے ایک طعن ابی حضرت سلمان پر بت پرستی
 کہ انکی اکثر عمر جوہلیت اور نصرت بت پرستی میں گئی اور تہوڑی اسلام میں حضرت عمرؓ تو قبل چالیس کی عمر کے کوئی تیس
 سال کی ہی عمر میں مسلمان ہوئے کمال عمر نہیں تھا بلکہ شباب تھا حضرت سلمان کی تیساریں کھریں ہی گئی
 اور عمارؓ مقدادؓ ہی اول بت پرست تھے اور آپ کا عبداللہ بن سبا بانی مذہب یہودی تھا اور حسب عقیدہ
 آپ کے حضرت ابیہر کی خدمت میں مسلمان ہوا سو طعن انشاء پر ہی جوع کرتا ہی اور روز صلح حدیبیہ کے

حضرت عمر نے کیا بتایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حق پر اور کفار باطل پر عیسائی جنت میں انکی دوزخ میں پھر عیسائی بی صلح
 کرنی مناسب نہیں معلوم ہوتی ہماری شجاعت و جانبازی دیکھی تو ہوتی اس صلح پر بار بار عرض کرتے تھے مگر یوں
 نہیں کہا کہ ہم صلح نہیں کرتے یا صلح نہیں ہونے دیوین گے یا وہ عرض کرتے تھے کہ آئین خفت اسلام کی
 ہے مگر چونکہ وہ عالم مایکون نہیں تھے یہ معلوم نہیں تھا کہ انجام اس کا بہت اچھا ہی جب حضرت نے عرض
 اپنی قبول نہ کی تسلیم کر لیا اور یہ لفظ کہ جیسا شک جھکو نبوت پیغمبر میں آج ہوا کبھی نہیں ہوا تھا ہرگز انہوں نے
 نہیں فرمایا اور نہ کسی کتاب اہل سنت میں یہ لفظ ہے معاذ اللہ یہ جرات آپ کی اور ایسا افسر اگر اس لفظ کے
 واسطے بخاری مشکوٰۃ و استیعاب و کہانی ہو تو بڑی غیرت کی بات ہے حیف ہے کہ کچھ بھی آپ میں بوسی نیست
 ہے فرماؤ کس جا کو نسی کتاب میں یہ عبارت ہے۔ لا حول ولا قوۃ الا باللہ ایسا جھوٹ باندھنا ہاں کبتر
 کب ہیل بن عمرو نے صلح نامہ کے لکھنے کے وقت کہا کہ اگر تم تمکور رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تو ہرگز تکرار کرتے محمد بن
 عبد اللہ لکھو محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کاتب صلح نامہ جناب امیر کو ارشاد کیا
 کہ یہ لفظ مثلاً و حضرت علی نے صاف جواب دیا کہ میں نہیں مٹانے کا آخر حضرت نے حضرت علی کے
 ہاتھ میں سے کاغذ لیکر آپ مثلاً حضرت علی عالم مایکون نے صاف انکار ارشاد مصطفوی کیا ہر جو
 کچھ توجیہ اس فعل حضرت امیر کی ذہن عالی میں ہوگی وہی توجیہ حضرت فاروق کی طرف سے قبول ہو جب
 معصوم اور عالم مایکون نے صاف انکار کر دیا بیچارہ فاروق تو نہ معصوم تھے نہ عواقب الامور کے واقف
 ان پر یوں اتنا غصہ ہی حاصل ہے کہ کتب اہل سنت میں توجیہ مذراخ فاروقی کوئی تنقیص کی بات نہیں پھر
 دسواں عوام کو ڈالنا آپ ہی کا کام ہے مگر حضور اپنی کتب معتبرہ کو ملاحظہ فرما کر فرید العین ہو وین۔
 شرح نہج البلاغۃ میں مذکور ہے کہ حضرت علی نامہ معاویہ میں بعد ذکر خیر یحییٰ بن یونس ارشاد کرتے
 ہیں۔ لعمری ان مکانہا من الاسلام لعظیم وان المصاب بہا بحرج فی الاسلام شدید رحمہما اللہ وجہا ہما باحسن
 ماعلا توجہہ قسم اپنی بھالی کہ تحقیق مرتبہ انکا اسلام میں بڑا ہے اور مصیبت انکی انتقال کی اسلام میں نقصان
 شدید ہے اللہ رحم کرے ان کو اور بدلہ دیوے ان کو بہتر ان کے اعمال سے اور نجات کرنا حضرت کلثوم
 کا ہی دلیل قاطع ہے اسلام کمال فاروقی برسل الامام محمد بن علی عن ترویحہا فقال لولا اثمہ راہ ہلاکھا ما کان
 بزوجہا ایامہ کانت اشرف نساء العالمین۔ پوچھے گئے امام محمد باقر نجات کرنے کلثوم سے جواب دیا
 کہ اگر عمر کو علی ابن ولایت کلثوم بجاتے تو ہرگز نجات نہ کرتے کہ وہ اپنے شوہر بزرگ ترین عورتوں جہاں

کی تین سجان اللہ آپ کے امیر تو یوں حضرت فاروق کی فرماوین اور آپ کو یہ بخولیا تعجب ہے اور بیت کرنا حضرت
امیر و منین کا اور شریک مشورہ رہنا خود دلیل افضلیت عمر ہے مگر شیعہ نے بنا چاری تفتیہ گہڑ کے اپنے نوائے
بیجا کو نبھایا اور حضرت امیر و منین کو معاذ اللہ بے غیرت اور مرد اور سب کچھ بنا کر اپنی نفسانیت کو پار اتار دیا
نقل مشہور یگانہ بدشگنی کو اپنی ناک کاٹنی بیج ہے دوستی بخیر و خود دشمنی ست ہے اب آپ کو افضلیت عمر اور جملہ
مہاجرین انصاری کتابوں سے اور قرآن شریف سے جب معلوم ہو چکی تو سمجھو کہ ان مقبولوں کا اجماع خلافت
ابوبکر پر حکم کتاب اللہ عظم الثقلین کے اور حدیث رسول اللہ اور عترت رسول اللہ کے منعقد ہوا آئیہ کتاب اللہ
یہ ہے۔ وَمَنْ قِیَاسُ الرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْإِمْدَى وَتَمَّيْعٌ وَسَبِيلُ الْمُؤْمِنِينَ نُوَكِّلُهُ مَا تَوَلَّى وَلِصْلَةٍ جَنِّمُ وَسَائِطَ مَصِيرٍ
جو شخص مخالفت کرے رسول کی بعد ظاہر ہونے ہدایت کے اور تابع ہو غیر راہ موئین کے سم حوالہ کریں گے
اُسکے جب کو اُس نے لیا اور داخل کریں گے جہنم میں اور بڑے ٹھکانے پونچا سب موئین کی مخالفت کا
حق تعالیٰ نے حرام فرمایا یہ اجماع ہی ہے اور احادیث بہت ہیں مگر تم کو ہماری احادیث پر کب یقین ہو لہذا ترک
کرتا ہوں اور حدیث حضرت علی و انما الشوری للمہاجرین والانصار الخ اوپر مذکور ہو چکی اور حضرت امیر بھی
اس اجماع میں داخل ہو گئے اگرچہ بعد چھ ماہ کے ہی سہی اجماع میں ایک وقت جمع ہونا شرط نہیں اور عذر کو
استفردت کا سابق مذکور ہو چکا نہیں معلوم کہ یہ قول فعل حضرت امیر آپ کے نزدیک جہل ضلالت ہے
یا علم و ہدایت ہیں اور کیا سائل کے کلام جہنم انجام کا جواب لکھا جائے اور عذر شیعہ کہ حضرت امیر کے گلو
میں سن بسنے کیج لا کر بیعت کرادی اول تو وہی فیضت اس قول نامعقول پر واروہی جو پہلے عرض ہو چکی اور دو
یہ کہ حضرت عمر کے جو حضرت امیر سے اول بیعت کر لی جب کون سی بخیر معاذ اللہ آپ کی گردن میں باندھی گئی تھی
اور ایسا ہی حضرت عثمان کے ساتھ خلافت ابوبکر میں تو چہاہ ہمت ہی باندھی ان اوقات میں اتنا بھی ہو سکا تھا
ایسے مجنون دشمنوں کو شرمائے حاصل جیت اجماع خلافت ابوبکر کا حسب ارشاد حضرت علی رضیق فعل حضرت
امیر شریح و موافق حکم کتاب اللہ ہوا تو بیچا ہے سنت جماعت کیوں اس اجماع پر ایمان نہ لادیں ہم تو ظاہر
باطن عجب علی میں نہ مثل رد افضاب کہو کہ تم کس کو جہلاً قرار دیتے ہو اپنے منہ پر طمانچہ مارو معاذ اللہ اگر
وہ جاہل تھے تو ایک جاہل ان میں علی بھی تھے اگر عزم کو شک فی النبوت تھا تو کلثوم کا شاک سے کیوں
نکاح کر دیا تھا اور اگر عترت کے واسطے حکم خلافت خدا تعالیٰ کی طرف سے صادر ہوا تھا اس ہی عترت سے
کیوں بیعت کر لی تھی مخالفت خدا و رسول کی کی تھی زیادہ تمہاری خرافات جواب کچھ ضرور نہیں و زجرا

اپنی کردار کو یاد دے گا اور حضرت موسیٰ کا ذکر کرنا بھی نفس جہالت پر کسی بایں کلام نہیں اور اب امامت میں قول حضرت
 امیر کا ہمیشہ کر چکے ہیں اور ثعلبی ہرگز اہل سنت کے نزدیک معتبر نہیں اسکی روایات اکثر و فض سے منقول
 ہیں بیچ البلاغہ کو تو چھوڑ دو اور ثعلبی کے قول پر اعتماد کرو حیف برین محبت حضرت اور اتیہ انما ولیکم اللہ لا یہ
 میں کلام طویل ہے اگر تسلیم کریں کہ خلافت حضرت امیر میں نازل ہوئی تو خلافت بلا فصل کہاں سے نکلتی ہے
 ان کے وقت میں خلافت حقہ حضرت علی پر ہی حصر تھی اور شیعوں جو حصر مطلق کا دعوے کرتے ہیں تو لانا
 ہے کہ بعد حضرت امیر کے بھی کوئی امام حق نہ ہو سکے کیونکہ جب حصر حقیقی ہوا تو اول و آخر یکساں ہو گا عقل
 و کار ہی ایسا ہی روایت پھر کرنے کی وہی موضوع ہے اور خطب خوارزم زیدی غالی کذاب ہی اسکی روایت
 کہتی ہیں الزام اہل سنت میں جہالت ہے اور روز عذر حضرت کا ارشاد کہ من کنت مولاً فعلی مولاً
 اہل سنت کے بسر و چشم معتبر و مقبول چنانچہ مبارکباد دینا حضرت عمر کا حضرت امیر کو اس بشارت پر اہل سنت
 کا کتب میں موجود ہے مگر بلا دلت شیعوں کا کیا علاج حضرت امیر کے مولاً ہونے کا کس کو عذر و انکار ہے
 مولیٰ کے معنی ناصر اور دوست آتے ہیں اور متعزث کے معنی بھی ہیں سو یہ عبارت کہ بعد اس کے ہی

اللہم وال من والہ و عاد من عادہ وکیل ظاہر ہے کہ معنی مولاً کے یہاں دوست ہیں اگر عقل ہو سو
 دوستی حضرت علی کے ساتھ اہل سنت کو اور سب صحابہ کو یونہی ثابت ہو چکی اور سلنا کہ معنی مولاً کے متصرف
 ہی ہیں تو حضرت امیر اپنے عہد خلافت میں لاریب متصرف تھے ہما کو کتب انکار ہے لیکن معنی مولاً کے
 اولیٰ بالتصرف کہیں لغت میں ثابت کر جب خلافت بلا فصل کا دعویٰ کرنا اور تماشایہ کہ حضرت ابی بکر
 اس امر کو کہ بزرگ علم شیعوں کہیں دین اسلام ہوا اور حضرت خداوندی سے اس قدر تقاضا اس میں ہوا کہ یہ
 لایہا الرسول بلیم ما انزل الیک من ربک ان لم تفعل فما بلغت رسالہ واللہ تعزمت من انکسرت
 اے رسول بھجی دے جو کچھ آما گیا تیری طرف سے رب کی طرف سے اور جو کچھ گاتا تو نہیں بھجایا ہو گا
 تو نے اسکی رسالت کو اور اللہ نگاہ کیے گا تجھ کو لوگوں سے اور یہ رسالت اظہار خلافت علی کی تھی اور
 بھرتہ بار جب آپ کو حضور ہوا یہی تاکید ہوئی کہ ام خلافت علی کو ظاہر کر دو اور لوگوں کی اذیت کا
 ذمہ ہی حق تعالیٰ نے کر لیا اس پر ایسی موہم عبارت سے فرمایا کہ اول تو مشترک لفظ ہونے اور اس میں
 بھی جو کچھ بعض معانی سے مفہوم ہو سکتا اس کے ساتھ بلا فصل کی قید نظر مانی پھر آخر فقرہ میں جہلا لا شراک
 لہ وہم ہی جاتا تھا اسکو بھی رلاملا دیا بخان اللہ خوب رسالت ادا ہوئی اور خوب باوصف تاکید ملی خداوندی

کے اہل اہل خلافت علی کی سالہ کو ظاہر و باہر تبلیغ کیا اس میں شیخین عباس کی تفصیل جناب سالہ ہر معا والہ بزرگ
شیعہ عامی ہو گئے ابھی تو بیون کیون فرمایا کہ اے لوگو بعد میرے بلا فصل میرا خلیفہ مطلق اور وصی علی بن
ابی طالب ہو اور ہر طرف یہ ہو کہ باوجودیکہ حضرت رسالہ بزرگ شیعہ حضرت علی کو مجمع عام میں غدیر خم پر خلیفہ
کر چکے تھے قطعاً پھر بھی حزن المؤمنین میں بروایت کلینی اور ابن بابویہ و شیخ طوسی و شیخ مفید باسانید متبرک
امام زین العابدین سے اور امام محمد باقر اور امام جعفر سے روایت ہو کہ شدت مرض میں حضرت علیہ السلام
حضرت عباس کو اور حضرت امیر کو طلب فرما کر ہوا جب سب مہاجرین انصار کے ارشاد کیا کہ اے عباس
میں انتقال کرنے والا ہوں بعد میرے خلافت میری تم قبول کر کے مجھ کو اس مہم خلیفہ بنانے سے
سبکدوش کرو حضرت عباس نے فرمایا کہ اس خلافت کے قابل حضرت امیر ہیں مجھ کو لیاقت اس
عہدہ کی نہیں ہے انہی سبحان اللہ و روح کو حافظہ نباشد اگر حضرت امیر کو مجمع عام میں روز غدیر خم
کے خلیفہ بلا فصل کر دیا تھا تو حضرت عباس کو کیوں ارشاد خلافت تھا اور حضرت عباس کو کیا ضرورت
لیاقت حضرت علی کے جہاد کی تھی کیونکہ فرمایا کہ آپ ابھی دو اڑھائی ماہ گزے کہ علی کو خلیفہ بنا چکا
اور کوئی اہل بیت سے بولا تو معا والہ یا تو جناب رسالت پر شیعہ غدا ہیز یا ان جاسمہ تجویز کریں گے یا کوئی
اور غدا ماقول ہو گا مگر خداوند شہد سبب خیر اگر خدا خواہد مشورہ ملائکہ کا یہاں تعین نبوت میں ذکر کرنا جہاں
محل نزاع سے ہے پس فرمایا وہ کچھ ضرورت جواب نہیں اب بعد ازین جو سائل ہے ادب کلام بے لگام کچھ
اپنے منہ سے بخدشت و ادا و علی مرٹھی بکتا ہے اور انکو منافق کر کر تعبیر کرتا ہی اس کا کیا جواب دین
معا والہ اگر وہ منافق تھے تو علی اور سنین ان سے بیعت کر گئے اور اپنی بہن بیٹی کو نکاح کر کے کون
ہونگے جزا اللہ شرا بجزار اور حضرت فاروق حضرت خلیفہ سے بیشک اپنے ایمان کا ثبوت پوچھتے
تھے مگر یہ کمال ایمان تھا جسکو اعدائے محل منقصہ پر کیا کیونکہ حدیث میں آچکا ہے کہ عبرت خاتمہ
پرو بہت لوگ جنت کا عمل کرتے ہیں اور قریب موت کے کافر ہو جاتے ہیں تو فی الحقیقت انکا
ایمان ایمان نہ تھا بلکہ ظاہرین ایمان اور نفس کے اندر کفر مکنون تھا کہ اسکو جاننا سو علم النیوب کے
بشری میں نہیں یہاں تک کہ حضرت رسالت کو قرآن مجید میں حکم ہوا قل ادری بالیقل بے ولاکم
کدے نہیں جانتا میں کیا کیا جاتے میرے ساتھ اور تمہارے ساتھ اور مؤمنین کی طرح میں فرمایا ان اللہ
میں شیعہ پر ہم مستحقون اور ملائکہ کے باب میں فرمایا یخافون بہم من قومہم سو جب کہ حق تعالیٰ نے اپنے

رسول کو باوصفیکہ ان سے خیریت خاتمہ کا وعدہ اور مغفرت جمیع ذنوب کا اقرار تھا اور غیبت عصمت کی بھی عطا فرمائی
 تھی مطمئن نہیں کر دیا اور ملائکہ معصومین ہی خوفناک ہیں اور مؤمنین باوصف ایمان عدم شرک صدقہ و خیرات
 خوف رکھتے ہیں اور اس خوف کو محل حج میں اللہ تعالیٰ فرماتا ہے اب دیکھو بے نیازی اللہ تعالیٰ سے عمر
 کیونکر مطمئن ہو جاوین اور شیعہ حیکہ عدل کو ذمہ حق تعالیٰ کے واجب جاننے ہیں اور معصومین کو حجت دنیا
 ان کے مذہب میں حقتعالیٰ پر واجب ہی پر انکو کس خوف نے گہیر اتھا اور ان کا خوف کیونکر محل حج ہو گیا
 سو اس خوف میں حضرت عمر کی کیا تقصیر ہے حالانکہ حقتعالیٰ فرماتا ہے وَلَا يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ
 سوا مطمئن ہو جانے والے اہل خسارت ہوئے جیسا شیعوں کا شعار ہے اور ڈرنے والے اہل ایمان ہوئے
 اگرچہ درباب عمر بشارت نبوی ہوں مگر ہر حال یہ بشارت وعدہ خداوندی سے جو دربارہ رسول اللہ نہیں
 کچھ زیادہ نہیں تھیں سو جب رسول مطمئن نہ ہوں عمر تو عالم مایکون نہیں تھے اور نہ معصوم حضرت
 سجاد و فرماتے ہیں صحیفہ کاملہ میں موجود ہے قَدْ مَلَكَ الشَّيْطَانُ عُنَانِي فِي سَوْرَةِ الظَّنِّ وَضَعَفَ الْيَقِينَ اِنِّي اسکر
 سور مجاورت ملی و طاعۃ نفسی ترجمہ ہستہ مالک ہو شیطان میری باگ کا باب بدظنی اور ضعف یقین
 میں اور میں شکایت کرتا ہوں بُرائی پڑوس شیطان کی اپنے ساتھ اور فرمان برداری نفس اپنے کی شیطان
 کے واسطے اور دوسری مناجات میں فرماتے ہیں اِنَّا الَّذِیْنَ اَفْسَدَ الذُّنُوبَ عَمْرُ الْاِخْبَاحِ اللّٰهُ حَضْرَت
 سجاد معصوم عالم ماکان و مایکون باوصف عصمت جب اپنی باگ شیطان کے ہاتھ میں کہیں اور عمر کو گناہ
 میں کھونا پہچانیں اور سور مجاورت شیطان کا شکوہ کریں اور اپنے ایمان بر مطمئن نہ ہوں اگر حضرت عمر
 بیچارہ غیر معصوم اندیشہ نفاق رکھتے ہوں کج کیا محل طعن ہو گیا حضرت عمر تو فقط نفس کی چوری کا ایشیہ
 ہی رکھتے تھے اور امام سجاد خود قطعاً اپنی باگ ضعف یقین کے باب میں شیطان کے ہاتھ میں فرماتے ہیں
 مَدْرَا کَلِمَہ حضرت عمر اور کَلِمَہ حضرت سجاد میں موازنہ کر کے دیکھو تو کس کَلِمَہ بڑا بڑا ہے اگر کوئی توجیہ حضرت
 سجاد کے کلام کی ذہن میں سمائی ہے وہی توجیہ حضرت عمر کے کلام کی بھی ہے ایسا ہے اب کَلِمَہ کج
 سخت خسارت دارین ہی خیر حضرت عمر تو مقام خشیہ میں پوچھتے تھے مگر حضرت خلیفہ جو ہمیشہ تسلی کہتے
 ہے سوا تو حضرت عمر منافق نہیں تھے اور ہمارے یقین یوں ہی ہے نظر بوج تقلید مصابرت حضرت سجاد
 و صدق خلیفہ اور جو معاذا اللہ وہ منافق تھے تو بہت سی خرابی مذہب شیعہ پر وارد ہوتی ہے اور خلیفہ بھی
 معاذا اللہ منافق خائن کذاب ہونگے کہ ہر روز جھوٹ بولتے رہے اور باوصف استفسار کہی سچ ہے

اور پیشہ دوست بنے ہے مگر ان جب تم نے حضرت امیرؓ کو سب کچھ بنالیا حضرت خلیفہ سے کیا باگ لگ گیا
 اب فراموش ہو کہ یہ غلطی کا لفظ کس کے منہ پر پڑ گیا سچ ہے کہ آسمان کا تہو کا تہو کئے والے کے منہ میں آتا ہی
 اور حضرت عمرؓ کو خلیفہ بنانا ایسا کارگر ہو کہ تمام مہاجرین انصار نے اور خود حضرت امیرؓ نے قبول کر کے
 ان کو اولی الامر بنایا اب نہیں معلوم کہ آپ کے نزدیک حضرت امیرؓ نے بت کا خدا قرار دیا تھا یا دوسرا خدا
 خواہش کا بنایا تھا اور ان پر کفر کا اطلاق تم جیسے محب کینہ پرورد بد لگام کرو گے یا کچھ پاس ادب رکھو گے
 اہل سنت تو اتباع ثقلین کا دم بہرتے ہیں اور حسب حکم خداوندی عزت باجماع خلیفہ بناتے ہیں اب سب
 روایات واضحہ سمجھ کر سمجھا دو کہ اپنی خواہش کا پوجنے والا کون سی تلافی کے منہ سے حق ظاہر ہو جاوے واللہ العباد
 جواب سوال معجم جواب اس سوال کا اوپر کی تحریرات سے مشرح معلوم ہو چکا ہے خلاصہ جواب یہ ہے
 کہ عزت کو کاذب کہنا اور جاننے والا کافر ہے اور مذبذبا خدا و رسول حسب زعم تمہارے کے بنا کر علیہ
 جو مہاجرین انصار کو منافق اور مرتد جانے اور حضرت صدیق کو صدیق نہ کہے حالانکہ قرآن شریف میں
 حق تعالیٰ ان کو صحتی فرماتا ہے اور حضرت امیرؓ ان کو مقبول و مقرب بتلاتے ہیں اور حضرت محمد باقرؑ ابوبکر
 کو صدیق اور صدیق بنانے والے ان کے کو مذبذب فی الدین اور حضرت امیرؓ خلفائ ثلاثہ کی خلافت کو
 حق ارشاد کرتے ہیں تو وہ مذبذب الثقلین ہوا اور دائرہ اسلام سے خارج اور سزاوار دار
 ابوار جہنم اب دیکھو کہ مصداق اس کا کون ہے سنی یا شیعہ واللہ العباد
 جواب سوال ششم یہ حدیث جس کا ترجمہ آپ نقل کرتے ہیں اور اس کو حدیث متفق علیہ فریقین قرار
 دیتے ہیں باین معنی ہرگز کسی اہل حنفی کی کتاب میں یہ حدیث منقول نہیں ہے یہ محض آپ کا دروغ بیفروغ ہے
 شیعوں کی عادت ہو کہ یا تحریف الفاظ میں کر دیتے ہیں یا معنی میں تبدیل متغیر کر دیتے ہیں اور مقصود
 مغالطہ دینا اہل اسلام کا اس فعل شنیع سے ہوتا ہے اب سنو کہ یہ حدیث جو بعضی کتب عقائد میں مسطور ہو
 باین الفاظ ہے من لم یعرف امام زمانہ فقد مات میتہ جاہلیہ جس نے نہ پہچانا امام زمانہ اپنے کو تو وہ مرا مرنے
 زمانہ جاہلیہ جیسا یعنی زمانہ جاہلیہ قبل بعثت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے لوگ خود وضع تھے کسی ایک
 حاکم پر مجتمع نہ تھے گہر گہر حکومت تھی بعد بعثت ذات باریکات کے سب ایک حاکم پر جمع ہو گئے۔
 اب اگر کوئی اپنے وقت کو مقتدا کو نہ پہچانے اور اس سے جدا رہے تو اسکی موت بھی اسی زمانہ جاہلیہ
 جیسی ہوگی اور لفظ امام خلیفہ کا حاکم ظاہر ہو رہا ہے ہن اور مقتدا اور پیروا سے دین کو یہی کہتے ہیں سو

باعتبار معنی اول کے تو حامل حدیث یہ ہوا کہ اگر خلیفہ وقت کوئی موجود نہ ہو تو اسے کہ اہل علیؑ نے اسکو اپنا
 امام مقرر کر لیا ہو اور پھر اسکو کوئی شخص نہ مانے اور جماعت مسلمین سے جدا ہے اور اسی حالت میں وہ مر جائے
 تو اسکی موت جاہلیت کے زمانہ کی طرح کی موت ہوتی یہ معنی کہ وہ عاصی نہ ہو کا ذرا اگر اس نے مانے میں کوئی ایسا
 امام المسلمین موجود ہی نہیں بلکہ زمانہ فتنہ و افتراق کا ہی تو نہ امام زمانہ موجود نہ اسکے بچانے کی کوئی سبیل کہ
 تعریف شے بعد وجود شے ہوتی ہے نہ قبل وجود شے چنانچہ حدیث میں وارد ہے کہ حضرت رسالتؐ نے
 ایام فتنہ سے اور قتال فتنہ سے جب ڈرایا تو اس میں حضرت خلیفہ نے سوال کیا کہ یا رسول اللہؐ میں کیا
 کروں اگر اس زمانہ کو پاؤں فرمایا کہ جماعت مسلمین کے ساتھ رہو۔ عرض کیا کہ اگر نہ ہو امام و جماعت
 مسلمین فرمایا کہ یک سو ہو جا سب ان فرقوں سے تو معلوم ہوا کہ بعض نے مانے ایسا بھی ہو سکتا ہو کہ اس میں
 امام مسلمین موجود نہ ہو ایسے حال میں تعریف امام زمانہ کا کیونکر ممکن ہو سکتا ہے اور اگر کہنی ثانی ہی تو مقتدا ہے
 دین ہر زمانہ میں ہوتا ہے جو ضروریات دین اور راہ رسم اسلام تعلیق کرے اور بعد ہر مدت سو سال
 کے ایک شخص پیدا ہوتا ہو کہ بدعات حادثہ کو قمع کرتا ہے اور حسب استعداد اہل اس زمانہ کے تجدید طریق
 تحصیل ظاہر دین و باطن دین کرتا ہے سو اس کا نہ جاننے والا ہی البتہ بموت جاہلی عصیان میں مرتا ہے
 سو یہ معنی حدیث کے تھے اب سائل کی تحریف معنوی سب پر ظاہر ہو گئی کہ ترجمہ حدیث کو یوں لکھتا ہے
 کہ جو نہ بچائے امام زمانہ کو وہ کا فر مرتا ہے سبحان اللہ کیا جرأت ہے یا عدم سلیقہ اور ناواقفیت علم
 باعث اس خطا کا ہوتی ہے اور اگر شیعہ کے یہاں یہ حدیث ہمیں الفاظ سے تو اہل سنت کو دہوکا دینا
 کہ متفق علیہ فریقین ہی سخت بیجا بات ہے اور یہ بات ہرگز اس حدیث سے ثابت نہیں ہوتی کہ نہ
 میں امام ظاہر کا ہونا ضرور ہے چنانچہ واضح ہو گیا اور نہ کسی حدیث اہل سنت سے یہ ثابت ہوا بلکہ
 اہل سنت کے یہاں یہ ثابت ہے کہ بعض زمانہ میں امام ظاہر نہیں ہوتا اور یہ خود بین بات ہو جان
 ایسے وقت میں مسلمانوں کو واجب ہو کہ اگر ممکن ہو تو اپنا امام مقرر کریں ورنہ گھنگار ہوں گے مگر شیعہ
 کے نزدیک ہر زمانہ میں امام ظاہر حق تعالیٰ پر ضرور ہے کہ مقرر کرے اور امام رکن اسلام ہے اور امام
 معصوم بھی ہونا چاہیے سو بیاس ان قواعد کے جب ظاہر میں خلاف اس کے مشاہدہ ہو تو طرح طرح
 کی دہیات امامت کے باب میں خلاف عقل و نقل انکو اپنی سر پر زہری پڑی بعد اسکے اب
 سنو کہ پہلی معلوم ہو چکا کہ نصب امام بمشورہ ہوتا ہے اور حضرت امیر کی خلافت بمشورہ ہوئی اور خلفاء

عشر کی خلافت کو حضرت اسی نے قبول کیا پہلے یہ سب پنج البلاغۃ سے منقول ہو چکا ہے اور حضرت زہراؑ
 بھی جو کچھ ملال باقضا ہے بشری رکھتی تھیں اسکو رفع کر کے بخوشی اجازت تصرف اموال بیت المال حضرت ابوبکرؓ
 کو دیکر اس ضامندی اپنی برحق تعالیٰ کو گواہ کر گئیں اور یہ سب ہم معتبرات کتب شیعوں سے ثابت کر چکے ہیں
 تو یہ اقوال سائل کے کہ علیؑ مذبہ امامت ابوبکرؓ تھے اور حضرت فاطمہؑ ناراض حضرت ابوبکرؓ سے مومن سب
 بالکل ہزبان محض ہو گئی چنانچہ ہر عاقل پر مخفی نہیں اور ہم مثل سائل کے بار بار ایک بات کو قلم بند کریں۔
 کیا ضرورت ہے اور جب حضرت محمد باقرؑ نے ابوبکرؓ کو صدیق کہا اور جانا اہل سنت پر کیا طعن ہے
 البتہ تم مذبہ امام اور غیر صدق القول فی اندازین بارشاد امام ہو اور حضرت عائشہؑ نے ہی ذی النورین
 کو امام جانا اور یہ جو سائل لکھتا ہے کہ عائشہؑ امام ثالث کو مضل کہتی تھیں اور لعنت کرتی تھیں معاذ اللہ یہ
 محض طوفان بہتان ردافض ہے اہل سنت کی کسی کتاب میں یہ بات نہیں امام کے ساتھ گستاخی ہوا
 مذہب میں حرام ہے البتہ شیخ کے بیان یہ عین دین ہے کہ اپنے ائمہ کو سب کچھ بنا رکھا ہے صریح زبان
 پر لانے سے ردوان کھڑا ہوتا ہے اور کوئی اہل عقل باور کر سکتا ہے کہ حضرت عائشہؑ امام ثالث کو
 لعنت کیا کریں اور اپنے بہائی سے ہی ان کا قصاص طلب کریں خبر پاکر کہ قاتل خلیفہ میرا بہائی ہے
 اور بابت طلب قصاص اس قدر تکالیف انعمائین یہ بات خوش ہونے کی ہوتی مگر یہ خیالات فاسدہ
 مخائین وحقاکے ہیں کہ جن کے اصول دین ہی تخیلات پر مبنی ہیں ابن السمان محمد بن الخضر سے روایت
 کرتا ہے ان علیاً بلعۃ ان عائشہؑ تلک من قتایہ عثمان فرغ یدہ یہی تلک بہا وجہ فقال انا العن قتلیہ عثمان لعنہم
 فی السہل و العجیل مرتین او ثلثا ترجمہ البتہ علیؑ کو خبر بھیجی کہ عائشہؑ لعنت کرتی ہیں قاتلین عثمان کو پس
 اٹھائے ہاتھ حضرت علیؑ نے یہاں تک کہ بچپا یا دو وزن ہاتھ کو منہ کے متعلق تک پہنچا یا کہ میں
 کرنا ہوں قاتلین عثمان کو اللہ لعنت کرے ان پر زمین لیست و پہاڑ میں دویا تین بار فرمایا اس روایت
 سے معلوم ہوا کہ عائشہؑ قاتلین کو لعنت کرتی تھیں اور حضرت علیؑ بھی قاتلین عثمان پر لعنت بھیجتے
 تھے اس سے حق جانتا خلافت عثمان کا حضرت عائشہؑ کی طرف سے تحقیق ہو چکا اور دوسرے سائل کا مرتفع ہو گیا
 اب سنو کہ حضرت امیر علیؑ خلافت کو بھی حضرت عائشہؑ جانتی نہیں اور انکی محبت کو عبادت پہنچاتی نہیں
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حضرت عائشہؑ کا لٹ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حب علی عبادۃ اللہ ہے
 کیا حضرت عائشہؑ سے کہ وہ فرماتی نہیں کہ حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا کہ حب علیؑ کی عبادت

اور یہ واقعہ شہادت حضرت عثمان کا حضرت عائشہ کے پیچھے ہوا حضرت عائشہ حج کے واسطے مکہ گئیں
اور معیت حضرت امیر بھی تھیں ہی ہوئی تھی طلحہ اور زبیر اور بعض دیگر مدینہ میں قتل عثمان پر تاسف
کرتے تھے اور قصاص عثمان پر حریص تھے اور قتلہ عثمان حضرت امیر پر حاوی ہوئے تھے لہذا
استیفائے قصاص میں جلدی کرنی مصلحت نہیں تھی مفسدین کو جو یہ خبر پہنچی کہ یہ لوگ قصاص کی
فکر میں ہیں انہوں نے طلحہ وغیرہ کے مارنے کا قصد کیا یہ مدینہ سے بہاگ کر مکہ پہنچے اور حضرت عائشہ سے
بیان کیا جو کچھ واقع ہوا اور یہ بھی کہا کہ امیر المومنین بنا بر مصلحت قصاص لینے میں ساکت ہیں اور مفسدین
کی طغیانی بڑھتی جاتی ہے جب تک قصاص لیا جاوے گا بندوبست نہیں ہوگا حضرت عائشہ نے
تجویز کیا کہ جب تک وہ اشقیاء مدینہ میں ہیں تم وہاں نہ جاؤ اور کہیں رہو اور امیر المومنین کو بہ تدبیر ان سے
بدلہ کرو جب وہ تمہارے ساتھ ہو جاؤں جب قصاص لینا چاہیے سب نے اس صلاح کو پسند کر کے
بصرہ وغیرہ کو کہ جمع جنو مسلمین تھا ارادہ کیا اور مصر ہوئے کہ حضرت عائشہ بھی ہماریساتھ چلیں کہ
آپ کی پناہ میں ہمارا امن ہے گانا چار حضرت عائشہ بھی بصرہ کو گئیں مفسدین نے حضرت علی کو یہ خبر کو
دی کہ عائشہ جنگ کے واسطے لوگوں کو جمع کرنے بصرہ گئی ہیں آپ انکا تعاقب کریں حضرت
حسین اور عبداللہ بن جعفر اور ابن عباس بہر چہ حضرت علی کو مانع ہوئے کہ اپنے جانیوں مگر انکی نصیحت
کی غالب آئی حضرت امیر لشکر اپنا مع ان اشقیاء کے لیکر قریب بصرہ کے پہنچے اول ققاع کو حضرت
عائشہ کے پاس بھیجا کہ تم یہاں کیوں آئی ہو حضرت عائشہ نے جواب دیا اصلاح کو اور بھی جواب
زبیر و طلحہ نے دیا ققاع نے کہا کہ یہ کیا صورت اصلاح ہے انہوں نے کہا کہ استیفاء قصاص عثمان
ققاع نے کہا کہ یہ تو بعد اتفاق ہو سکتا ہے اول صلح کرو انہوں نے کہا بہت خوب ققاع نے یہ
خبر حضرت امیر کو دی آپ خوش ہوئے صلح کی ہوئی تیسرے روز صبح کو ملاقات نہیری کہ اسوقت
کوئی مفسدین میں سے موجود نہو یہ خبر جو مفسدین کو پہنچی تو وہ گہرائے حیران ہو کر اپنے رئیس
المفسدین عبداللہ بن سبا کے پاس گئے کہ اب کیا تدبیر سخت بلا آئی اس نے کہا کہ تم رات
سے اوٹھ کر قتال شروع کرو اور مشہور کرو کہ زبیر کی طرف سے غدار ہوا مفسدین نے ایسا
ہی کیا کہ رات سے اوٹھ کر لشکر زبیر سے اگر قتال شروع کر دیا اور حضرت امیر سے کہا کہ
اس جانب سے غدار ہوا اور انکو معلوم ہوا کہ غدار حضرت امیر کی طرف سے ہوا غرض حضرت

حضرت امیر جو تشریف لائے تو قتال گرم تھا بنا چاری پس ہوا جو کچھ ہوا اس معرکہ میں جب طلحہ و زبر مولا جہ
 حضرت امیر کے ہوتے اور حضرت امیر نے کچھ فرمایا تو زبر نامہ ہو کر رہنے اور طلحہ ہی ہٹ گئے اس حالت
 واپسی میں بعد از امت تو بہ یہ شہید ہوئے اور حضرت عائشہ بعد اس واقعہ کے اس خطاب پر زار زار و
 تھین اور شیعہ خود مطاعن عائشہ میں نقل کرتے ہیں کہ آخر حال میں عائشہ کہا کرتی تھیں قاتلت علیا
 و لودت انی کنت لیسایسیا۔ مقاتلہ کیا میں نے علی سے اور دوست رکھتی ہوں کہ ہوتی بہو لی
 بہو لائی گئی سو تو بہ و ذامت کو مطاعن میں شمار کرنا یہی ایک بلاوت ہے بہر حال عائشہ اور جو مقابلہ
 میں حضرت علی کے تھے مقصود ان کا طلب قصاص تھا اور بہرگز قتال بارادہ مخالفت نہیں ہوا یہ
 محض خطا ہوئی اور پھر بھی تو بہ ایک ثابت ہو چکی اور یہ لوگ معصوم عالم مایکون نہیں تھے زلمت
 بسیار سے ہوئی ہے چنانچہ قصہ حضرت آدم اور حضرت موسیٰ کا مشہور ہے اور حضرت امیر
 باوصف عصمت و علم ماکان و مایکون فرمایا کرتے تھے لا تکفوا عن مقاتلہ بحق او مشورۃ لچدل فانی لہٹ
 اس ان اخطی رو لکھنی ترجمہ مت باز رہو حق بات کہنے اور مشورہ عدل دینے سے کہ بیشک میں مومن ہیں
 ہوں خطا کرنے سے اور مہذا ثابت ہوا کہ شیعہ کے نزدیک ایک دو گناہ کبیرہ سے تو عصمت
 ہی نہیں جاتی جہ جائے اسلام و عدالت جیسا قصہ حضرت یونس میں منقول ہو چکا ہے پھر لوگ
 محارب حضرت علی باوصف تو بہ و ذامت کیوں ملازم ہیں۔ اسکا اصل ان لوگوں نے امامت
 حضرت امیر کو پہچانا اور یہ سوال سائل محض افسانہ بیجا ہے اور ہم سب اہل سنت ائمہ اثنا عشر کو امام
 اور مقتدا سے دین و قطب ارشاد عقیدہ رکھتے ہیں اور امام ظاہر و مجر حضرت امیر کے اور چہ نہیں
 حضرت حسن کے کسی کو نہیں جانتے اگرچہ ان میں لیاقت امامت ظاہرہ کی سب معاصرین سے
 زیادہ تھی مگر وقوع اس کا بسبب ان کے زہد کے تقدیر الہی میں نہوا اور یہ خود پیدا ہے اندھا کو
 باطن بھی اس بات کا انکار نہیں کر سکتا کیونکہ امام کا کام انتظام رعایا کا اور داؤد مظلوم ظالم
 لینا اور جہاد وغیرہ امور ہوتے ہیں اور پھر ان حضرات و ہنگامہ میں کبھی یہ بات ہوتی ہے جو انکو
 امام ظاہر کہا جائے ورنہ یوں تو جسکو چاہو امام کر نام رکھلو ان استحقاق و لیاقت میں کچھ
 کام نہیں مگر محض لیاقت سے تو کام نہیں چلتا اگر لیاقت امام کا نام امام ہے تو اتنا تو ہم بھی
 ہیں ورنہ بقول سائل شیعہ کو وہی خواہش دہو کا امام بنا کر پستش کرنا بڑا خیر یہاں ہم زیادہ

کچھ نہیں کہتے جواب سائل کو شافی حاصل ہو گیا ہاں ابستہ حضرت امام مہدی زندہ تصور کر کے
امام ٹھہراتا یہ بھی ایک مضحکہ صبیان ہے اور پابندی اپنے اصول میں ایسی ہزل پر عقیدہ کرنا محض
حماسہ اور خلفاء اجماعی مہاجرین انصار اور حضرت امیر و حضرت کو جو نمائندے یہ تو لاریب ہے
کہ مذبذب مخالف حضرت امیر کا ہوا اور حقیقت اس اجماع کی اور تصدیق و بیعت کرنا حضرت امیر
کا اور پرانی کتابوں سے ثابت ہی ہو چکا تو اب شیعہ کا نقصان نہ ماننے میں کیوں نہیں شیعہ تو اپنے
اصول کے موافق کافر و مجاہدین گئے آپ ایسے کیوں مطمئن ہو گئے اور ہر زمانہ میں امام کا ہونا ہمارے
تذویک کسی حدیث سے ثابت نہیں آپ کا محض دعوے بلا دلیل ہے اور ایسا ہی نص امامت
ائمہ اثنا عشر اہل سنت کی کتابوں سے کہیں ثابت نہیں آپ تو مدعی تھے کہ کتب اہل سنت سے
سب اپنا مذہب ثابت کر دوں گا تو وہ نصوص پیش کر دیا کہ تمہارا حوصلہ معلوم ہوا اور تمہاری بیعت
ایسے خود حضرت امیر کی ہی امامت بالشوری ثابت ہوتی تو یہ دعوے شیعہ کے مذہب کے موافق
ہی بلا دلیل ہی رہا سو الحمد للہ کہ شیعہ کی کتب سے ثابت ہو کہ امامت ظاہری بالشوری ہوتی ہے
تو جو لوگ بمشاوۃ خلفاء ہوئے انکو شیعہ امام حق نہ جان کر بلا تعرف امام زمانہ مرتے ہیں اور
بہر عزم خود کافر ہوئے ہیں اور سنی امام حق کو حق اور ظاہر کو ظاہر باطن کو باطن پہچان کر عامل
و اعطوا فی حق حق ہو کر مومنین برضا و عنایت مرتے ہیں حق تعالیٰ شیعوں کو بھی ہدایت کرے تا حق
کو حق جانیں اور اپنے باطل سے باز آویں و اللہ العبادے۔

جواب سوال ہفتم۔ حضرت عائشہ کی حضرت علی سے خط لڑائی ہوئی اور پھر کتاب بھی
ہو گئیں مگر محاربہ علی سرگز کفر و ارتداد نہیں یہ سائل اور اسکے اسلاف کی کہنی جہالت اپنی کتب
اور اقوال ائمہ سے ہے کہ حضرت امیر کا ارشاد کہ اصحابنا قاتل اخواننا فی الاسلام۔ پہلے نقل
ہو چکا اب شیعہ خلاف حضرت امیر کے جو مومنین کو کافر بتاتے ہیں مذبذب حضرت امیر ہو کر
بہر عزم خود کافر بنے ہیں بڑی حسرت کی جاسے کہ اپنی کتابوں کو بھی نہیں مانتے اور ابوبکر نے حکم خدا اور رسول
کو سرگز منسوخ نہیں کیا امامت بلا فصل حق حضرت امیر کا حکم خدا سے تعالیٰ ہونا محض تمہارا ہی تخیل فاسد ہے
کہیں ثابت تو کیا ہوتا اور بالفرض اگر ہے تو خود حضرت امیر ہی ناسخ ابن کے ہوئے کہ اب بیعت
کی اور پھر شیعہ اس خلافت کو حق کہتے رہے بلکہ تمہاری کتب سے تو حق خلافت بلا فصل ابوبکر

کہا جیسا کہ طبری آپ کا مفسر مجمع البیان میں لکھتا ہے۔ قبل ان البنی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خلاؤہ بالعاشرۃ
 مع جاریۃ القبطیۃ فوشت حفصۃ علی ذلک فقال لہا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لا تعلمی عائشۃ بذلک
 وحرّم ماریۃ علی نفسہ فاعلت حفصۃ عائشۃ الخیر وکتمتہا ایاہا فاطمۃ اللہ نبیہ علی ذلک وہو قولہ و
 اذا سئل البنی الی بعض ائوہ جہدینا یعنی حفصۃ وعائشۃ ولما حرّم ماریۃ اخبر حفصۃ انہ یملک من عہدہ
 ابو بکر و عمر الخ کہا گیا کہ رسول اللہ نے خلوت کی عائشہ کے دن میں اپنی جاریہ قبطیہ سے پس حفصہ
 اس پر مطلع ہو گئی کہ رسول اللہ نے کہ عائشہ کو خیر مت کہجو اس بات کی اور حرام کیا ماریہ قبطیہ کو
 اپنے اور پس بتلادیا حفصہ نے عائشہ کو یہ خبر اور چہا یا حضرت سے پس خبردار کیا اللہ نے نبی آپ
 کو اس بات کا اور یہ ہی ہے مراد قول اللہ تعالیٰ کی واذا سئل البنی الخ۔ یعنی حفصہ اور عائشہ اور جب
 حرام کیا آپ نے ماریہ کو خیر دی تھی حفصہ کو کہ مالک ہوں گے بعد میرے ابو بکر و عمر سبحان اللہ کیا
 صافی خلافت شیعین بلا فصل مذکور ہے مگر شیعہ کے تعصب نے نظر انصاف بند کر دی اب کذب
 حکم خدا و رسول شیعہ میں یا نہیں انصاف کر و کفر میں کون مبتلا ہے اور صدیق ہونا حضرت ابو بکر
 کا بہتاد و معصوم محمد باقر اور ثابت ہو گیا اب انکو صدیق نہ جانے والا دیکھو کون ہوا باقی
 یہ کہ کسی کو کوئی خطا ہو جو خصوصیت اور کسی کو نہ ہو تو کیا شکایت ہے حضرت علی کو خطاب اسد اللہ
 ہو اسٹین اور عمار و خذیفہ کو کیوں نہ ہوا یہ آپ کی سفاہت کی باتیں ہیں ان کا کیا جواب الحاصل
 ہم ثابت کر چکے کہ یہ قتال خطا سے ہوا جب انبیاء باوجود عصمت خطا سے مامون نہ ہوئے
 تو حضرت عائشہ تو کچھ معصوم بھی نہیں تھیں اور تائبہ بھی ہو گئیں اب آپ کی بات کا ذکر منہ پر لانا ایک
 جہالت ہے مگر آپ کی دانشمندی پر ہم غش ہیں کہ آپس کی بات نہ ہونی اور عترت کی برابر
 زوجہ کے نہ ہونے کی دلیل کیا عجیب آپ نے لکھی ہے وہ یہ کہ زوجہ اسبیا مرتد بھی ہو گئی
 میں آپ کے خواہ اس نہ کہ نے نہیں ہے عترت نبی کی بھی مرتد ہو گئی ہے پس نوح کی خبر قرآن
 میں موجود ہے شاید یہ قصہ بھی اسی کا ہے آپ کے نزدیک ہو گا سو اس بات میں تو زوجہ و عترت
 برابر ہو گئی کوئی اور دلیل تلاش کرو مگر آپ کو کتنا لالچو لیا ہے کہ حضرت عائشہ اور حفصہ کو مرتد
 کا فتنہ قرار دیتے ہو ہم جو جتنے ہیں کہ حسیان سے خیانت ہوئی اور وہ خیانت کوئی کفر
 نہیں بلکہ انشاء اللہ عظیم ماریہ تھا اور وہ افشاکی ہی یہ تھی کہ وہ اس امر کو امر مذہب سمجھتی تھیں

اُمّ جوب نہیں سمجھتی تھیں تو وہ اس خیانت سے تنہا رہے نزدیک جب ہی مرتد ہو گئی تھیں بعد وفات حضرت
 سرور عالم کے اگر جب ہی معاذا اللہ مرتد ہو گئی تھیں تو پھر جو حضرت نے انکو گھر میں رکھا اور معاملہ
 زوجیت کا برتاؤ حضرت پر معاذا اللہ الزام لگتا ہی کیونکہ مرتد ہونے سے نکاح ہو سکتا ہی نہ مرتد عورت سے کسی
 اور طرح تصرف روا ہی اور اگر بعد وفات حضرت کے مرتد ہوئیں اس گناہ سے تو یہ بات ممکن
 نہیں کہ گناہ آج ہوا اور اس کا حکم ایک مدت کے بعد ثابت ہو شاید یہ بھی کوئی قاعدہ شیعہ کے
 مذہب میں ہوگا اور اگر بعد وفات کے اور گناہ ارتداد ہوا تو اس طعن کو بیچ میں گانا کیا ہرگز نہ
 درائی ہے اور اس گناہ کو بیان کر داور وہ گناہ جو تنہا رہے دماغ میں بچا ہے یعنی محاربہ علی
 تو اس کا دفع کئی بار ہو چکا اگر عقل ہی تو سمجھ لو ورنہ بوجہل ہو اب سنو کہ جب آیات تحذیر نازل ہوئی
 اور سب سے پہلے حضرت نے عائشہ پر پڑھیں تو عائشہ نے آخرت کو پسند کیا اور حضرت کی خدمت
 میں رہیں اور ایسا ہی حصہ اور سب ازواج نے چنانچہ تفاسیر شیعہ موجود ہیں دیکھو تو ذرا ہوش کرو کہ جو
 اور بازگشت انکی ثابت ہوئی یا نہیں کیونکہ یہ آیات جب نازل ہوئی تھیں کہ جب حضرت نے اس
 قصہ افتخار راز کے بعد عدالت کی اور بعد ایک ماہ کے تشریف لہر میں لائے اور سب ازواج
 سے وعدہ جو آیات تحذیر میں حق تعالیٰ فرماتا ہے **فَإِنَّ اللَّهَ أََعَدَّ لِلْمُؤْمِنَاتِ أَجْرًا عَظِيمًا** ترجمہ
 اور اگر تم ارادہ کرتی ہو اللہ اور رسول خدا آخرت کا تو اللہ تعالیٰ نے مہیا کیا ہے تمہاری نیکیوں کے
 لئے بڑا اجر اس وعدہ میں بسبب اختیار کرنے رسول اللہ کے داخل ہو گئیں کہ نہیں ذرا اکٹھ کہو تو
 قرآن پر کیا شیعہ کو عبور ہے جو کچھ معلوم کرے سُنئے سنائے دیکھو سارے پیش کر دیئے آئے ہیں اور
 جب حضرت کو حکم ہوا اس واقعہ کے بعد کہ **لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدِ وَلاَ أَنْ تَبْدَلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ**
 ترجمہ نہیں حلال سمجھو اور عورتیں آئندہ کو اور نہ یہ بات کہ بدلے تو انکی عوض اور عورتیں اور حضرت
 نے حسب اس حکم کے اُن کو تادمت عمر گھر میں اور نکاح میں رکھا تو کہو کہ وجہ اسکی قبول رجوع
 انکی تھی یا معاذا اللہ طمانات اور مردات کو کسی نہ کہنے کا حکم ہوا تھا۔ آنکھ کہو کہ قرآن کو دیکھا تو
 ہوتا حاصل یہ کہ بعد اس واقعہ کے آیات خیار نازل ہوئی اس میں یہ حکم تھا کہ جو رسول اور آخرت
 کو اختیار کرے اس کو تو اجر بشمارے لئے گا اور جو دنیا کو اختیار کرے اسکی رخصت کر دو
 اور پھر ازواج نے آخرت کو قبول کیا اور حضرت کو حکم عدم تبدیل کا ہوا تو رجوع انکی عند اللہ

وہ باخلاص ثابت ہو گئی اور آخرت میں داخل ہوئیں اور منکر اس رجوع کا ذکر کہ الطببات للطیبین۔
 حق تعالیٰ قرآن مجید میں فرماتا ہے جو زوجہ کسی نبی کی متحد ہوئی نکالی گئی اور ازواج حضرت مسلمان
 طببات تہیروہ ساری عمر نبی کے ساتھ رہیں اس میں اور اس میں جو فرق نہ جانے احمق ہو اور خود
 سورہ تحریم میں اول گناہ بتلاکراشت و تو بہ کیا اور پھر طرح طرح سے ڈرایا اور ارشاد کیا کہ کچھ زوجہ
 رسول کی زعم میں مت آنا کہ زوجہ نوح و لوط جو خیانت سے باز نہ آئیں تو دنیا میں خدمت رسول
 سے دور ہوئیں اور آخرت میں دوزخ میں گنیں اگر تم بھی باز نہ آؤ گی تو دنیا میں بھی نکالی جاؤ گی
 رسول کی خدمت سے اور آخرت میں بھی مال بد ہو گا اور پھر ساتھ اس کے فرمایا کہ یوم یحییٰ اللہ
 العننی والذین آمنوا معہ جن دن رسوا نہ کرے گا اللہ رسول کو اور اُس کے ساتھ کے مومنوں کو
 تو بولو کہ جو زوجات حضرت کے ساتھ رہیں اور خدمت سے نہ نکالی گئیں بلکہ حکم ہوا کہ انکو مت
 بدلو تو بوجہ رجوع الی اللہ ہی یہ وعدہ انکو دیا گیا تھا یا معاذا اللہ حق تعالیٰ نے بھی جھوٹ فرما دیا تھا
 کہ اگر باز نہ آؤ گی نکالی جاؤ گی کہ باوجود عدم رجوع نہ نکالا بلکہ اسی آیت سے جس سے آپ عذر
 کرتے ہیں رجوع ثابت ہے کیونکہ فرمایا کہ اگر توبہ کرو تو قبول ہو گی تو بہ تمہاری پس مستعمل
 ہو گئے ہیں دل تمہارے اور اگر چڑھائی کرو گی رسول پر تو اللہ اس کا ناصر ہے الخ اور توبہ کے
 مقابلہ میں چڑھائی کا ذکر فرمایا تو چڑھائی عدم توبہ ہی ہے چرب اللہ نے کوئی صدمہ انکو نہ دیا بلکہ عدم
 تبدیل کی بشارت فرمادی اور نہ جبریل اور مومنین کی طرف سے کچھ ان کو صدمہ آیا تو رجوع صاف
 ظاہر ہے قیاس استثنائی تو آپ نے ایسا غوجی میں بھی بڑھا ہو گا کہ رفع ثالی سے رفع مقدم کا
 نتیجہ نکلتا ہے کچھ تو فکر کرو بڑے افسوس کی بات ہے کہ قرآن کو بھی نہ بوجھا بھائیوں ہی منہ سے جو
 حجاب ایک دیا کچھ تو شرماؤ قرآن لفظ میں تو سب کچھ موجود ہے مگر فہم خدا داد ہے ۵
 مگر نہ بیند بر دز شہر چشم ہا چشمہ آفتاب راجہ گناہ پا اور اگر محض عتاب خداوندی را کر اگر طعن
 کرتے ہو اور ارداد کا لفظ کہتے ہو تو دیکھو خود شروع سورہ تحریم میں یا ایہا النبی لم تحرم ما اکل لک
 جناب رسالت پر عتاب ہی تو آپ کی شان میں بھی کچھ بکوا اور غفور رحیم کا لفظ خود قرینہ ہے کہ حضرت
 تحریم حلال موجب نارضا مندی الہی کا ہوا جسکو معاف فرماتے ہیں اور حضرت پر چند بار عتاب ہوا
 مگر یہ عتاب بطور شفقت ہے کہ اپنے مقبولوں کو تربیت فرماتے ہیں ایسا ہی ازواج نبی پر عتاب تہن

اصلاح کے لئے ہے ۵ چشم بد اندیش کہ کبرندہ و عیب نماید ہنرش در نظر بہ الحاصل جمع
انکی قرآن سے ثابت ہوئی سائل ذرا آنکہ کہو لکڑی تیکھے اور حسب وعدہ اپنے تسلیم کرے اور ایمان
ہوئے اور چونکہ عائشہ محبوبہ رسول اللہ ہیں انکی ایذا بھی ایذائے رسول اللہ ہے اور یہ روایات
سائل کی عبور صراط پر سے موقوف اجازت حضرت امیر پر ہو اور قبر میں سوال امامت حضرت
امیر کا ہوگا روافض کی روایات ہیں سدی صغیر افضی کذاب تھا اہل سنت پر ان روایات
سے حجت لانی جہل ہے وان سلنا تو جب کہ اہل سنت حب علی کو عبادت جانتے ہیں اور
ان کو امام پہچاننے میں چنانچہ حضرت عائشہ نے خود روایت کیا ہی تو بھوکیا اندیشہ ہے
تو بھوکا اس سے عین راحت ہو اور منکر علی کو اور بکھنے والے انکے کو ہم برا جانتے ہیں مگر افض کی
فکر چاہیے کہ محبت کے پردہ میں کیسا کچھ حضرت امیر کو بتا رہا ہے اور اذیت ابو لیب و غیرہ
کفار کی حضرت رسالت کو بوجہ کفر اور عداوت اسلام تھی اور قتال حضرت عائشہ کا بوجہ خطا ہوا
تھا کہ مقصود اصلی انکے اصلاح میں المسلمین اور استیفاء قصاص تھا کہ وہ بھی حکم اسلام ہی تو اسکو
پر قیاس کرنا سخت کم فہمی ہے خدا جانے یہ سائل کچھ علم بھی رکھتا ہی یا نہیں اور لیب ہی قتل اہل
عہد غیر مشروع بات پر ہوا قاتل نے یہاں باوجودیکہ حکم خدا کو جان چکا تھا کہ اس عورت
میرا نکاح نہیں ہو سکتا مقتول مظلوم کو بلا وجہ و بغیر شبہ حسد کے سبب قتل کیا تھا اور یہاں تک کہ معلوم
ہو لیا کہ محض اصلاح مشروع مقصود تھا اور قتال شورائیکہ ہی مفسدین سے ہوا اور وہ لوگ عالم
خفا یا نہیں تھے جب شروع قتال اس طرف سے دیکھا جانا کہ امیر کے حکم سے ہی ہوا ہے اور
پھر بھی خطا ہم انکی طرف سے رکھتے ہیں درہم باوجود قرار و صلح کے حضرت علی نے کہ عالم
باکون تھے کیونکہ تفتیش کی اور شریک قتال ہجرت مفسدین ہو گئے حالانکہ جانتے تھے کہ میرے لشکر
میں اہل فساد بھی برے ہوئے ہیں چنانچہ بیچ النبلا غم کے خطبوں سے خودی بعض شکر یان
جناب امیر معلوم ہو سکتی ہے ایک عبارت نقل کرتا ہوں: **میشے نمونہ باشد از خردائے** قال
رضی اللہ عنہ **والمغفور واللہ من غرتموہ ومن فاز بکم فاز بالسہم الباخس ومن رحمی بکم رحمی بافوق ناضل**
اصحت اصدق قولکم ولا اطع فی نصرکم وما اودعکم العویم ترجعہم دہوکے میں ڈالا گیا وہی
کہ واللہ جبکو تم نے فریب دیا اور جبکو حاصل ہونے تم حاصل ہوا اس کو ناقص حصہ اور

اور جو تیر مارا گیا تھا اسے ساتھ مارا گیا بڑے تیر سے صبح کی مین اللہ میں حال میں کہ تصدیق نہیں کرتا تھا اسے قول کی اور نہیں سمجھتا تھا یہی نصرت میں اور نہیں ڈراتا میں ساتھ تھا اسے دشمن کو سبحان اللہ حضرت امیر کو اب بعد تجربہ خود انکا کذب ظاہر ہو گیا کہ آپ بھی ان کا عدم اعتبار قول جلف و مانع ہیں تو اب اگر کوئی کہے کہ وہ تو عالم مایکون تھے کیون ان کے قول پر خطا میں پڑے تو حضرت علی بھی خالی ہوتے ہیں سو یہ سائل مجتہد کتنا بڑا عالم ہے کہ سبحان اس واقعہ کو اس پر قیاس کرتا ہے جائے انصاف و تامل ہے اور سائل جیسا شیعہ ہے اسے ہر حد کلمہ تو حید زبان سے کہے لیکن مسلمان نہیں ہو سکتا کیونکہ اگر ایک آیہ قرآن شریف کا کوئی کلمہ کو منکر و مذہب ہو تو وہ کافر ہے کلمہ پڑھنے اور قبلہ کی طرف منہ کرنے سے مومن نہیں ہوتا تم صد آیات کے مذہب اور عسرت کے اقوال کے مخالف ہو اور خود عسرت کی طرف سے کیے کیے نقصان لگاتے ہو خصوصاً حضرت کلثوم کہ معاذ اللہ اول فرج غضب منہا تمہارا مجتہد کہتا ہے اور حضرت امیر کی شان میں کیا کیا وہابیات اعتقاد کیے ہوئے ہو چنانچہ اوپر کے جو ابولون میں کچھ مذکور ہوا پھر دعویٰ مجتہد و تمسک ثقلین کس منہ سے کرتے ہو کچھ شرم کرو پس تم خارج از اسلام ہو اور حضرت عائشہ ام المومنین ہیں نہ ام الکافین تھو ان سے کیا علاقہ اذیت محبوبہ رسول خدا اذیت رسول اللہ ہے اور مودی رسول کا کافر ہے اور پھر بعد تسلیم عاق پر لعنت ہے اور عاق اپنی مادر کا جنت میں نہیں جاتا۔ ام المومنین اکمل المظاہر محبوبہ رسول امین کا عاق قطعاً جہنمی ہے ایسے شریروں کی تکفیر و تفسیق ہر مسلمان پر واجب ہے اور حضرت ابراہیم علیہ السلام نے کبھی اپنے باپ کا فرسے کوئی کلام گستاخی کا نہیں کیا جب انکے باپ نے کہا کہ اگر تو باز نہ آویگا تو تجھ کو سنگسار کر دوں گا اور تو مجھے الگ ہو جا تو اپنے فرمایا کہ سلام علیک میں تمہارے واسطے استغفار کروں گا اللہ سے یہ سورہ مریم میں موجود ہے دیکھو اور پھر بعد ہجرت کے اپنے دعا کی جب حکم ہوا کہ وہ کافر ہے اس کے واسطے دعا است کر و اب اس سے بیزار ہو گئے یہ سورہ تو بہ میں موجود ہے اب آپ سیرت حضرت ابراہیم کو دیکھو کہ باوجود کفر پرہیز کے ملائم کلامی اور استغفار کرتے رہے اور انکے تشدد پر بھی سلام کی گھا اور اپنی شہادت کو دیکھو کہ باوجودیکہ عائشہ محبوبہ رسول اللہ ہیں اور ام المومنین اور ایمان

ایمان کامل رکھتی ہیں تم انکو لعن کر کے اپنی عاقبت خراب کرتے ہو اور پہلے اپنے آپ کو منیع ابراہیم بناتے ہو لا حول ولا قوۃ الا باللہ اس ہٹ دہرمی اور بے شرمی کا کیا علاج باقی سائل کی ہزلیات پہلے عاقل خود جان لے گا کہ کیسا دہشیات اُس کا کلام ہے معنی ہر ان الفاظ یہ ہو وہ کا جواب ضرور نہیں اور ویسا ہی نہیں دینے والے والا حضرت حسن کا ناحق عدا قاتل و ہالک ہوا ہے فاسق ہے خلاف محارب کے کہ وہ خطا سے واقف ہوا اور بلکہ حسب اصول شیعہ حضرت امیر سے سخت خطا ہوئی کہ قتال عائشہ میں کذاب کے قول پر باوجودیکہ انکو کذاب جانتے تھے عمل کیا بخلاف مقابلین کے کہ وہ عالم مایکون نہیں تھے اُس کو اور اُس کو برابر جانتے والا محض احمق جاہل ہی حیف کہ دعویٰ علم اور سرور دین کی تمیز نہیں اور ہم کہتے ہیں کہ وہ تینوں فرقے ناجی تھے کیونکہ عقائد و اصول و ایمان میں سب متفق تھے نزاع فقط ایک بات میں ہے کہ وہ دین نہیں مگر جس سے خطا ہوئی وہ معافی میں ہے اور جس نے دیدہ و دانستہ کیا وہ گنہگار بعد تو بہ کے معاف ہوا اور شیعہ محض براہِ عناد مخالف ثقلین کے ہیں مخالف قرآن شریف کے جو ہوا وہ مردود اور نصوص تمہاری موضوع خلاف ثقلین واجب الترمک میں سب کا بیان سابق مشرح ہو چکا تیار کی ضرورت نہیں اب اگر کچھ بھی بولے ایمان ہے تو اُسکو بوجہ اور اپنی خبیث عقائد سے باز آؤ اور ہکو لیتا رہت اپنی توبہ اور ایمان کی دو والد اللہ وہی

جواب سوال ہشتم۔ اللہ اکبر۔ یہ سائل کتابہ جو اس آدمی سے ہے کہ ایسی شہو بات کو کہ زبان زد خاص و عام ہے کس طرح الثابیان کرتا ہے اے شیعو ذرا اپنے اس مجتہد مقام کی تحقیق کو سنو کہ حضرت حسن کے ساتھ قریب ایک لاکھ آدمی نے جان دینے پر بیعت کی تھی اور سب جان فدا کرنے کو مستعد تھے حضرت حسن نے محض محافظہ خونِ مسلمین کے لیے صلح کی نہ عجز و ضعف سے چنانچہ حضرت حسن کا خطبہ موجود ہے کہ فرمایا: **اِنْ مَعَادِيْہِ قَدْ نَازَعَنِیْ حَقَالِیْ وَ دُوْنَهُ فَفَطَرْتُ الصَّلَاحَ الْمَلاَہُ وَ قَطَعْتُ الْفِتْنَةَ وَ قَاتَلْتُہُمْ بِالْعِہْدِ عَلٰی اَنْ تَسَالُمُوْا مِنْ سَالِہِیْ وَ تَحَارِبُوْا مِنْ حَارِبِیْ وَ رَایْتُ اَنْ حَقُّ دِمَارِ الْمُسْلِمِیْنَ خَیْرٌ مِنْ سَفْکِہَا وَ لَمْ اَرَدْ بِذَٰلِکَ اِلَّا صِلَاحَہُمْ۔** ترجمہ تحقیق معاویہ نے بیشک جھگڑا کیا مجھ سے میرے حق میں نہ اُسکی حق میں سو دیکھی میں نے مستحسن اصلاح اس کام میں اور قطع کرنا فتنہ کو اور البتہ بیعت کی تھی تم نے مجھے اس بات پر کہ صلح کرو تم میرے مصالح سے اور حرب کرو مجھ سے میرے سے اور جاننا میں نے کہ حفاظت خونِ مسلمانوں کی بہتر ہے خونِ یزیدی سے اور نہیں ارادہ میرا صلح

سے مگر بھلائی تمہاری اور حضرت حسین کا قول کتب شیعہ میں موجود ہے کہ اگر میری ٹاک کافی جاتی تو میرے
نزدیک اس صلح سے کہ بہائی میرے حسن نے کی بہتر تھا اور ظاہر ہے کہ یہ غیرت باوجود قدرت و
توقع غلبہ کے آتی ہے ورنہ بیچارگی میں کیا غیرت کی بات ہے سو آپ کے یہ مجتہدائے شیعوں حضرت حسن
کو تو بے ناصر و مددگار قرار دیتے ہیں اور مجبورانہ صلح کر بیٹھتے ہیں خلاف اپنی کتب کی روایات کی بہیرا
ہیں اور حضرت حسین جو محض غداران کو ذہ کے بہرے گہرے سے نکلے اور راہ میں محصور ہوئے کہ سوائے
چند نفر اہل بیت کے کوئی ناصر و رفیق نہ تھا ہر چار طرف فوج اعدا تھی فقط اتنا ہی چاہتے تھے کہ
بیعت کر لو اور جہان چاہور ہو اور جو چاہو کرو اتنی بات کو قبول نہ کیا اور کس بیکسی میں شجاعانہ
شہید ہوئے ہر شخص مرثیہ خوان عامی جانتا ہی انکو آپ کے مجتہد العصر فرماتے ہیں کہ ناصر و مددگار بنے
اور شہید ہوئے کیسا آفتاب کو خاک سے جہپاتے ہیں کیا قیامت دروغ ہے ہر چند سب آپ کے
اقوال ایسے ہی ہیں مگر یہ قول ہر عامی بازاری بھی جان سکتا ہے کہ غلط ہے اور دیگر انکے کذب کو
واقف کا پہچانتے ہیں اور یہاں سے یہ بھی ثابت ہو گیا کہ خلافت معاویہ کو حضرت حسن نے نظر
اصلاح جائز رکھا اگرچہ خلافت نبوت نہ تھی مگر خلافت ملوکانہ تھی اور نہج البلاغہ میں حضرت امیر سے منقول
ہے کہ فرمایا لا بد للناس من امیر اور فاجر ترجمہ ضرور ہے آدمیوں کے واسطے کوئی امیر
نیک ہو یا گنہگار الحمد للہ کہ اس قول حضرت امیر سے اور فعل حضرت حسن سے یہ بھی ثابت ہو گیا کہ خلیفہ
کا معصوم ہونا ضرور نہیں اور گنہگار بھی خلیفہ اور امیر ہوتا ہے اگرچہ خلافت نبوت نہ ہو مگر خلافت ہی
اور یہی مذہب اہل سنت کا ہے اور اہل سنت کے نزدیک چار ہی خلیفہ حق ہوئے اور بنائے ہیں
ان پر محض آپ کا طوفان ہی اہل سنت تو چاہیہ اور پانچویں حضرت حسن چچہ مہینہ کو پانچویں کو خلیفہ بے سیرت نبوت
جانتے ہیں اور حضرت حسن سے امام مہدی تک سب کو خلافت ظاہرہ کا خواہ مخواہ اعتقاد نہیں کرتے
امام باطلن سمجھتے ہیں اور انکے دورہ میں جو خلفائے وہ ملوک تھے انکو ہم کسب امام نبوت کہتے ہیں البتہ
اکثر ان میں جارح تھے اور بعض عادل بھی تھے۔ مگر تم شیعوں اگر بیان میں منہ ڈال کر دیکھو کہ امام کسوا
ہوتا ہے آیا گہر میں جہپ کے گنہام ہو جانے کے واسطے یا انتظام ملک مال و رعایا و داد و مظلوم و
جمع کفر و جہاد کی واسطے یوں محض اپنے خیال میں یہ بکا کر کہ میں شاہ عالم ہوں اور سب ملک مال و
رعایا میری ہی ہیں حالانکہ گہر تک کا مالک نہ ہو اور جان پر اسے رکھتا ہو ہر کوئی امام بن بیٹھا کہے

بہر حال لفظ پھر لفظ عین ایمان ہے کہ حضرت رسالت پر مذہب ان نہیں ہو سکتا اب ان دونوں لفظوں میں فرق بین
 معلوم ہو گیا ۵ سخن شناسی و لہذا خطا ایجاب است ۶ مگر حیف کہ رسول اللہ کو ستر بار تاکید ہوئی برزخ شیعہ کہ علی
 کو وصی بنا دو اور خلیفہ بنا دو اور آپ کو ہمیشہ اس کا وہ بیان رہا فقط ایک عمر کے کہنے سے حضرت اس حکم کو
 کہ اس ایمان و دین تھا اور برزخ آپ کے فان لم تفعل فما بلغت رسالتہ بھی اسی باب میں نازل ہو چکا تھا پھر
 نہ کر کے اور مرتے دم بھی اس قدر خوف اندیشہ رہا کہ اظہار حق نہ کر سکے حالانکہ مرتے دم کیا کسی کی پروا تو
 حضرت بھی اس امر کے عدم الفاظ سے عاصی ہی گئے بولویہ عقیدہ تکذیب خدا تعالیٰ اور رسول اللہ اور کفر بالقرآن
 اور مخالف عمرت ہی یا نہیں اسے ظالم و ذرا تو سچ بھلا پشیمان ہو ۷ ہرگز نہ ہوئے منکر سخن سے آگاہ لاجل لا قوۃ الا باللہ
 جواب سوال ۸ اس کا جواب سوال ہفتم کے جواب میں مذکور ہو لیا یہاں پر مختصر لکھنا پڑا پیچہ غفلت
 گوش ہوش نکال کر سنو کہ مخاطب اس حکم کے مومنین ہیں خاصہ خواص مومنین انھیں انھیں اہل عترت
 و اہل بیت ازواج و اہل قرابت رسول میں ہیں خلاصہ حکم یہ ہے کہ ہرگز کبھی کوئی برزخ اعتماد و ایمان یا تقرب قرابت
 و زوجیت رسول کی نافرمانی نہ کرے یا گناہ پر مصر نہ ہو کہ عاصی کو کچھ ان وسائل میں سے عذاب خداوندی
 نہیں بچا سکتا نہ وجہ نوح و لوط کا حال دیکھو کہ انکو کچھ زوجیت نے نفع نہ مہاجب گناہ کر کے توبہ کی اور
 مصر میں تو دنیا میں نبی کی خدمت سے جدی ہوئیں اور آخرت میں دوزخ میں گئیں ایسا ہی اگر کوئی کرے گا
 تو وہی سزا ہوگی اور بعد اس عتاب کے آیات تخریر میں فہمائش کی جو رسول کو پسند کریگی اسکو بڑے
 اجر میں اور پھر حکم ہوا کہ اے رسول انکو بت بدلو اور حضرت نے ساری عمر انکو خدمت میں رکھا تو لازماً جزا
 عظیم انکو آخرت میں حاصل اور معیت رسول اللہ دنیا و آخرت انکی شامل ہوئے اور وعدہ یوم لا ینزع فیہ
 النبی والذین آمنوا منہ کاتلج احولاً اور دشمنان اہل بیت کو خسروان و عذاب نصیب ہوا اور اس تہذیب و عبادت
 کے کچھ حرج اور نقصان شان اہلبیت میں نہیں ہوا اولیٰ تو سب بندے اُسکے ہیں جو چاہے فرماوے عین
 سعادت اہل سعادت ہے دوسرے یہ کہ تہذیب بطور شفقت خداوندی اور تربیت بندگان خاص کے
 ہے اور خود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کو بہت جا قرآن شریف میں اُسے عتاب عنایت آمیز ہے یا و
 و شاد فرمایا ہی عفا اللہ عنک لم اذنت لہم الخ و لا تمنن تکلمتین حصصاً ما استغفر اللہ ان اللہ کان غفوراً حسماً
 ما کان للنبی ان یكون لہ امری حتی یموت فی الارض یریدون عطف اللہ و اللہ یرید الاخرۃ اور خود شہد فرمایا
 سورہ تحریم یا ایہا النبی لم یحرم ما احل اللہ لک تتبعی مرضاة اربابک و اللہ غفور رحیم سوا اب خلیفہ حضرت رسالت

کی جناب میں بھی کچھ واہیات بول کر اپنے دین ایمان کو برباد کریں معاذ اللہ الغرض اہل سنت کے نزدیک ایسے خطاب عتاب کے لائق ہیں کہ تقرب الہی کہتے ہیں کہ اگر کچھ بھی خلافِ رضا ان سے سرزد ہوتا ہے معافیہ و نادیب فرماتے ہیں اور جو لوگ اپنے ہوا و شغوف نفسانیہ میں اور مخموم ختم ختم اللہ علی قلوبہم انکے لیے و املی ہم ان کیدی متین کا ارشاد ہے اب جو سائل اپنے آپ کو تمسک سفینہ نجات اور اہل سنت کو مختلف عن سفینۃ العترۃ و الال قرار دیتا ہے تو اسکے جواب میں عبارت بقاب لال الکذاب کی تجد ف تغیر بعض الفاظ و عبارت تبرکاً نقل کرتا ہوں اور جواب کا اختتام اُس پر کرتا ہوں اگرچہ الفاظ تند لکھنے کا قصد تھا مگر آپ کی کج ادائی اور سرزد و رانی و بد لگامی باعث اسکے ہوئی قال سلمہ ربہ بارک اللہ کیا جرأت اور بیباکی اور قاحت چالاکی ہے کہ تمسکین سفینہ عترت و آل کو تخلصین اور تخلصین سفینہ عترت و آل کو تمسکین بتاتے ہیں عترت و آل کا آیا یہی تمسک ہو کہ علم نہ چاہتے تھے بنائے حالانکہ من لا یحضرین کی کہن جد و قبر اوئل مثلاً لا یتخرج عن الاسلام فی قولہ من مثل مثلاً انہ من لدع بدعہ و دعا الیہا و وضع دینا فہد خرج من الاسلام و قوی ذلک قول الامتہ یعنی جس نے کہ قبر کی نقل کی یا کوئی مثال بنائی یعنی بدعت نکالی ان لوگوں کو اُس کی طرف بلایا اور ایک نیا دین ٹھہرایا تو وہ اسلام کی حد سے باہر آیا یہی ہے قول تمہ کا آیا یہی تمسک ہو کہ دلدل سد ہائے تابوت پھر لائے حالانکہ مختار کا یہ فعل نامختار ہے کہ طفیل بن جعدہ گندہی کی دکان سے کرسی اٹھالا یا اسکو تابوت المسکینہ نام کر کر پھوایا آیا یہی تمسک ہو کہ جس اورائے ادب چھتیوں میں نوے گائے تھے حالانکہ کلینی میں امام سجاد سے مروی ہے کہ انما تحتلج المرءۃ الی النوح حتی یصل و مہنا ولا یبغی لہا ان تقول مجرا عورتوں کو نوح میں اتنا ہی چاہیے کہ آنسو بہ سکے اور بہو وہ کہنا سچا ہے آیا یہی تمسک ہے کہ دھول بجائے مشرک پر وہ میں حضرت شہر بانو کا رنڈا پاہ لگائے حالانکہ یہ فعل باتفاق حرام ہو آیا یہی تمسک ہے کہ لوگوں کو ناحق رلائیے کتاب سینہ کی اوٹ میں جناب نوکس کا سہاگ پورہ دکھائیے حالانکہ یہ ہڈیاں بستہ شیطان ہیں آیا یہی تمسک ہو کہ شریعت کی مخالفت کیجئے یہ تجویز مجلسی وغیرہ سلاطین کے آگے سرسجدہ میں دیجئے حالانکہ یہ نبض قرآن ممنوع ہے لا تسجدوا للشمس ولا للحدود ولا للکبر والجناب سید البرادر ائمہ اطہار میں سجدہ کے زیادہ ترہیز اور تھے نہ ستارہ عباس اور طہاسپ خناس آیا یہی تمسک ہے کہ جناب مرتضوی کو خالف و جہان اور آپ کی اولاد کو کذاب و مضروب خوان ٹھہرائیے حالانکہ یہ شجاعت کے منافی ہے آیا یہی تمسک ہے

کہ تقلید مجوس کے بتک ناموس اعیان و کثر ہوئے العیدین اصل ثابت کیجئے حالانکہ خم عذیر میں کب جناب امیر کو حضرت
 نے خلیفہ کیا کچھ پر عید غدیر مقرر ہوئی اور عید شجاع گہرون کا فعل ہے کہ شہادت فاروقی شکر خوشی میں
 آئے احمد بن اسحاق شیعہ نے اسلام میں اسکو رواج دیا مصائب النواصب میں لکھا ہے کہ علمائے اس عید
 کے جواز کا فتویٰ نہیں دیا خلاف نے پیش خود بسبیل خلاف تجویز کیا اور عید نوروز سلاطین ایران سے کبر
 سیرت مجوسی فطرت نے بطور عید اس دن جشن کیا ان کے یادگار شیعہ شریعت نے اسلام میں داخل کیا
 جیکہ کیا کہ آج کے دن جناب مرتضوی سریر آرا سے خلافت مصطفوی ہوئے انہم الفوا بالہم ضالین
 فہم علی آثارہم یخیرعون غرض شتر نمونہ از خود اسے ہے بالجملہ ہر گاہ ملازمان نے اس مقام میں تمسک اور
 تخلف کا ذکر کیا ضرور ہے کہ تمسکین اور متخلفین کا کچھ نشان دیا جاوے پس اصحاب دین اور الاباب
 اعتماد مخفی نہیں کہ تخلف خلاف تمسک ہے اور احادیث مامورہ تمسک کہ نجات و فلاح کی نسبت وارڈ
 ہیں از انجملہ ایک حدیث ثقلین ہے کہ اتی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتم بہما لن تضلوا البعدی احد ہما اعظم
 من الآخر کتاب البدو عترتی اہل بیتی یعنی بخطاب امت حضرت کا ارشاد ہے کہ میں تم میں دو چیز
 گراں بار چھوڑ جاتا ہوں کہ جب تک تم ان دونوں سے تمسک کرتے رہو گے ہرگز گمراہ نہ ہو گے ایک ان
 دونوں میں بزرگ تر ہے دوسرے سے قرآن خدا اور میرے اقربا و دھرم سے حدیث نجوم اصحابی
 کا نجوم باہم اقتدیم ہمدیم میرے اصحاب کا حال ستاروں کی طرح ہے ان میں جن کی اقتدا کرو گے
 راہ پاؤ گے تیسری حدیث سفینہ کہ مثل اہل بیتی فیکم مثل سفینہ نوح من رکبہا نجا ومن تخلف عنہا غرق میرے
 گہروا لون کا حال کشتی نوح کا سا ہے کہ جو اس کشتی میں سوار ہوا نجات پایا اور جس نے اس سے
 پیچھے پھری غرق ہوا ملا یعقوب طسانی افادہ فرماتے ہیں کہ ان دونوں حدیثوں میں جو صحابہ کو نجوم
 اور اہل بیت کو سفینہ ارشاد فرمایا اس میں یہ اشارہ ہے کہ شریعت کو صحابہ سے سیکھنا چاہیے اور
 طریقت اہلبیت سے اسوا سطرے کہ خوض دریا کے حقیقت اور معرفت میں بدون محافظت نہ
 اور طریقت کے محال ہی جیسا سفر دریا بدون رکوب سفن اور ہمدیم نجوم متعذر ہے پس وصول الی
 المطلوب جیسا تنہا بدون مراعاة نجوم غیر متصور ہے ویسا ہی بغیر مراعاة رکوب سفن بے اثر
 بیان اول کا یہ ہے کہ خلاف محققین قوم بتاسی بعض متعصبین مستوجب اللوم اکثر شیعہ زمان جیسا آپ
 اور آپ کے بہائی باب قرآن موجود کو صحت اور کمال سے معرا اور تحریف سیر اور فی الجملہ

تغیر و تبدل سے محنتی سمجھتے ہیں چنانچہ بارقہ ضعیفہ میں فرماتے ہیں کہ چون نظم قرآنی نظم عثمانی ست بر
شیعیان احتجاج بان نشاید و فی موضع آخر منہا علاوہ آنکہ چون ناظم قرآنی خلیفہ ثالث اند احتجاج بان بر
شیعیان درست نے تو اند شد انتہی بعبارتہ المفصیۃ الی جبارتہ اور بیان ثانی کا یہ ہے کہ اثنا عشریہ
بالخصوص حضرت عباس اور ابن عباس کو کہ جناب رسالت کے چچا اور چچا زاد بھائی ہیں بد کہتے ہیں اس
سبب کہ حضرت فاروق اور کلثوم کی تزویج میں واسطے ہوئے تھے حالانکہ شوستری کی مجالس وغیرہ
میں موجود ہے کہ حضرت خیر الناس جناب عباس کی عظمت بجا لائے تھے اور انکے حق میں صنوبی حاکم
نے اسی طرح زیرین العوام کو کہ ماوراء قدس انکی صفیہ عمہ مکرمہ جناب مصطفویہ اور مرتضویہ میں جنگ
جمل کی شرکت کی سبب دشمن بتاتے ہیں حالانکہ کشف الغمہ میں مکشوف ہے کہ جب اس جنگ میں ابن
عمر نورعین نے آپ کو شریعت شہادت پلا یا حضرت امیر شہ کو مژدہ سنایا کہ میں نے تیرے بد خواہ
کو نہکانے لگایا آپ نے فرمایا کہ مجھ کو خیر العباد سے یاد ہے کہ زبیر کا قاتل چہنچی ہے غصہ میں آیا ایسے
حقین آپ خجستہ دار بواہرہم میں بھیجا یا حضرت امیر نے فرمایا لقد صدق رسول اللہ بشر قال ابن صفیہ
بالنار اسی طرح رقیہ اور کلثوم کہ حضرت کی نبات طلیبات ہیں بہت تحقیق علاقہ زوجیت میں ما و بین
سیدنا عثمان غنم سے کرتے ہیں چنانچہ احقاق الحق میں ہے کہ رقیہ و کلثوم نہ حضرت کی دختر تھیں
نہ لیلین خدیجہ سے اور نہ ج الفاضلین میں ہے کہ سوائے حضرت فاطمہ کے کوئی دختر آپ کی نہیں
حالانکہ قرآن میں بصیغہ جمع ارشاد ہے یا ایہا البنی قل لا زواجک و بناتک اور ظاہر ہے کہ اطلاق
جمع کاتین سے کمتر بد درست نہیں و مہذا زاد العاد میں ہے کہ اللہ صلی علی رقیہ بنت نبیک و علی
ام کلثوم بنت نبیک اسی طرح اکثر اولاد حسنین کو نہیں مانتی اور امام نہیں جانتے حسن بن حسن
میں اور عبد اللہ محض اور نفس زکیہ وغیرہ کو کہ حسنی ہیں کافر مرتد بتاتے ہیں حالانکہ جامع اخبار میں ہے
اگر ہوا اولادی و من مات علی حب آل محمدات علی السنۃ و الجماعۃ میری اولاد کو گرامی رکھو اور
جو مرا میری آل کی محبت پر تو وہ مرا سنت جماعت امام حسین کی اولاد میں جعفر بن موسی کاظم اور
جعفر بن علی برادر حضرت امام حسن عسکری کو کذاب بتاتے ہیں اور سلسلہ امامت کا تابا امام
حسن عسکری بھیجنا نے میں من بعد جعفر بن جعفر بن علی کے امامت کے قائل ہیں اور کہتے ہیں کہ
الامام حسن عسکری لا اولد تھے اور بعض کہتے ہیں کہ آپ کے فرزند امام آخر الزمان ہیں کہ صغیر

سن میں باپ کے روبرو وفات پائی اور بعضوں نے حد بلوغ کو بھیجایا۔ فاختلاف افریقہ فقال بعضہم مات
 فی الصلوۃ فجارۃ وقیل قتل وقیل حی غائب منتظر والنداء علم۔ اور بیان ثالث کا یہ ہے کہ اہل بیت علیہم
 السلام یعنی ازواج مطہرات جن کے حق میں آیہ تطہیر انما یرید اللہ لیزہب عنکم الرجس اہل البیت ویطہرکم
 تطہیراً نازل ہو جیسا ابن عباس وغیرہ نے فرمایا انما الزوالت فی تسار النبی خصوصاً صدیقہ اور حصہ
 اس سبب سے کہ انکی زوجیت میں شیخین کی فضیلت اور عظمت ثابت ہوئی ہو اہل بیت سجاد
 بھی نہیں جانتے اور جو مجازاً داخل ہیں ان میں حقیقت کو صرف کرتے ہیں حالانکہ شان نزول
 مذکور اور سباق سیاق اسی پر وال ہے کہ یہ ازواج کے حق میں نازل ہوئی اس واسطے کہ ابتدا یا نسا
 البنی لستن کا حد من التسار سے لفظ و حکمت تک ازواج کی جانب خطاب ہو پس بدوون القطاع
 کلام سابق اور افتتاح کلام لاحق درمیان میں اور کا حال مذکور ہونا مخالفت نص قرآنی ہو اسی واسطے
 ترمذی وغیرہ میں آیا ہے کہ ہر گاہ اس آیہ نے نزول پایا حضرت نے آل عباس کے حق میں دعا
 کی کہ اللہم یؤتہا اہل بیتی فاؤبہم عنہم الرجس و طہرہم تطہیراً اعم حملہ نے عرض کیا اللہت بالملک
 یا رسول اللہ۔ فرمایا۔ انت علی خیر وانت علی مکانک۔ یعنی تو تو بطریق اولیٰ جہاں خود البیت
 ہے پس معلوم ہوا کہ یہ آیہ ازواج کے حق میں ہے خصوصاً اور اولاد کے حق میں عموم کا والا
 کی کیا حاجت تھی اور بیان راجع کا یہ ہے کہ یہ فرقہ باجمہا تمام صحابہ کو کاڑا اور مرند اعتقاد
 کرتا ہے۔ اللہم الا شاذ معد و منہم۔ کسی نے بروایت امام صادق لکھا کہ۔ لما مات النبی اذہبت
 الصحابہ کلہم الا اربعۃ منہم مقداد وحذیفہ وسلمان وابودر۔ حالانکہ جامع الاخبار میں ہے میں سب
 صحابی فقہ کفر۔ اور کتاب خصال میں زبانی امام صادق موجود ہے کہ کان اصحاب رسول اللہ
 اثنی عشر الفاً ثمانیۃ آلاف من المدینۃ والقیں من غیر المدینۃ والقیں من الطقار لم یرہم قدری ولا عرجی
 ولا حردی ولا معتزلی ولا صاحب رائے وکانوا ینکون اللیل ولیقون اقبض ریحنا قبل ان
 کال خبر النخیر۔ جناب شیخین کہ فضل صحابہ اور یار غار سید الثقلین ہیں انکی عداوت اور بیزاری کو عین
 عبادت جانتے ہیں تاکہ انکو صنم قریش قرار دیکر دھائے صنمی قریش بنایا ہے اور انکو دمار قنوت
 جناب مرقنوی بتایا ہے حالانکہ احقاق الحق میں زبانی امام صادق لکھے ہیں موجود ہے کہ
 امامان عبادان قاسطان کا نا علی الحق ونا علیہ علیہما رحمۃ اللہ لوم القیۃ۔ پس اب ان بیانات

اور یہ ہے کہ انور علی قلل الجبال انصاف حال ہو کہ مختلف سفینہ عترت و آل روافض ہیں عموماً اور
 ہزار زمان مبعی تمسک خصوصاً کہ انھوں نے افق منون بعض الکتاب و مکفرون بعض اکثر قرآن و عترت
 کہ بیشتر اصحاب و اہلبیت حضرت کے ساتھ بعض اور کفران کہتے ہیں نہ اہل سنت کہ یہ وہاں
 لا نفرق بین احدہم سائران بزرگوار اربعہ کی نسبت انکو محبت اور ایمان ہے عموماً اور ختمین کی
 نسبت خصوصاً اور یہ خود ظاہر ہے حاجت بیان نہیں رہے اس مقام میں دو شبہ کہ اثنار
 عشریہ کی سید راہ ہیں ایک یہ کہ تمسک کل اہلبیت کا کیا حاجت تمسک بعض بھی نجات کے لیے
 کافی ہے کیونکہ اگر کشتی کے کسی کو نہ پرہیے تو یہی غرق سے ایمن ہے دفع اس کا یہ ہو کہ انہیں گام
 میں کیسا نہ مختار یہ زید یہ موسویہ وغیرہ فرق کو گمراہ جاننا غلط ہوگا کیونکہ ہر ایک نے کشتی کا ایک
 کج لیا ہے بلکہ قیسم اثنار عشریہ بھی باطل ہوگی پس بنا علیہ تمام مذہب اثنار عشریہ برہم ہوا اور
 حل شدہ یہ ہو کہ ایک کونہ میں بیٹھا اسوقت ناخف ہے کہ اور کسی کونہ میں ختم نہوا اور ہر گاہ
 کسی کج میں رخنہ کیا ہے تب غرق ہوگا اور شیعہ کا کوئی فرد ایسا نہیں کہ ایک کج میں بیٹھے اور
 دوسرے میں رخنہ نہ ڈالے ہاں اہل سنت ہر چند زوایاے مختلفہ میں آمد و شد رکھتے ہیں
 مگر انکی کشتی کے کسی کج میں رخنہ نہیں دوسرے یہ کہ جناب مجتہد مقام عماد الاسلام میں فرماتے ہیں
 کہ حدیث اقتدا بطل ہے کیونکہ اس میں مذکور نہیں کہ کس چیز میں اقتدار شیخین چاہیے گمان کیا جاتا
 ہے کہ سبب ارشاد یہ ہوگا کہ کہیں تشریف لے جاتے ہوں گے اور شیخین شریف پر ہونگے
 کسی نے پوچھا ہوگا کہ میں کس راہ سے آؤں آپ نے فرمایا کہ شیخین کے پیچھے پیچھے آؤ مجھ کو یا
 اہل انصاف پر یہ بات ظاہر ہے کہ جناب مجتہد باوصف فہم و کیا ست کیا اجتہاد کر رہے
 ہیں اور حکم بنی قصر او ہدم مصر تمام تمسکات قوم کی تار پود کو برباد دیا۔ ہاں اتنا بھی نہ سمجھے
 کہ یہ اجمال اگر منافی اقتدار شیخین ہے تو وہ اجمال و احتمال کہ احادیث متواترہ مقبولہ قوم
 مستوجب العذاب واللوم ہیں لاسیما کہ تمسک اہلبیت کی نسبت وارد ہیں کیونکہ مجوز اقتدار ائمہ
 ہونگے باعتراف شیعہ پیدا ہے کہ حصول نجات کے لیے کوئی حدیث حدیث فقہین سے بڑھ کر
 نہیں اس میں بھی وہ اجمال احتمال پیدا ہے کیونکہ اصلاً اس میں مذکور نہیں کہ کس چیز میں انکے سا
 تمسک کرنا چاہیے آیا محبت و اخلاص میں یا اتباع و پیروی میں پھر اس تقدیر پر بھی محل ہو کہ آیا

وصول میں تمسک چاہیے جیسا توحید باری اور امامت ائمہ وغیرہ میں یا فروع میں جیسا حدیث نماز
 میں خصلوں یا قضیب سے کیلئے میں یا فرج کا بوسہ لینے میں یا دخول فی الدبر وغیرہ میں بعدہ اس میں
 ملامت ہے کہ جمیع اہلبیت مراد میں یا بعض و بر تقدیر اول حضرت اثنا عشر باطل ہو اور تقدیر ثانی ترجیح بلا مرجح
 بل ترجیح مرجح لازم مہذا احادیث کہ بلفظ طریق سلوک بحق کشتی دریا و بیابان محرم روی میں ان میں
 بھی یہی احتمال ہوگا۔ کسی نے پوچھا ہوگا کہ فلانے تہر میں کیونکر پہنچوں اور اتنا راہ میں دریائے
 ناپید اکناؤں اور صحرائے دشوار گزار واقع ہیں۔ حضرت نے فرمایا کہ علی بن ابی طالب کے ہمراہ جانا
 چاہیے کہ شیب و فراز میدانوں کا جاننے اور عمق دریا کا پہچانے ہوئے ہیں اے غیر ذلک میں
 الاحتمالات۔ این گل دیگر شکفت فافہم ولا تکن من الخافین اب اہل انصاف از روی انصاف و
 ایمان بلا اعتساف دیکھیں کہ مخالف یا متمسک سفینہ عمرت و آل اہل سنت ہیں یا شیعہ ضال بڑے
 بول کا سر نیچا من بعد ملازمان اپنی ہٹ دھرمی سے اگر باز نہ آئیں اور اپنے آپ کو متمسک بنائیں
 اسی بات کے مصداق ہونگے کہ جو لاپے کو مومن اور صدقہ خور کو مصلی اور حبشی کو شیعہ ہی بنجا
 کش کو حلال خور کہتے ہیں مشرکین کہ اپنے آپ کو تابع ملت ابراہیمی جانتے تھے اور مسلمانوں کو صلی
 یہود و نصاریٰ آپ کو موسوی عیسوی بتاتے تھے اور عبداللہ بن سلام اور نجاشی کو بیدین ہٹھوی
 لیکن سوائے ذلت و رسوائی کیا حاصل نام کسی کا لینا اور خلاف اسکے کہ تاؤل دنیا کمال و حاجت
 پجائی ہو والد الہادی فقط الحمد کہ یہ رسالہ ہدایۃ الشیعہ باختصار تمام اتمام کو پہنچا
 اب سائل مدعی خصوصاً اور سب شیعہ عموماً اس کو بنظر انصاف دیکھ کر اپنا کحل للبصر بنیادین اور اپنے
 غواوت کو چھوڑ کر ہدایت پر آویں تا قیامت کو خسران عذاب سے نجات پاویں ورنہ اس میں
 ہرگز کچھ تقلید آبار و اجدا و کار گر نہوگی۔

ہمارا کام کہہ دینا ہے یا روئے اب اگے چاہو تم مانو نہ مانو۔

وصلی اللہ تعالیٰ علی خیر خلقہ سیدنا و مولانا محمد و آلہ و اصحابہ اجمعین

اشتہار ضروری

بعد صلوٰۃ کے عرض کرتا ہے یہ حقیر محمد ہادی ابن مرزا علی صالح باشندہ مکمل تمامی علماء اہل سنت کی خدمت میں یکو اکثر سماعت میں آیا ہے کہ آپ حضرات جب کہیں ضغائے شیعہ کو تنہا پاتے ہیں تو انواع و اقسام کے دلائل اپنے مذہب کی حقیقت کے اور فضائل محاربان اور مخالفان پیغمبر کی عزت کے بیان فرما کر نہایت فخر و فرائے ہیں گو یاد پر وہ علماء امامیہ کو چہرے تے ہیں اگر ادھر سے جواب نہ دیا جائے اور اپنے دعوے پر اصرار کرتے ہیں چنانچہ میر سید حسن کامل نے مرزا میر جان صاحب سے ناحق بحث شروع کی اور گفتگو بہانہ تک بڑھ گئی کہ فرمایا کیا ہوا جناب فاطمہ نا خوش گئی اور اسی طرح میر حامد حسین صاحب نے کلمات ناشائستہ شان اہل بیت میں اور سخنان ناشائستہ علماء امامیہ کے حق میں سنائے اور مظہر حسین ناظر دوستل حج ساکن محلہ اسلام پور نے خادم حسن کو بریشان کیا قطع نظر اسکے صفدر علی نے مجھے لکھ بھیجا کہ پیغمبر خدا شیعہ تھے یا سنی اور دو چار مہینہ کے عرصہ میں مقام انکاری سے وہ دو قطع کر کے سوالات آئے جن کے لیے دو سالہ لکھنے کا اتفاق ہوا اور چار سوال ایک دفعہ اور ایک صاحب نے حاجی بکائی کی معرفت بھیجے تھے کہ میں نے انکا جواب تہنہ السائل لکھا۔ میں پوچھتا ہوں کہ یہ صاحب میرے پاس کیوں نہیں آتے کہ میں انکی اچھی تسکین کروں مگر معلوم ہوا کہ یہ لوگ گہر بیٹھے بیٹھے نہ کتاب ذیقین دیکھتے ہیں نہ تحقیق کا شوق ہے یعنی تو سنی سنائی اور بہت تحفہ کے سوالات سے ایک دو سوالات جن کا جواب صدمہ طبع سے ہو چکا ہے تفریحاً لکھ لیتے ہیں اور بیان انکے جواب میں تحفہ کے تحفہ مسیاہ کرنے بیٹھتے ہیں اگر جواب انکے پاس جاتا ہو اسکو دیکھتے تک نہیں اور نہ قائل ہوتے ہیں ایسی صورت میں کہانتک کا خدسیاہ کیا جائے اور کب تک جواب تحریری دیا جائے جب وہ خود چہرے تے ہیں اور واقعی سمجھتے ہیں اور تسکین کے طالب ہیں تو مجھے بھی ضرور ہوا کہ کہ اس طرح انکی تسکین کروں کہ جمع علماء اہل سنت کو اطلاع دوں کہ تحریر کو صدمہ برس سے ہوتی آئی ہے اب تفریر سے صفائی ہو جائے تو بہت اچھی بات ہو اگر آپ لوگ اپنے دعوے پر صادق اور اپنی سمجھ پر قائم ہیں تو ایک کام کیجئے کہ ایک اقرار نامہ کامل پر جسٹری کروا کر چار ثالث دو انگریز اور دو

ذی علم و ذی فہم مقرر کر کے باہم مباحثہ کریں جو اپنے مذہب کی حقیقت باہمی ہونا اپنا دوسرے کی کلام سے ثابت کر دے وہ حق پر ہے پر دوسرا ایمان لانے میں حجت و تکرار نہ کرے اور خرچ مالوں اور انجمن کا وہی ہے اور جو اُس سے نکل جائے تو پہر اپنے مذہب کی حقیقت کو اپنی صحبت کیا دل میں بھی خیال نہ کرے چنانچہ میں نے نگاری کے سوالات کے جواب میں ہی پہلے جگہ اچھا کو بھی درخواست کی تھی کہ ایک سے ہزار تک ان شہادت پر موجود ہوں اور جو لوگ ضغفائے شیعہ کو چہرہ کرتے ہیں وہ میرے سامنے آئیں اور دیکھیں معجزات ائمہ اثنا عشر کو اور حقیقتِ بعثت پیغمبر کو و باللہ التوفیق و بس قطعاً ہر ایک طرح کو بارہ اپنے ہوئے باہم اللہ والوں سے جھکے جھے اوڈا کر سرزد و تاریخ لکھو و دوسرے سوالوں سے جھکے جھے فقط تحریر ہستم ماہ جمادی الآخر روز شنبہ قریب نصف النہار شہد ہجری ست ختم پذیر رفت

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ خالق الشمس و القمر و صلی اللہ علی حبیبہ علی اللہ خیر البشر سیاد صیہ و خلیفہ علی بن ابی طالب قاطع باب خیر و اسلام علی صحابہ الذین لم یخلفوا عن نقل الا صغر و الا کبر اما بعد عرض کرتا ہوں بندہ اصغر خداوند اکبر محمد ہادی بن مرزا علی صالح بکشدہ لکھنؤ کہ جمادی الآخری کی اول تاریخ سے تاریخ عید قربان برابر ہر سال مظفر پور میں ضرور ہوتا ہوں کہ جناب نواب سید محمد تقی صاحب بہادر دام اقبالہ کا ملازم ہوں اشتہار سے واضح ہوا ہوگا کہ میں نے حضرات علماء اہل سنت سے مناظرہ طلب کیا ہے معہ اقرار نامہ اختیار مذہب اور باب پر عرض کرتا ہوں کہ جین کا جی چاہے شرائط مندرجہ اشتہار کا عامل ہو کر تشریف ارزانی فرمائے اور صغفائے اہل سنت کی خدمت میں یہ گزارش ہے کہ امر دین میں جسکو شک ہو وہ بے تکلف تشریف لائے انشاء اللہ تعالیٰ کوئی کلمہ انکے مزاج مبارک کے خلاف میری زبان سے نہ نکلے گا اور آیات قرآنی اور احادیث حبیب سبحانی کتب اہل سنت سے نکال کر ان کا کھل البصر کر و فوگا انشاء اللہ المستعان تاکہ حق کو بے حجاب و کھیلین لے مسلمانوں جانو کہ دریافت حق زندگی میں واجب ہے جب سفر آخرت کا سامان ہوا تو کچھ مفید نہیں غرض طریقہ آسانی سنا جاوے گا

یہ تعلیم علماء کام آئے کی پس خدا نے عقل دی ہے اور غافل نہ ہو کہ اہل امت کلمہ گو میں بہتر
 قانون سے ایک ہی فرقہ جہنم سے نجات پائے گا کس لیے کہ آنحضرت کا قول لغو نہیں ہے
 اور بغیر اس فرقہ ناجی کے اختیار کیے سب عباد مستبک رہے کیونکہ اگر فقط عبادت سے نجات
 ہوتی تو پھر نجات کو عبادت ہی کی قید کافی تھی۔ اب آؤ ہم تمہیں راہ ہدایت دکھائیں اگر حق
 بچان کے ہو المراد اور اگر شک رہے تو اپنے علماء سے تسکین چاہو اگر وہ تمہاری کتب سے
 تسکین کر دیں تو بہلاہم ہی تمہاری بدولت ہدایت پائیں یہ احسان ہو گا کہ باطل کو چھوڑ کر
 راہ پر جائیں گور نہ آپ لوگوں کو ملت پیغمبر لیلیٰ اور تمسک ثقلین سے ہو گا یعنی کتاب اللہ اور
 عمرت رسول اللہ سے کہ بغیر اطاعت ثقلین نجات محال ہے پس تشریف لانے میں کی طرح
 کا نقصان نہیں ہے فائدہ ہی فائدہ ہے فسمیتہ بداعی المسلمین الی الحق والیقین واللہ الباقی
 واللعین ولسعین پس جب سوال کہ جاوہ حق دکھانے والے ہیں بیان کرتا ہوں تاکہ انکے وسیلے
 آپ لوگوں کی ملاقات سے مشرف ہوں کہ پہلے اپنے علماء سے پوچھیں پھر مجھے سرفراز
 کریں تاہم سہ مدتی ہیں آپ کی چشم حق جو میں لگاؤں ؟
 سوال پہلا پوچھا ہے علماء سے کہ آپ جو یہ فرماتے ہیں کہ شیعہ کل صحابہ کو برا جانتے
 ہیں اور ہم سنی کل صحابہ کو نیک اور عادل جانتے ہیں اگر یہ سچ ہے تو کوئی سند لاؤ کس لئے کہ شیعہ
 تو کہتے ہیں کہ صحابہ کے دو معنی ہیں یعنی ایک تعریف عام کہ جو صحبت پیغمبر خدا میں پہنچا وہ
 صحابہ ہے دوسری تعریف خاص ہے کہ جو آنحضرت کی خدمت میں حاضر ہوا اور ایمان
 پر دنیا سے گیا اور قرآن شریف میں بھی جیسے صحابہ کی تعریف ایمان اور عمل صالح پر آئی ہے
 اولے ہی کفر و نفاق و ارتداد پر آئی ہے اور اسی طرح حضرت کے دین سے اُن کے پر جانے
 کی ہی خبر ہے چنانچہ ارشاد رسول خدا بھی یہی ہے اور اسکے راوی آپ کے عالم مشہور شاہ عبدالحق
 دہلوی اور خطب جو از مہین کہ آنحضرت نے روئے فرمایا اے علی لوگوں کے دلوں میں یہی
 عداوت ہے اور میرے بعد ظاہر کریں گے اُن پر لعنت کرے گا خدا اور ملائکہ اور جن و انس
 اور صحیح بین الصمیعین میں موجود ہے کہ حضرت نے فرمایا کہ روز قیامت کو میرے اصحاب کو ایک
 کردہ ملائکہ جہنم کو لئے جائے ہونگے میں انکی شفاعت کروں گا تو خدا فرما دیگا کہ تو نہیں جانتا کہ

تیرے بعد کیا حادثے برپا کئے مرتد ہو گئے بعد تیرے اور ایسے ہی بلکہ اس سے واضح تر حدیث میں
 آپ کی کتب میں بہت ہیں۔ پس جب تعریف سے ارشاد خدا اور رسول کے ثابت ہوا کہ اس
 آنحضرت کے مومن اور منافق دونوں تھے پس گل کا ہرا جاننے والا ملت اسلام سے باہر
 اور قرآن کا منکر ہے اچھوکل کو اچھا جانے وہ ہی قرآن کا منکر ہے پس دیکھو تو کہ شیعوں نے
 توہمیک ثقلین اچھے بڑے میں خوب تمیز کر لی یعنی جسے عترت نے برا کہا اُسے برا کہتے ہیں
 اور جسے جھوٹا کہا اُسے جھوٹا جانتے ہیں اور جسے اچھا کہا اُسے اچھا جانتے ہیں اور اب بھی خبر
 نے اہلبیت سے محبت کی اُسے مومن جانا اور جس نے عداوت کی اُسے منافق اور اس
 پر بھی ہم احادیث رسول خدا سند رکھتے ہیں آپ ہی کی کتب سے مگر آپ تو فرمائیے آپ جو یہ
 فتوے بارعام دیتے ہیں کہ کل صحابہ عادل ہیں سو وطن کسی اصحاب سے نہیں کرنا چاہیے کہ ظن
 بد کرنا کفر ہے پس عجب حیرت کا مقام ہے کہ خدا تو ان کے کفر و نفاق کی گواہی دے اور آپ اسکو
 نہ مانیں اور ظن بد کو جانب کل صحابہ کفر کہیں پس یہ حکم آپ کا مخالف قرآن ہی یا نہیں اور یہ کفر ہوا
 یا اسلام اگر وہ کہیں کہ ہم بھی بنا بر تعریف خاص کے انہیں صحابہ کو جو طاعت عترت میں تھے
 دوست رکھتے ہیں اور بڑے اصحاب کو ہم بھی برا جانتے ہیں تو پوچھو کہ بڑے اصحاب سے شیعہ
 کو آگاہی فرمائیے کس لئے کہ جنہوں نے مع اہلبیت گھر جلانے کا حکم دیا اور جو جلانے کو آئے
 اور اس واقعہ پر ہم ہیں کتابیں آپ کی گواہ رکھتے ہیں یہاں تک کہ جو لڑے حتیٰ کہ معاویہ بھی آپ کے
 نزدیک معافی مجتہدون میں ہے، یہ سب تو آپ کی تجویز میں دوستانہ خالص اہل بیت
 و عترت پیغمبر ہیں وہ دشمن کون تھے جنکی خبر خدا اور رسول نے دی ہے اور پوچھو کہ جب ان امور پر
 بالاپر وہ لوگ مومن اور دوست ٹھہرے تو شیعہ بچائے کیوں کافر ہو گئے کہ ان کا قول کیا تکذیب
 عترت اور ان کے حکم قتل سے زیادہ ہے اس کا جواب دو دو

سوال دوسرا۔ پوچھو اپنے علماء سے کہ شیعہ کہتے ہیں یہ جو احادیث و آیات آپ کو کون
 کی کتب میں مذکور ہیں کہ فلان سورہ اور فلان آیت اور حدیث شان حضرت شیوخ میں وارد ہوئی اور
 انکی فضل خلافت اور وجوب اقتدار پر دلالت کرتی ہے کیا روز سقیفہ یہ سب تیار نہ ہوئی تھیں یا
 سب صاحب فراموش کر گئے تھے ہاں جب دنیا سے تشریف لے گئے تو شاید وہاں

لوح محفوظ ملاحظہ فرما کر اور رسول خدا سے تحقیق کر کے اپنے مطیعان مشرب کو الہام فرمایا کس لیے کہ
 اس وقت خلافت کے روز کوئی سند بیان نہیں ہوئی سوائے قریش ہونے اور پیری کے کہ اسی
 پر شیخ ثانی نے بیعت کر لی اب پوچھنا چاہیے کہ اگر یہ پہلے سے بھی ہوتی تو مثل سخن معاشر الانبیاء
 کے محرک میں کیا یہ بیان نہوتیں ان کا جواب شافی لا کر دو روزہ یہ سب ہمارے نزدیک موقوف
 احباب ہیں۔ سوال تیسرا۔ پوچھو اپنے علماء سے کہ آپ کے بڑے عالم صاحب جامع
 الاصول کہ ابن اثیر ہیں کتاب ہدایہ میں لغت لمین خطبہ جناب فاطمہ کو نقل کرتے ہیں اور خود
 مروج الذهب میں لکھتا ہے اور ابوبکر جو ہری نے تمام و کمال لکھا ہے کہ شیخ ابن ابی الحدید نے
 اس نقل کی ہے اس خطبہ کو دیکھو ہم یہاں مختصر میں بیان نہیں کر سکتے کہ جز بہر کا ہے اگر کوئی
 طلب کرے تو حاضر ہے خلاصہ اس کا یہ ہے کہ لکھتے ہیں کہ جب جناب فاطمہ نے منع مذک
 ابوبکر کا اصرار پایا تو حضرت ایک گروہ زنان بنی ہاشم کو ساتھ لیکر مسجد میں آئیں اور پس پردہ تشریف
 رکھی ایک خطبہ مشتمل حمد و ثناء الہی اور نعت رسالت پناہی پڑھا اور حقوق اور احسانات آنحضرت
 کے جو احباب پر سے بیان کئے کہ سب رونے لگے اور پھر آیات قرآنی اور اقوال پر بزرگوار
 سے سند لا کر کوئی کلمہ تکفیر و تفسیق وار تھا اور غصب خلافت اور فک اور ابی ہریرہ کے
 ترک کا انہما نہیں رکھا اور کیا کچھ نہیں فرمایا اور دیکھو تو معلوم ہو پس اب پھر اس حقیر کی طرف سے
 پوچھو کہ وہ احادیث آیات فضیلت شیخین جو کتب میں لکھتے ہو اس وقت نہیں یا نہیں اگر نہیں تو
 کسی نے بیان کیوں نہیں کیں کہ جناب فاطمہ قائل ہوتیں پھر اب لوگ انکے دوست انکی وفات
 کے بعد مراقبہ کر کے جو کچھ نشہ محبت میں لوح محفوظ سے لائے مشیت بعد از جنگ ہے اور
 تریاق فاروق بعد مردن مار گزیدہ اس سے کیا حاصل ایسے تو سمجھو کہ اگر کوئی فضل ان کا
 واقعی ہوتا یا بد کہنا باعث معصیت تھی تا تو معصومہ مظلومہ ان کے حق میں کیوں ایسے کلمات فرما
 اور اصحاب موجودہ سے کوئی تو مانع ہوتا یا حضرت ابوبکر خود رد کرتے دلیل کافی اور جواب شافی
 رسول خدا و رسول سے دیتے نہ کلمات سخت خستہ کے جو قریب مذکور ہوتے ہیں مغلویت
 کی ہیئت سے کہنے پڑتے غرض علماء مذکور لکھتے ہیں کہ جب ابوبکر نے دلائل اور براہین جناب
 فاطمہ کے لئے نہیں لکھیں اور پہلے تو حضار پر غلگی کی استماع کلام جناب سیدہ سے

کہ تم کیوں آپ کی طرف مخاطب ہو کر مٹتے ہو اور پھر جناب کی طرف اشارہ کر کے کہنا: انما
 ہو کثابتہ شعیده ونبہ مرب کل فتنة ہو الذی یقول کرو ما خدعہ بعد ما یرست لیستغینون بالضعف
 ویتقون بالنسار کام طحال احب الیہا الیہا البغی۔ حاصل یہ ہے کہ یعنی نہیں ہو وہ مگر مثل ہوتی
 کے کہ گواہ رکھے اپنے دعوے پر اپنے دم کو وہ پالتا ہے ہر فتنہ و فساد کو وہ چاہتا ہے کہ فتنہ باز
 کو تازہ کرے اب جو کچھ نہ ہو سکا تو مدد چاہتا ہے ضعیفون اور عورتوں سے مانند ام طحال
 کے کہ وہ دوست رکھتے تھے زنا کاروں کو۔ الامان یہ کلمات عترت رسول کائنات کی شان
 میں کیسے ہیں کیا مودۃ ذوالقرنی اسی کا نام ہے اب میں ان لوگوں سے پوچھتا ہوں جو کل صحابہ
 کو عادل اور دست عترت رسول جانتے ہیں کہ دعویٰ جناب سیدہ اور دلائل اور برہین
 معصومہ کا جواب یہی تھا جو ابو بکر نے دیا تھا کہ عدل میں حکومت کی خود پسندی اور زور اور
 نفسانیت کا تقاضا ہی شامل ہو سکتا ہے جو حاکم مدعی کے دعوے کو دلائل و برہین سے
 رد نہ کرے اور اس کے عوض میں کلمات خشونت آمیز کے اس حاکم کو صاحبان عقل سلیم
 عادل یا ظالم کہیں گے اور پھر ایسے کہنے والے کو دوست سمجھیں گے یا دشمن ذرا تو غور کرو
 اور گریبان میں سر ڈالو اور ان کلمات ناشائستہ کا نتیجہ منہو کہ جب آپ کے حضرت ابو بکر
 نے وہ کلمے بیان کیے تو ہماری سیدہ گریبان گہری گئیں انتہی اور ظاہر ہے کہ دنیا سے ایسے
 ایسی غضب ناک تشریف لیں کہ جناب امیر نے شب کو انہیں ایسا بھیجی دفن کیا کہ اب تک
 نشان قبر بھی حضرت کا آپ لوگوں کو معلوم نہوا کہ آج تک اہل مدینہ و حجاز قبر کا نشان سے
 نہیں برائے خدا لے مسلمانوں کوئی تو انصاف کرو کہ ان باتوں پر تو کاخ کو تاب نہ رہی گی
 نہ مسلمان کو کہ عترت پیغمبر کو کوئی بد کہے اور وہ سنے اور پھر اے مسلمان اور عترت پیغمبر میں جانے
 یہی ملت پیغمبر تھی اور اسی سیرت شیخین پر چلنے کو کہتے ہو **پیپٹ** ہرگز م باور خواہد زار و آفتاب
 انجیمہ بالفتن و دین پیغمبر و دشمن پیغمبر تو ایذا سے علی اور فاطمہ بر کفر کا حکم فرمایا اور خدا مومنوں کو
 پیغمبر پر اور حق چھپا نیوالوں پر باعلان لعنت کرے اور حکم دے اور آپ اسکو خیال میں لائیں
 دیکھو قرآن کو ایسے قرآن پر صحنے حاصل کیا پس ایسوں سے حق ظن و گمانا کفر سے باطل
 کہنا خدا و رسول کو جو سچا جانتا ہوا اس میں خوب تحقیق کر کے ہماری تسکین کرو گے

سوال چوتھا پوچھا ہے علامہ سے کہ حضرت آدم سے حضرت خاتم تک کوئی نبی یا اس کا
 خلیفہ بغیر نقر خدا ہوا ہو تو ہمیں بتائیے بلکہ جس نبی اور رسول کو خدا نے بھیجا تو امت نے اس سے
 معجزے طلب کئے اُس پر بھی قلیل ایمان لائے اُن میں بھی خالص کم اور منافق زیادہ جو کہ کسی مصلحت
 دنیا سے ایمان لائے دور کیوں جاؤ اسی امت کا حال دیکھو کہ جناب رسول خدا کے کئے معجزے
 دیکھے اُس پر ایمان نہ لائے تا آنکہ یہ ارادہ کیا کہ منزل عقبہ میں حضرت پیغمبر خدا کو شہید کر ڈالیں تفسیر
 اکتشاف اور استیعاب میں دیکھو اور صحیح بخاری میں دیکھو کہ اُن میں کون منافق تھے اُن میں سے
 کوئی صاحب بھی ان معجزات باہرہ پر ایمان نہ لائے اور نبوت کا یقین نہ کیا سب جانے دو
 اُس کے بیان میں طول ہے مشکوٰۃ شریف کو ملاحظہ کرو حضرت فاروق کا حال کیا لکھا ہے یہ
 تو ظاہر ہے کہ سن شریف تو بت پرستی ہی میں کمال کو پہنچ گیا تھا کلمہ اسلام بھی کتنے معجزات
 دیکھ کر پڑا اور کتنے معجزے حضرت کی خدمت میں رہ کر دیکھے پر بھی جب آنحضرت نے صلیبی
 میں کفار سے صلح کی تو اس وقت بطون ان کا جہب نہ سکا آخر کہل ہی پڑے اور بولے کہ مجھے
 ایسا شک نبوت میں کبھی نہ ہوا تھا جیسا آج ہوا دیکھو معجزات کے مشاہدہ پر تو ان کا یہ حال تھا
 اب یہاں کوئی بتاؤ کہ اجماع کو کسی کتاب کے حکم پر ہوا کہ صاحب کی نبوت ہی میں شک تھا
 اور حضرت ابو بکر میں کونسا معجزہ سب پیغمبروں سے کامل دیکھا کہ اُن پر ایمان لائے اور اب
 حضرات اہل سنت نے کون سے معجزات اور دلائل اور براہین پر خند جہلا کی خلافت اجماعی کو
 قبول کیا کہ جسکی نیس اور بانی بانی ہی کو نبوت میں شک تھا اور خلافت اجماعی پر کیونکر اعتقاد
 قائم ہوا باوجودیکہ وہ عترت پیغمبر صاحب فضل بھی موجود تھے جسکی اطاعت کو حکم خدا و پروردگار
 کا حکم عام و خاص ہو چکا تھا وہ لوگ اولوالامر چاہتے تھے یا خواہش نفس کی یہ سرسر غنا
 خدا و رسول کی ہے اسی کا نام اسلام ہے سبحان اللہ ایسوں کی اطاعت خدا و رسول کی اطاعت
 ہے یا اولوالامر ملکی کچھ تو آلہ ہوا کی اطاعت سے منہ موڑو غور تو کرو کیا اہل اجماع کا مرتبہ نسبتاً
 سے بھی بڑا ہوا ہے دیکھو حضرت موسیٰ علیہ السلام خدا حضرت ہارون کو خلیفہ نہ کر سکے اپنی
 کتابوں کو تو دیکھو تعلیمی وغیرہ علماء اہل سنت روایت کرتے ہیں اُس کے بیان میں طول ہے
 خلاصہ یہ ہے کہ جناب اہل بیت علیہم السلام نے انگوٹھی سائل کو رکوع میں دی تو جناب

پیغمبر نے بھی عاکی مثل حضرت موسیٰ کے اور یہ عرض کی واپس چل لی وزیر امین علیا بیگے گردان میرا
 وزیر علی کو خدا نے انما ولیم اللہ نازل کیا یا رسول اللہ کے بعد جب سب لوگ اقرار و عہد کر چکے
 ولایت جناب امیر کا تو ایک منافق پر کہ ظاہر اسے حاکم ہونا حضرت کا ناگوار ہوا آسمان سے پھر
 گرا تفسیر ثعلبی میں دیکھ لو یہی خطبہ عازم نے لکھا ہے کہ جب جبریل علیہ السلام نے حکم دیا کہ علیؑ کو سب
 لوگ امیر المومنین کہا کریں کوئی نام نہ لے تب آنحضرت نے حکم دیا اور اپنی طرف سے حکم نہ دیا دیکھو
 قرآن میں کہ ملائکہ کی رے بابت خلافت ملائکہ میں قبول نہ ہوئی کیا اہل اجماع کی رے سب پر
 بلند تھی حالانکہ بعضی اپنے نفاق و ایمان کا حال تو خلیفہ سے پوچھتے تھے بخاری میں دیکھو سبحان
 اللہ ایسے خود غلط ہوں وہ غیر کو وزیر و خلیفہ بنانے کو نہیں اور امیر المومنین بنادین اور اولوالا
 قرار دین یہ توبت کا خدا قرار دینا ٹھیک نہیں جس نے اولوالا مر لینی خواہش نفس سے بنایا اس نے
 دوسرا خدا ہی بنایا ایسی حالت میں جو لوگ موائے معبود برحق کے غیروں کو خدا جانتے ہیں ان
 پر کفر کا اطلاق اہل سنت کو نہ چاہیے کیا ائمہ سابقہ کا حال قرآن میں نہیں پڑتا پس ان میں اور
 تم میں کیا فرق ہے اگر تم ان حرکتوں کیساتھ مسلمان رہے تو وہ کیوں کافر بنے کس لیے کہ ان
 میں اور اس میں دونوں میں بندگی الہ ہوا کی ہے ارایت من اتخذ الہم مواء خدا نے کس کو فرمایا ہے
 پس بغیر حکم پیغمبر کسی کو نائب خلیفہ پیغمبر بنانے اور جاننے والے بندگان خدا سے باہر میں یا نہیں
 ہمیں سمجھا دو فقط۔ سوال یا پوچھنا پوچھنا اپنے علم سے کہ عترت پیغمبر کو ہونا کہی والا اور
 جاننے والا مسلمان ہے یا کافر اور مکذب خدا اور رسول ہے یا نہیں پس وہ جب علم اقرار کر لیں
 کہ ہاں ایسا شخص مکذب خدا اور رسول ہے تو پوچھو کہ جنہوں نے بعد امور معلومہ کے آپ کو خلیفہ
 اور فاروق کہلوایا اور تم سب لوگوں نے کہا پس ایسی صورت میں مکذب ہو کر مسلمان رہے یا نہیں
 اس کا جواب ان سے لوفقا سوال چہا پوچھنا اپنے علم سے کہ یہ حدیث متفق علیہ یقین سے
 کہ جو نہ پہچانے امام زمان کو وہ کافر مرتا ہے پس جناب امیر المومنین مکذب خلافت ابو بکر و ثری
 خلافت تھے جیسا کہ کلمات ابو بکر سے سوال سوم میں ظاہر ہوا کہ اگر کوئی جاسے تو اسباب
 میں ایک کتاب تیار ہو سکتی ہے غرض بتاؤ کہ ان میں سے کس لیے امام برحق کو نہ پہچانا اور
 سب تو سب جناب فاطمہ جو بالاتفاق ناراض گئیں وہ کسکو امام جانتی تھیں پہلا انکو تو تم کا ہی

مانو گے کہ انکی تو تم تکذیب ہی کرتے ہو کہ مقابل کو صدیق اور فاروق کہتے ہو مگر یہ بتاؤ کہ ام المومنین
 عائشہ کس کو امام پہچان کر دنیا سے گئیں کہ وہ تو تیسرے خلیفہ کو مفضل کہا کیں اور لعنت کیا کیں
 اور چوتھے سے لڑکیں اُسکے سوا اب بھی سارے ائمہ اثنا عشر کے منکر کسکو امام جان کر کس دین
 پر مرنے میں کہ حدیث سے ثابت ہے کہ ہر زمانہ میں امام ہوگا اور اگر نہ ہوگا تو قول پیغمبر لغو نہیں تا
 ہے اور یہ محال اور خلاف دین ہے اگر کوئی کہے کہ امامت بنا بر مذہب اہل سنت رکن ایمان
 نہیں ہے تو کہو پھر ترک خلفاء اجماعی پر شیعہ کا کیا نقصان ہو کس لیے کہ انہوں نے بارہ خلیفہ
 معین کردہ خدا مانے اگر انکا مذہب حق ہی تو اب کس دین پر گئے کیونکہ انکے نزدیک امامت رکن
 ایمان ہے۔ فقط سوال سا تو ان پوچھو اپنے علماء سے کہ انکی ام المومنین جو امیر المومنین سے
 لڑیں تو امام جان کر لڑیں یا بغیر امام جانے کہ دونوں صورت میں بنا بر قاعدہ شرع کے یا کفر ہو یا تہ
 یا سوا اس کے سیرت پد رکی اپنے مخالفت کی کہ اُس نے حکم اجماع ناسخ حکم خدا و رسول قرار دیا تھا۔
 سبحان اللہ وہ تو تکذیب عترت کر کے صدیق ہوئے اور یہ جنگ نفس رسول سے صدیقہ کہلا
 کر اصحاب میں حضرت سلیمان و ابو ذر و خلیفہ وغیرہم کو اور از دل ج میں حضرت خدیجہ اور حضرت
 ام سلمہ کو صدیق اور صدیقہ کے خطاب کے قابل نہ پایا اس بن بیٹے کو کیا کہنے سوا اسے دشمنان
 عترت کے اپنے علماء سے سبب میں استکین چاہو اور اگر کوئی بھکا دے اور آپس کی بات کہہ
 ٹالے تو فریب میں نہ آؤ اور کہو آپس کی بات اسکو کہتے ہیں جہاں مراتب علم اور کمال اور شرافتیں
 برابر ہوں دیکھو تو کہاں عترت پیغمبر نفس رسول اور کہاں ازواج کس لیے کہ ازواج نبیہ کی
 ارتداد اور اہل نار ہو نیکی خبر قرآن میں موجود ہے دیکھو حضرت عائشہ اور حفصہ کی خیانت کی
 خبر پہلے سورہ تحریم میں فرما کر بعد از ان خبر دخول نار زن انبیاء کیسے دی سمجھو تو اس سے کیا
 ثابت ہوا اور انکی شان میں قد صفت قلوب کہا بعد حال خیانت کے فرمایا ہو عبدالحق دہلوی نے
 ترجمہ ہندی تک میں تصریح کی ہو یعنی دل تم دونوں کے حق سے پر گئے پس کوئی عالم انکی حق
 کی طرف بازگشت کرنی کو خدا کی جانب سے سنا دے تو ہم مائیں ایسی صورت میں مقابلہ نفس
 پیغمبر سے جسکی ایذا رسول کی ایذا ہے اور اسکی بغیر اجازت صراط پر سے کوئی نہ گزے گا کہ فضل خطا
 میں حضرت شیخ الاول سے منقول ہے اور قبر میں سب سے انکی امامت کا سوال کیا جائیگا اور

کہ حضرت فرما چکے تھے کہ مثال میری اہلبیت کی مثال کشتی نوح کی ہے جو ان سے پہر کیا اور
 تارسی ہے سوچو تو اس سے کس چیز کی آگاہی منظور تھی کہ اُس سے پہر کے بیٹا اور بی بی کوئی
 نہ بچے اسی طرح اس کشتی سے بھی پہر کے کوئی نہ بچے گا کس لیے کہ عترت کی اطاعت قرآن
 کے ساتھ برابر مقرر کی ہے پس جنہوں نے عترت کو چھوڑا اور جنہوں نے انکی اور ان کے
 ظالموں اور لڑنے والوں کی محبت میں تاویلین کیں اور بارہ خلیفہ مقرر کیے ہوئے حضرت
 کے چھوڑ کے ہوئے نفس سے چار خلیفہ قبول کیے اور خیانت عاشر اور حفصہ کو بھی
 ظاہر کر دیا اور حق سے اُن کے دل پر گئے ہیں بتا دیا اور پہر وہ لڑیں بھی اور مر جائیں
 پہر انہیں صدیق اور صدیقہ کہے جاتے ہیں اور عترت کے بعد پیغمبر کی تکذیب ہوتی ہے
 پس جسکو اسکے سوا اور کچھ معلوم ہو وہ اگر ہمیں بتا دے نہایت احسان ہوگا والہ تعالیٰ العزیز

واللہ اعلم

واضح ہو کہ شیعہ میں ایک صاحب امامیہ مذہب نے ایک اشتہار مسودہ
 سوالوں کے جو اس سالہ کے آخر میں حرفاً منقول ہیں بغرض جواب کلمہ
 کے علماء اہل سنت کے پاس ارسال کیا تھا چنانچہ یہ رسالہ بدلت مقالہ منجی ہدایت
 اسکے جواب میں اس طرح لکھا گیا کہ اول سال کے اشتہار کا جواب ہی پھر دس سوالوں
 مختصر جواب بلصواب جس میں کوئی کلمہ ناشائستہ اور لغو نہیں خاص فرقہ امامیہ کی بدلت
 کے لیے لکھا گیا ہو حضرات شیعہ کو چاہیے کہ اس کتاب کو نہایت التفات
 کے ساتھ ملاحظہ فرمائیں۔ فقط۔

اِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ

الحمد لله والمنته که یہ رسالہ مؤلفہ جناب مولانا محمد قاسم صاحب حرم نانوتوی
مرید التبائن اور موضح الشرائع عباس مسیحی ہے

۱۳۵۵ھ
تشیع الناس

بانتہ

راحق محمد علی مالک کتب خانہ امدادیہ دیوبند

بکئی خوب برقی پرسی ہلی سے طبع کراکر

کتب خانہ امدادیہ دیوبند سے شاکا

مرسالہ دنیہ ہر قسم کی اسلامی دینی وغیرہ کی کتب خانہ امدادیہ دیوبند
کتاب نہایت ہی ارزانی قیمت پر ہر طلبہ میں

بسم اللہ الرحمن الرحیم

کیا فرماتے ہیں علماء دین اس باب میں کہ زید نے بہ تیغ ایک عالم کے بن کی تصدیق ایک شخص نے بھی کی تھی دربارہ قول ابن عباسؓ وجود منشور وغیرہ میں ہے ان اللہ خلق سب الارض فی کل ارض آدم کا دھوکہ و نوح کنو حکو و ابراہیم کا ابراہیم کو و عیسیٰ کا عیسیٰ کو و نبی کریم کے یہ عبارت تحریر کی کہ میرا یہ عقیدہ ہے کہ حدیث مذکور صحیح اور معتبر ہے اور سب کے سب جدا ہیں اور ہر طبقے میں مخلوق الہی ہے اور حدیث مذکور سے ہر طبقے میں انبیاء کا ہونا ضرور ہوتا ہے لیکن اگرچہ ایک ایک خاتم کا ہونا طبقات باقیہ میں ثابت ہو جائے گا مگر خاتم النبیین صلی اللہ علیہ وسلم کے ثابت نہیں اور نہ یہ میرا عقیدہ ہے کہ وہ خاتم مطلق آنحضرتؐ کے اولاد آدم جس کا ذکر و تقدیر متناہی آدم میں ہے اور سب مخلوقات سے افضل ہے وہ آدم کی اولاد ہے بالاجماع اور ہمارے حضرت صلعمؐ سب اولاد آدم سے افضل ہیں تو آپ تمام مخلوقات سے افضل ہوئے پس دوسرے طبقات کے خاتم جو مخلوقات میں داخل مائل کسی طرح نہیں ہو سکتے انتہی اور باوجود اس تحریر کے زید یہ کہتا ہے کہ اگر شرح سے خلاف ثابت ہوگا تو میں اسی کو مان لوں گا میرا اصرار اس تحریر پر نہیں ہے علماء اس پر ہے کہ الفاظ حدیث ان معنوں کو تحمل ہیں یا نہیں اور زید یہ کہتا ہے اس تحریر کے کاربانا اہل سنت و جماعت سے ہوگا یا نہیں بلکہ انہیں تو جبر و اختیار کے مسئلہ پر اختلاف ہے

اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَالصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ عَلٰی رَسُوْلِہِ الْکَرِیْمِ وَآلِہٖ وَسَلَّمَ
وَاعْلَمُوْا اَنْہُمْ اَبَعْدُ حَمْدُہٗ وَصَلُوْاہُ عَلٰی سَائِرِ رَسُوْلِہٖ وَآلِہٖ وَسَلَّمَ

ہو جائیں تاکہ ہم پر اب میں کچھ وقت نہ ہو مگر عوام کے خیال میں تو رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کا خاتم ہونا
 سنی ہے کہ ایک زمانہ میں سابق کے زمانے کے بعد اور آپ سب میں آخر نبی ہیں مگر اہل فہم پر
 ہو گا کہ تقدم یا تاخر زمانہ میں بالذات کچھ تفصیلات نہیں بھر مقام مدح میں ولکن رسول اللہ
 انک الذات فی صورت میں کیونکہ صمیم ہو سکتا ہے ہاں اگر اس وصف کو اوصاف مدح
 سے نہ کہے اور اس مقام کو مقام مدح قرار نہ دیکھے تو الہیۃ خاتمیت باعتبار تاخر زمانی صحیح
 ہے مگر میں جانتا ہوں کہ اہل اسلام میں سے کسی کو یہ بات گوارا نہ ہوگی کہ اس میں ایک تو خدا
 جانب نمود بالذات زیادہ کوئی کا فہم ہے آخر اس وصف میں اور قد وقامت شکل و رنگ و حب و
 ب و سکونت وغیرہ اوصاف میں جنکو نبوت یا اور فضائل میں کچھ دخل نہیں کیا فرق ہے جو اسکو
 لکھا اوروں کو ذکر کیا دوسرے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کی جانب نقصان قدر کا احتمال کیونکہ
 کمال کے کمالات ذکر کیا کرتے ہیں اور ایسے ویسے لوگوں کے اس قسم کے احوال بیان کیا کرتے
 ہیں اعتبار نہ ہو تو تاریخوں کو دیکھ لیجئے بقیہ یہاں حال کہ یہ دین آخری دین تھا اس لئے سد باب اتباع
 در بیان نبوت کیا ہے جو کل جہوتی دعویٰ کے خلاف کو گمراہ کریں گے البتہ فی حد ذاتہ قابل لحاظ ہو
 یہ جملہ ماکان ممکن انما احد من رجالکم اور جملہ ولکن رسول اللہ وخاتم النبیین میں کیا مناسب
 تھا جو ایک کو دوسرے پر عطف کیا اور ایک کو مستدرک منہ اور دوسرے کو استدراک قرار دیا اور
 ظاہر ہے کہ اس قسم کی سیرطی اور بے ارتباطی خدا کے کلام معجز نظام میں متصور نہیں اگر سد باب مذکور
 ہی تھا تو اس کے لئے اور پیشیوں موقع تھے بلکہ بنا بر خاتمیت اور بات پر ہے جس سے تاخر زمانے اور
 سد باب مذکور جو خود لازم آجاتا ہے اور تفصیلات نبوی و دبالا ہو جاتی ہے تفصیل اس اجمال کی یہ
 الموصوف بالذات کا قصہ موصوف بالذات پر ختم ہو جاتا ہے جیسے موصوف بالعرض کا وصف موصوف
 بالذات سے مکتسب ہوتا ہے موصوف بالذات کا وصف جسکا ذاتی ہونا اور غیر مکتسب من الغیر ہونا
 بالذات ہی سے معلوم ہے کسی غیر سے مکتسب اور مستعار نہیں ہوتا مثال درکار ہو تو لیجئے میں
 کہہ سکتا ہوں دو دو کا نور اگر آفتاب کا فیض ہے تو آفتاب کا نور کسی اور کا فیض نہیں اور ہماری
 میں موصوف بالذات ہونے سے اتنی ہی تہی بایں ہمہ یہ وصف اگر آفتاب کا ذاتی نہیں تو جسکا تم کہو
 ہی موصوف بالذات ہوگا اور اس کا نور ذاتی ہوگا کسی اور سے مکتسب اور کسی اور کا فیض نہ ہوگا
 میں یہ بات یہی ہے کہ موصوف بالذات سے اس کے سلسلہ ختم ہو جاتا ہے چنانچہ خدا کے لئے کسی اور
 کے ہونے کی وجہ اگر ہے تو ہی ہے یعنی ممکنات کا وجود اور کمالات وجود سب عرضی معنی بالعرض

اس کا خیال نہ ہو کہ عوام کے خیال کے مطابق نبی سے آخرت میں اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کی ذات کوئی خاص فضیلت نہیں
 ہے جس میں خصوصاً قدس صلا اللہ علیہ وسلم کی فضیلت کا بیان ہو بلکہ وہ سب عوام کا خیال ہے کہ عوام کے خیال کے مطابق نبی سے آخرت میں اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کی ذات کوئی خاص فضیلت نہیں
 ہے جس میں خصوصاً قدس صلا اللہ علیہ وسلم کی فضیلت کا بیان ہو بلکہ وہ سب عوام کا خیال ہے کہ عوام کے خیال کے مطابق نبی سے آخرت میں اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کی ذات کوئی خاص فضیلت نہیں

ہیں اور یہی وجہ ہے کہ کبھی موجود کبھی معدوم کبھی صاحب کمال کبھی بیکمال رہتے ہیں اگر یہ امور ممکنات کے حق میں ذاتی ہوتے تو یہ انفصال، تفکیک، تفریق، علی الدوام وجود اور کمالیات و وجود ذات ممکنہ کو لازم ملزوم رہتے سو اسی طور پر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کی خاتمت کو تصور فرمائیے یعنی آپ موصوف بوصف نبوت بالذات ہیں اور سوا آپ کے اور نبی موصوف بوصف نبوت بالعرض اور ان کی نبوت آپ کا فیض ہے پر آپ کی نبوت کسی اور کا فیض نہیں آپ پر سلسلہ نبوت ختم ہو جاتا ہے غرض جیسے آپ نبی اللہ میں ویسے ہی نبی الانبیاء میں ہیں اور یہی وجہ ہوئی کہ شیخ وَاِذَا اخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا اَتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ لَتُؤْتِيَاهُنَّ كَوْنًا سَوِيًّا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ ثُمَّ خَلَا لِكُلِّ اُمَّةٍ مِنْهُمْ نَبِيًّا وَكَانَ هُوَ عَالِمًا بِالْغُيُوبِ اور انبیاء کرام علیہم السلام سے آپ پر ایمان لانے آپ کے اتباع اور اقتدار کا عہد لیا گیا ادھر آپ نے یہ ارشاد فرمایا کہ اگر حضرت موسیٰ بھی ہوتے تو میرا ہی اتباع کرتے علاوہ بریں بعد نزول حضرت عیسیٰ کا آپ کی شریعت پر عمل کرنا اسی بات پر مبنی ہے ادھر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کا یہ ارشاد کہ علمت علم الاولین الاخرین بشرط نعم اسی جانب مشیر ہے شرح اس سہ کی یہ ہے کہ اس ارشاد سے ہر عالم عام کو یہ بات واضح ہے کہ علوم اولین مثلاً اور میں اور علوم آخرین اور لیکن وہ سب علوم پر صلی اللہ علیہ وسلم میں مجتمع ہیں سو جیسے علم سمع اور بصر اور ہدایت ہر قوت عاقلہ نفس نامہ میں یہ سب علوم مجتمع ہیں ایسے ہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اور انبیاء باقی کو یہ ظاہر ہو کہ سمع و بصر اگر مدبرک و عالم ہیں تو بالعرض ہیں اور نہ مدبرک حقیقی اور عالم حقیقی عقل اور نفس نامہ ہی ہے اسی طرح سے عالم حقیقی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ہیں اور باقی اور اولیاء اور علماء گذشتہ و مستقبل اگر عالم ہیں تو بالعرض ہیں مگر اس کے ساتھ یہ ہم جانتے ہیں کہ نبوت کمالات علمی ہیں سے ہے کمالات علمی میں سے نہیں الغرض کمال ذوی العقول کل دو کمالوں میں منحصر ہیں ایک کمال علمی و دوسرا کمال عملی اور بنابر مدح کل دو باتوں پر ہے چنانچہ کلام اللہ میں چار فرقوں کی تعریف کرتے ہیں نبیین اور صدیقین شہداء اور صالحین جن میں سے انبیاء اور صدیقین کا کمال تو کمال علمی ہے اور شہداء اور صالحین کا کمال عملی انبیاء کو تو منبع العلوم اور فاعل اور صدیقین کو مجمع العلوم اور قابل سمعے اور شہداء کو فاعل اور صالحین کو مجمع العمل اور قابل خیال فرمائیے دلیل اس دعویٰ کے یہ ہے کہ اگر امت سے اگر ممتاز ہوتے ہیں تو معلوم ہی میں ممتاز ہوتے ہیں باقی راہ عمل اس میں

اظہار الہی مساوی ہو جاتے بلکہ بڑھ جاتے ہیں اور اگر قوت علمی اور ہمت میں انبیاء امتیوں
 سے زیادہ بھی ہوں تو یہ معنی ہوتے کہ مقام شہادت اور وصف شہادت بھی ان کو حاصل ہے
 مگر کوئی ملقب ہوتا ہے تو آپے اوصاف غالبہ کے ساتھ ملقب ہوتا ہے مرزا جان جان صاحب
 اور شاہ غلام علی صاحب اور شاہ ولی اللہ صاحب اور شاہ عبدالعزیز صاحب پیاروں صاحب
 جامع بین الفقر والعلم تھے پر مرزا صاحب اور شاہ غلام علی صاحب توفیقی میں مشہور ہوئے اور شاہ
 ولی اللہ صاحب اور شاہ عبدالعزیز صاحب علم میں وجہ اس کی یہی ہوئی کہ ان کے علم پر تو ان کی
 فقیری غالب تھی اور ان کی فقیری پر ان کا علم اگرچہ ان کے علم سے ان کا علم یا ان کی فقیری سے
 ان کی فقیری کم ہو سو انبیاء میں علم عمل سے غالب ہوتا ہے اگرچہ ان کا عمل اور ہمت اور قوت
 اوروں کے عمل اور ہمت اور قوت سے غالب ہو بہر حال علم میں انبیاء اوروں سے ممتاز
 ہوتے ہیں اور مصداق نبوت وہ کمال علمی ہے جیسا کہ مصداق صدیقیت بھی وہ کمال
 علمی ہے چنانچہ لفظ نبا اور صدق بھی جو اخذ اوصاف مذکور ہے اس بات پر شاہد ہے بنانا
 جو کہ کہتے ہیں جو اقسام علوم یا معلوم میں سے ہے اور صدق اوصاف علم میں سے ہے نبوت اور
 صدیقیت میں وہی فرق قاطعیت اور قابلیت ہے جو آفتاب و آئینہ میں وقت تقابل
 معلوم ہوتا ہے چنانچہ وہ حدیث مرفوعہ قولی جسکا یہ مطلب ہے کہ جو میرے سینہ میں خدا
 نے ڈالا تھا میں نے ابوبکرؓ کے سینہ میں ڈال دیا اس پر شاہد ہے کہ جیسے نبی کو نبی اس لئے
 کہتے ہیں کہ خبردار کہ نبی والا ہوتا ہے، صدیق کو صدیق اس لئے کہتے ہیں کہ اس کی عقل بجز قول صادق
 قبول نہیں کرتی قول صادق بے دلیل اس طرح قبول کر لیتا ہے جیسے ٹھانی کو مسدہ اور قول باطل
 سے اس طرح گھبراتا ہے اور اس طرح اس کو روکتا ہے جیسے مکھی کو مسدہ روکتا ہے یہی تھا کہ صدیق
 اکبر کو ایمان لانے میں معجزہ کی ضرورت نہ ہوئی علی ہذا القیاس مصداق شہید بدالست حدیث شاہ
 شخص ہے جو اعلیٰ کلمۃ اللہ اور ترقی دین کے لئے جان دینے کو تیار ہو چنانچہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ
 وسلم سے جو کسی نے پوچھا کہ بعض آدمی طمع مال میں لڑتے ہیں اور بعض بوجہ عصبیت یعنی بوجہ
 قرابت و حمیت قومی اور بعض بغرض ناموری ان میں سے شہید کون ہوتا ہے تو آپ نے فرمایا
 مَنْ قَاتَلَ لِنَاكُوتَ كَلِمَةً اَللّٰهِ هِيَ الْعِلْمُ غرض شہادت اس صورت میں عوارض ہمت اور قوت
 علمی میں سے ہوئی اور شہید اول درجہ کا آمر بالمعروف اور نہای عن المنکر ہوا اور اسی وجہ سے شاید
 شہید کو شہید کہتے ہیں یعنی بروز قیامت وہ شاہد ہوگا کہ فلا نا شخص حکم خدا مان گیا تھا اور فلا نی نہیں

کیونکہ اس بات کی اطلاع جسے امر بالمعروف اور نہی عن المنکر کہہ سکتی ہے اسی اور نہ ہو
 نہیں ہو سکتی اور اس کی گواہی اس باب میں ایسی ہے جسے کسی عقیدہ میں ایمان نہ رکھنے کی گواہی
 چنانچہ اس امر کے حق میں یہ فرمایا کہ تم سب کی امت کے الناس تھے بالکلیات و
 تَصَوَّنَ عَنِ الْمُتَكَبِّرِ اور ادھر یہ ارشاد و کَذَّالْتَ حَتَّىٰ لَمْ يَكُنْ لَكَ وَاسِلٌ لِّلْكَوْثَرِ اَمْ لَا اَعْلَمُ
 غور کیجئے تو اسی جانب مشیر ہے عرض شہید سے فیض ملے ہوتا ہے یعنی جسے عمل اور دلوں سے کراہت
 اور برے عملوں سے روکتا ہے سو جو شخص اس سے مستفیض ہو وہ صالح ہے اور ظاہر ہے کہ تمام
 اعمال کے باب میں وہی کہہ سکتا ہے جو خود اعمال میں یکساں ہو جو سیدہ امروہی ہوں یا ابوسلمہ
 جس شخص کو افاضہ اعمال منظور ہو وہ تو شہید ہے اور جو اس سے مستفیض ہو وہ صالح ہے یہ
 بات ذہن نشین ہو چکی تو خود معلوم ہو گیا ہو گا کہ جب نبوت کالات علمی ہیں وہی اور دربار
 علم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم موصوف بالذات ہوتی تو دربارہ نبوت بھی آپ موصوف
 بالذات ہوں گے اور آیت وَاِذْ اخَذَ اللّٰهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَّا اْتٰهُمُ الْخُبْرُ مِنْ بَرِّ لَفْظِ مَصْدَقِ
 معلوم ہے تو اس سے بعد لحاظ اس بات کے کہ یہ خطابت تمام الانبیاء کرام علیہم السلام کو ہی اور کلام
 اس جگہ ایسا عام ہے کہ تمام علوم اور کتب کو شامل یہ بات اور بھی موجہ ہو جاتی ہے کہ نبوت کالات
 علمی ہیں سے ہے اور آپ جامع العلوم ہیں اور انبیاء باقی جانچ نہیں عرض ہو بات حدیث علمت
 علم الاولین سے ثابت ہوئی تھی مع نئے زاید آیت مذکورہ سے ثابت ہے سو ایک تو یہی بات اللہ
 ہے کہ نبوت کالات علمی میں سے ہونا اس سے ظاہر ہے کیونکہ رسول کی صفت ہیں یہ فرمانا کہ
 مَصْدَقِ لَمَّا مَعَكُمْ جَوْلَا جَرَمَ نَجْدٍ کالات علمی ہے کیونکہ تصدیق علم ہی سے مشہور ہے اس جگہ
 مشیر کہ اس رسول کا علم ایسا عام ہو گا جہاں ہر لفظ رسول ہے یا اس نظر کے والے ہیں
 کہتے ہیں اور پیغام نجلہ اوامر و نہی ہوتا ہے جو ہر ملک از قسَمِ علوم ہے اس ہر دال ہے اور
 کالینا جس سے آپ کا نبی الالبیاء ہونا ثابت ہوتا ہے یہی ہر دال ہر دال ہر دال
 کُنْتُ نَبِيًّا وَاَدْعٰهُمْ بِبَيْنِ الْمَاءِ وَالْطَّيْنِ بھی اسی جانب مشیر ہے کیونکہ فرق قدیم نبوت اور
 حدوت نبوت کیا وجود استناد نوعی خوب جہاں ہی یہاں ہو سکتا ہے کہ ایک جاہل و
 ذاتی ہو اور دوسری جاعرضی اور فرقی قدیم و حدوت اور دال ہر دال ہر دال ہر دال
 سے ظاہر ہے ہر کوئی سمجھتا ہے کہ اگر نبوت کالات علمی ہوں تو آپ کے ساتھ
 تو آپ مقام اختصاص میں ہوں نہ کلامی علانہ ہوں نہ کلامی علانہ ہوں نہ کلامی علانہ

روح محمدی صلی اللہ علیہ وسلم انہیں اور ان کی صفت علم ہے اور بھی اس کے موجد ظاہر ہے کہ شاعر
کی تربیت سے شعرا کے گاہ اور طبیب کی تربیت سے فن طب اور محدث کی تربیت دربارہ حد
مفید ہوئی فقیہ کی دربارہ فقہ صوفی کی مربی صفت العلم ہو جو علم مطلق ہے مثل ابصار واسماع علم
خاص و قسم خاص نہیں تو لاہرم فرد تربیت یافتہ یعنی ذات پاک محمدی صلی اللہ علیہ وسلم بھی علم مطلق
میں صاحب کمال ہوئی اور ظاہر ہے کہ مطلق میں تمام حصص خاصہ جو مقدرات میں ہوتی ہیں منہج
ہوتے ہیں سو یہ بعینہ مضمون علمت علم الاولین الخ ہے اور یہی وجہ ہوئی کہ معجزہ خاص جو
ہر نبی کو مثل بیوا نہ تقرری بطور سند نبوت ملتا ہے اور بنظر ضرورت ہر وقت قبضہ میں ہوتا ہے
مثل عنایات خاصہ کہ و بیگاہ کا قبضہ نہیں ہوتا چارے حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو قرآن ملا جو
تَبَيَّنَا لَكُلِّ شَيْءٍ بِمَا كُنَّا نَعْلَمُ ہو کہ آپ اس فن میں یگانا ہیں کیونکہ ہر شخص کا اعجاز اسی فن میں
مستور ہے جس فن میں اور اس کے شریک نہ ہوں اور وہ اس میں یگانا ہو مثلاً خوشنویس کے
سامنے اگر اور عاجز ہوتے ہیں تو اچھے خوش قطعہ کے کہنے ہی میں عاجز ہوتے ہیں اور فنون
میں عاجز نہیں کیجے جاتے با الجملہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وصف نبوت میں موصوف بالذات
ہیں اور سوا آپ کے اور اندیا موصوف بالعرض اس صورت میں اگر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
کو اول یا اوسط میں رکھتے تو انبیاء متاخرین کا دین اگر مخالف دین محمدی ہوتا تو اعلیٰ کا اعلیٰ اسے
منسوخ ہونا لازم آتا حالانکہ خود فرماتے ہیں مَا نَنْسِيْ مِنْ آيَةٍ اَوْ نُنسِيْهَا نَاْتٍ بِخَيْرٍ مِّنْهَا
اَوْ مِثْلَهَا اور کیوں نہ ہو یوں نہ ہو تو اعطاردین منجملہ رحمت نہ ہے آثار غضب میں سے ہو جا
گیا ان اگر یہ بات مستدر ہوتی کہ اعلیٰ درجہ کے علماء کے علیم ادنیٰ درجہ کے علماء کے علوم سے کمتر
ورادوں ہوتے ہیں تو مضائقہ بھی نہ تھا بسبب جانتے ہیں کہ کسی عالم عالی مرتبت ہونا مزا
علوم پر موقوف ہے یہ نہیں تو وہ بھی نہیں اور انبیاء متاخرین کا دین اگر مخالف نہ ہوتا تو یہ بات
ضرور ہے کہ انبیاء متاخرین پر وحی آتی اور افاضہ علوم کیا جاتا ورنہ نبوت کے پھر کیا معنی سو
اس صورت میں اگر وہی علوم محمدی ہوتے تو بعد وعدہ حُكْمِ اَنَّا نُنَزِّلُ الذِّكْرَ وَاَنَّا لَمَحَافِظُوْنَ
اَلْكِتَابِ اس کتاب کے جسکو قرآن کہتے اور بشہادت آیت وَنُزِّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا
لِّلْآيَاتِ جامع العلوم ہے کیا ضرورت تھی اور اگر علوم انبیاء متاخرین علوم محمدی کے علاوہ ہوتے
تو کتاب کا تبیان لکھنا ہی ہونا غلط ہو جاتا باجملہ جیسے ایسے نبی جامع العلوم کے لئے ایسی ہی
کتاب جامع جاسے تھی تاکہ علوم مراتب نبوت ہوا جرم علوم مراتب علمی ہے چنانچہ معروض ہو چکا

میسر آئی ورنہ یہ علوم مراتب نبوت بیشک ایک قول دروغ اور حکایت غلط ہوتی ایسی ہی تمام نبوت بمعنی معروض کوتاخر زمانی لازم ہے چنانچہ اضافت الی اللہین باین اعتبار کہ نبوت منجملہ اقسام مراتب ہے یہی ہے کہ اس مفہوم کا مضاف الیہ وصف نبوت ہے زمانہ نبوت نہیں اور ظاہر ہے کہ در صورت ارادہ تاخر زمانی مضاف الیہ حقیقی زمانہ ہوگا اور امر زمانی یعنی نبوت بالشرع ہاں اگر بطور اطلاق یا عموم مجاز اس خاصیت کو زمانی اور مرتبے سے عام لے لیجے تو پھر دونوں طرح کا ختم مراد ہوگا ہر ایک مراد ہو تو شایان شان محمدی صلی اللہ علیہ وسلم خاتمت مرتبہ ہے نہ زمانی اور نہ مجسم سے پوچھے تو میرے خیال ناقص میں تو وہ بات ہے کہ سامع منصف انشا اللہ انکار ہی نہ کرے سو وہ یہ ہے کہ تقدم تاخر یا زمانی ہوگا یا مکانی یا مرتبی یہ تین نوعیں ہیں بانی مفہوم تقدم و تاخر ان تینوں کے حق میں جنس اور ظاہر ہے کہ مثل چشم و چشمہ و ذات و غیرہ معانی لفظ عین ان تینوں یوں بعید نہیں جو مثل لفظ عین لفظ تقدم و تاخر و اختتام کو جو پانچویں کے آثار میں سے ہے بہ نسبت انواع مذکورہ مشترک کہے جنس نہ کہے مگر ان میں سے اول و تاخر زمانی و مرتبی تو مشخص ہوتا ہے یعنی اول و آخر اول نہیں ہو سکتا البتہ تقدم و تاخر مکانی کے لئے کسی طرح کی ضرورت پڑتی ہے جس سے اول و آخر معلوم ہو جائے جسے صفوف مسجد کے لئے قبلہ اور دیوار قبلہ و غیرہ جہاں دوسری طرح سے لیجئے تو قضیہ منطکس ہو جائیگا جب یہ بات معلوم ہوگی تو اب سنئے کہ ذوات انبیاء علیہم السلام بذات خود اس قابل ہی نہیں کہ ان میں تقدم و تاخر کی گنجائش ملے ہاں بواسطہ زمان و مکان مراتب البتہ مقدم و موخر کہہ سکتے ہیں بہر حال حذف مضاف کی ضرورت ہوگی نہ لفظ زمان کی جا بجا اگر موصوف و تاخر بھی کوئی مفہوم عام ہی بخوبی دیکھا جائے تو بہتر ہے بلکہ ضرور ہے کیونکہ حذف بے قرینہ دالہ علی المحذوف الخاص و لا تل تعمیم میں سے ہے یہی وجہ ہے کہ لفظ الامر من قبل و من بعد اور اللہ اکبر میں کل شئی یا من کل شے محذوف سمجھا جاتا ہے بہر حال محذوف و دونوں صورت میں برابر لفظ زمان ہو یا کوئی مفہوم عام پر تنصیف زمان ہی کیا ہے اس صورت میں ہر نوع میں مفہوم خاصیت جدی طرح ظہور کرے گا جیسے آیہ اَنْتُمُ الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْاَنْصَابُ وَالْاَسْرَامُ رَجَسٌ مِّنْ عِندِ الشَّيْطٰنِ میں مفہوم رَجَس جنس عام ہے کہ اس کے لئے خمر جدی نوع ہے اور ميسر و غیرہ جدی وہاں رَجَس نے اور طرح ظہور کیا یہاں اور طرح یعنی خمر میں نجاست ظاہری بھی ظاہر ہوئی اور انواع باقیہ میں فقط نجاست باطنی ہی رہی سو جیسے علت اختلاف ظہور مذکور یہ ہوئی کہ یہاں فعل شرب شراب کے باعث ممنوع ہوا اس لئے پانی وغیرہ کا پینا ممنوع نہیں تو یہاں تو رَجَس صفت اصلی سیم شراب کی ہوئی

اور میری غیرہ میں اشیاء معلومہ اعمال کے باعث برمی ہوئیں کیونکہ اشیاء معلومہ آلات
 افعال معلومہ میں اس لئے جس صفت اصلی افعال کی ہوگی سو ان کی ناپاکی وہی نجاست
 لاشعری مگر جسے افعال اور شراب میں فرق ہے اور پھر وصف جس میں متحد ایسی ہی یہاں قسم
 ہے بلکہ یہاں تینوں نوعوں کا موصوف بتقدم و تاخر ہونا ایسا ظاہر ہے جیسا شراب کا موصوف
 جس میں ہونا مثل اتصاف افعال بر جس خفی حاصل تجوز نہیں سو اگر یہاں خاتم شل جس جس عام
 رکھا جائے تو بدرجہ اولی قابل قبول ہے اس میں خاتمیت زمانی اور مرتبی کو تو ضرورت نہیں
 بلکہ بتقدم نہیں ہاں مکانی میں ہے سو بقیاس تاخر مرتبی یہاں بھی نیچے سے شروع سمجھا جائیگا
 اور زمین علیا اختتام ہوگا سو اگر اطلاق اور مجموع ہے تب تو ثبوت خاتمیت زمانی ظاہر ہے
 ورنہ تسلیم لزوم خاتمیت زمانی بدلائی التزانی ضرور ثابت ہے اور تصدیقات نبوی ^{صلی اللہ علیہ وسلم} مثل
 انت منی بمنزل ہارون من موسی الا انہ لانی بعدی او کما قال ^{علیہ السلام} جو بظاہر بطرز مذکور
 اسی لفظ خاتم النبیین سے ماخوذ ہے اسباب میں کافی کیونکہ یہ مضمون درجہ تواتر کو پہنچ گیا ہے
 پھر اس میں جماع بھی منعقد ہو گیا گو الفاظ مذکور پسند متواتر منقول نہ ہوں سو یہ عدم تواتر الفاظ
 باوجود تواتر معنوی یہاں ایسا ہی ہوگا جیسا تواتر اعداد رکعات فرائض و وتر وغیرہ باوجودیکہ
 الفاظ احادیث مشعر اعداد رکعات متواتر نہیں جیسا اس کا منکر کا فر ہے ایسا ہی اس کا حکم
 بھی کا فر ہوگا اب دیکھئے کہ اس صورت میں عطف بین الجملتین اور استدراک اور استثناء
 مذکور بھی بغایت درجہ چہاں نظر آتا ہے اور خاتمیت بھی بوجہ احسن ثابت ہوتی ہے اور
 خاتمیت زمانی بھی ہاتھ سے نہیں جاتی اور نیز اس صورت میں جیسے قراوت خاتم بکسر التاء جیسا
 ہے ایسے ہی قرابت خاتم بفتح التاء بھی نہایت درجہ کو بے تکلف موزوں ہو جاتی ہے کیونکہ
 جیسے خاتم بفتح التاء کا اثر اور نقش مقنوم علیہ میں ہوتا ہے ایسے ہی موصوف بالذات کا اثر
 موصوف بالعرض میں ہوتا ہے حاصل مطلب آیہ کریمہ اس صورت میں یہ ہوگا کہ ابوة
 معروفہ تو رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کو کسی مرد کی نسبت حاصل نہیں پر ابوة معنوی
 انبیوں کی نسبت بھی حاصل ہے اور انبیاء کی نسبت بھی حاصل ہے انبیاء کی نسبت تو
 فقط خاتم النبیین استاہد ہے کیونکہ اوصاف معروض و موصوف بالعرض موصوف بالذات
 کے فرسخ ہوتے ہیں موصوف بالذات اوصاف غرضیہ کی اصل ہوتا ہے اور وہ اس کی
 مثل اور ظاہر ہے کہ والد کو والد اور اولاد کو اولاد اسی لحاظ سے کہتے ہیں کہ یہ اس سے

پیدا ہوتے ہیں وہ فاعل ہوتا ہے چنانچہ والد کا اسم فاعل ہونا اس پر مشاہد ہے اور یہ
 مقول ہوتے ہیں چنانچہ اولاد کو مولود کہنا اس کی دلیل ہے موجب ذات باریکات محمدی
 علیہ السلام موصوف بالذات بالنبوة ہوں اور انبیاء باقی موصوف بالعرض تو یہ بات ثابت ہو گئی
 کہ آپ والد معنوی ہیں اور انبیاء باقی آپ کے حق میں بمنزلہ اولاد معنوی اور امتوں کی نسبت لفظ رسول
 اللہ میں غور کیجئے تو یہ بات واضح ہے پر آیت النبی اولی بالمؤمنین ملامت کی ضرورت ہے محمد رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم کو صغریٰ بنائیے اور النبی اولی بالمؤمنین کو کبریٰ دیکھئے یہ نتیجہ نکلتا ہے یا نہیں صورت اسکی
 یہ ہے کہ النبی اولی بالمؤمنین من انفسہم کو بعد لحاظ صلہ من انفسہم کے دیکھئے تو یہ بات ثابت ہوتی ہے
 کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کو اپنی امت کے ساتھ وہ قرب حاصل ہے کہ ان کی جانوں کو بھی ان
 کے ساتھ حاصل نہیں کیوں کہ ادنیٰ بمعنی اقریب اور اگر بمعنی احب یا اولی بالتصرف ہو تب بھی یہ بات
 لازم آئے گی کیونکہ بحیثیت اور اولویت بالتصرف کے لئے اقریب تو دہر ہو سکتی ہے پر بالعکس نہیں ہو سکتا
 دلیل سنئے اول یہ بات سنئے کہ ایسی اقریبیت جو اپنی حقیقت سے بھی زیادہ ہو مجز موصوف بالذات
 کے کہ موصوف بالعرض یا وصف عارض کی نسبت ہوتا ہے اور کسی کو کسی کیساتھ حاصل نہیں کیونکہ
 ربط اضافہ اگر میں شعیب بن نہیں تب تو باعتبار اصل حقیقت متنا اور تباہ ہو گا اگرچہ دونوں ایک موصوف
 میں اتفاقاً مجتمع ہوں اتنا قرب کجا اور اگر ربط افاضہ میں شعیب بن ہے یعنی ایک موصوف بالذات اور دوسرا
 موصوف بالعرض ہے تو لاجرم موصوف بالعرض کے ساتھ بحیثیت وصف عارض اور خود وصف عارض
 محتاج موصوف بالذات ہوتے ہیں سو وصف عارض کو جو کچھ شخص حاصل ہوتا ہے بعد تحقیق حاصل
 ہوتا ہے اور علیٰ ہذا القیاس ادراک شخص بھی بعد ادراک اصل وجود ہوتا ہے چنانچہ دوسری کسی کو
 دیکھئے تو ایک موجود مسہم ہوتا ہے جس کا انطباق ہزاروں احتمالوں پر تصور ہے پریوں جوں قریب
 آتا جاتا ہے وہ ابہام مرتفع ہوتا جاتا ہے اور تمیز جو ادراک شخصیات پر موقوف ہے حاصل ہوتی جاتی ہے
 موجب حالت بعد میں یہ حال ہے تو حالت قریب میں تو اس مسہم کو اور بھی وضاحت ہو جائے گی جس کی
 وجہ سے تقدم علی ادراک الشخصیات ضرور تر ہے علاوہ بریں معلوم ہوتا خود ایک وصف وجودی ہے اور
 معلومات کا معلوم ہونا ضروری جس کے معنی قطع نظر تقلید سے کر کے انصاف سے دیکھئے تو یہ معلوم ہو
 ہیں کہ افاضہ وجود ذہنی عالم کی طرف سے اس پر ہوتا ہے اور وہ نور علم جو ذات عالم کے ساتھ ایسی
 طرح قائم ہے جیسے آفتاب کا نور آفتاب کے ساتھ اسکو ایسی طرح محیط ہو جاتا ہے جیسے نور مذکور اشیا
 سیئیرہ کو اور ظاہر ہے کہ عالم کو اگر اور ادراک معلومات ہو گا تو وہ ایسا ہی ہو گا جیسے فرض کردہ آفتاب

کو انوار خاصہ درود یواز کا علم جن کو دہوپ کہتے ہیں سو اس میں ہی تو مطلق جیسے صفت آفتاب کے
 اور تثلیث اور تریج وغیرہ تقطیعات دہوپ جو صحن خانوں وغیرہ کی طرف سے لاحق ہوتے ہیں اصل
 میں صفت صحن خانہا وغیرہ اور اس وجہ سے در صورت علم مفروض جو آفتاب کو حاصل ہوگا علم نور مطلق
 بایں وجہ کہ اپنی صفت ہے علم تقطیعات سے جو اوروں کی صفت ہے مقدم ہوگا ایسے ہی نور علم مذکور
 صفت عالم ہے اور شخصات معلومات صفات معلومات اور اس وجہ سے علم صفت خود جو عین ہے علم
 شخصات سے مقدم ہوگا اور ظاہر ہے کہ نور آپ بذات خود منور ہے اور یہ شخصات اور تعینات جو
 حقیقت میں حقیقت معلوم ہیں کیوں کہ کسی زید و عمر وغیرہ یہ خصوصیات خاصہ ہیں جن کی وجہ سے باہم
 تباین ہے نہ وہ امر مشترک جس کو حقیقت انسانی کہی ہو منور بالعرض سو اس حرکت علم میں جب نور مطلق اول
 آیا اور حقیقت مذکورہ دوسری بار تو در صورتیکہ مقصود بالعلم وہ حقائق ہی ہوں اور طالب علم خود صاحب
 حقیقت تو یوں کہتا پڑے گا کہ موصوف بالذات اس موصوف بالعرض سے اس کی حقیقت
 کی نسبت بھی زیادہ قریب کیونکہ قریب بعید کے دریافت کیلئے کمی بیشی فاصلہ ضرور ہے اور فاصلہ کم ہونے کی
 یہ علامت ہے کہ ادھر کو حرکت کیجئے تو زیادہ فاصلہ کی چیز سے پہلے آئے سو دیکھ لیجئے حرکت فکری
 میں اول دلیل آتی ہے پھر مدلول اس لئے استدلال لی میں بایں وجہ کہ دلیل جو حقیقت میں علت
 ہوتی ہے اول علت آئے گی اور مطلوب بعد میں اس صورت میں دلیل آئے علت کو مطلوب سے
 بہ نسبت مطلوب کے بھی زیادہ قرب ہوگا مگر یہ قرب بہ نسبت معلول کے سوائے علت اور کسی کو
 نصیب نہیں کیوں کہ اصل میں انفصال ہے گوا اتصال ہو تو جہاں یہ قرب ہوگا وہی علت معلولیت
 ہوگی اور وقت استدلال اگر خود معلول ہے اپنے ادراک کی طرف متوجہ ہو اور مستدل یا استدلال
 لی ہو تو یہ بات صاف روشن ہو جائے گی کہ طالب کی ذات سے اس کی علت قریب ہے سو اگر
 مومنین کو اپنی حقیقت کا ادراک مطلوب ہوگا تو بیشک اول رسول اللہ ﷺ اس حرکت فکری میں
 آئیں گے پھر ان کی حقیقت باقی رہی دلیل آتی وہ حقیقت میں دلیل ہی نہیں ہوتی بلکہ استدلال انی کیلئے
 ضرور ہے کہ اول استدلال لی ہوئے اگر آفتاب کو علت نور سمجھیں تو پھر نور سے وجود آفتاب پر استدلال
 ممکن نہیں اور یہ سمجھنا کہ یہ علت ہو اور وہ معلول بھی استدلال لی ہے استدلال لی میں سوا اسکے اور
 کیا ہوتا ہے الغرض وجود ذہنی معلول بھی علت کے وجود ذہنی پر ایسی طرح موقوف ہے جیسے اس کے
 وجود اسکے وجود خارجی پر باقی استدلال انی میں علم تازہ نہیں ہوتا علم سابق کا انحصار ہوتا ہے اور ظاہر
 ہے کہ علت اپنے معلول میں بہ نسبت اس کی حقیقت کے جو تعینات اور شخصات ہیں اور منجملہ لواحق اور

تولع اور محتاج فی تحقیق اولی بالتصرف ہے علیٰ هذا القیاس معلول کو اگر قابل محبت ہے اور جو محبت
اپنی علت سے ہوگی جو اس کی اصل ہے اور اسی کا پر تو اس میں سے چنانچہ مثال نور و آفتاب کا ہے ظاہر
ہے وہ محبت تعینات سے کا ہوگا ہوگی جو کو حق میں اور باہم اتفاقی ملاقات ہوگی ہے اس صورت
میں علت کو نسبت اس کے معلول کے اگر احب الیہ من نفسه کہا جائے تو بجا ہے غرض اولیٰ بمعنی قرب
ان دونوں معنوں کو مستلزم ہے اور یہ دونوں اس کے مبنائی نہیں بلکہ اس کے تحقق پر ایسی
طرح وال ہیں جیسے نور آفتاب طلوع آفتاب پر دلالت کرتا ہے سو جیسے طلوع آفتاب ہے جو نور پر قائم
ہے ایسے ہی تحقق اولویت بمعنی اقربیت تحقق اولویت بالتصرف اور اولویت بمعنی اقربیت پر قائم
ہوگی غرض اقربیت مذکور کا مابین رسول اللہ ﷺ امت مرحومہ ہونا بایں طور کہ آپ اقرب الی
الامۃ المرعومۃ من انفسہم ہوں ضرور ہے اور یہ بجز اس کے متصور نہیں کہ آپ علت ہوں اور
امت مرحومہ غنی مومنین معلول اور ظاہر ہے کہ معلول میں جو کچھ ہوتا ہے فیض علت اور عطا علت
ہوتا ہے اس لئے اس کے لئے صیغہ مفعول تجویز کیا گیا اس صورت میں علت میں ضرور ہے کہ وہ فیض دانی
ہو ورنہ وہاں بھی عرضی ہو تو کوئی اور ہی مفہم حقیقی ہو گا کیوں کہ یہ تو ہو ہی نہیں سکتا کہ وصف عرضی
خود بخود ہو جائے کوئی موصوف بالذات ضرور ہے سو وہی ہمارے نزدیک علت اصلی ہے الغرض
لفظ رسول اللہ بوترادف بنی اللہ یا من معنی بنی اللہ کو ہے جب صغریٰ بنائے تو بجا جہان تشریط
ضروریہ جو شکل اول میں ہونی چاہییں نتیجہ نگر کا کہ محمد ادلی بالمومنین من انفسہم اور یہ بات اس بات کو
مستلزم ہے کہ وصف ایمانی آپ میں بالذات ہو اور مومنین میں بالعرض آپ اس امر میں مومنین کے
حق میں والد معنوی ہیں یعنی اور و نکا ایمان آپ کے ایمان سے پیدا ہوا ہے آپ کا ایمان اوروں کے
ایمان کی اصل ہے اوروں کا ایمان آپ کے ایمان کی تسلیل اس تقریر پر وجہ عطف مذکور اور استدک
مستطور خوب واضح ہو گئی اس لئے اس مضمون کو ہمیں ختم کرتا ہوں اگرچہ خوبی مزید توضیح اس بات کو
مقتضی تھی کہ مثل علم ایمان کا ایک وصف فطری ہوتا اور یہ بات کہ ایمان کمالات علمی میں سہی علم
موقوف اور نبوت کمالات علمی میں سے ہو چکی کو مستلزم اور نیز یہ امر کہ انبیاء کس بات میں آپ کے ساتھ
علاقہ مولودیت رکھتے ہیں اور امت کس بات میں اور پہر کیوں لفظ مشیر لولہ مومنین کو لفظ مشیر لولہ
انبیاء سے مقدم رکھا یہ باتیں بیان کرتا اور حسب فہم موجب کہ جاتا پر باندیشہ تطویل قدر ضرورت پر اتفاقاً
کر کے عرض پر داز ہوں کہ اطلاق خاتم اس بات کو مقتضی ہے کہ تمام انبیاء کا سلسلہ نبوت آپ پر
ختم ہوتا ہے جیسے انبیاء گذشتہ کا وصف نبوت میں حسب تقریر مستطور اس لفظ سے آپ کی طرف محتاج

ہونا ثابت ہوتا ہے اور آب کا اس وصف میں کسی کی طرف محتاج نہ ہونا اس میں انبیاء گزشتہ ہوں یا
کوئی اور اسی طرح اگر فرض کیجے آپ کے زمانہ میں بھی اس میں یا کسی اور زمین میں یا آسمان میں
کوئی نبی ہو تو وہ بھی اس وصف نبوت میں آپ ہی کا محتاج ہوگا اور اس کا سلسلہ نبوت ہر طور
آپ پر ختم ہوگا اور کیوں نہ ہو عمل کا سلسلہ علم پر ختم ہوتا ہے عجب علم ممکن البتہ ختم ہو لیا تو ہر سلسلہ
علم و عمل کیا چلے عرض اختتام اگر بایں معنی تجویز کیا جائے جو میں نے عرض کیا تو آپ کا خاتم ہونا انبیاء گزشتہ
نبی کی نسبت خاص نہ ہوگا بلکہ اگر بالفرض آپ کے زمانے میں بھی کہیں اور کوئی نبی ہو جب بھی آپ کا
خاتم ہونا بدستور باقی رہتا ہے مگر جسے اطلاق خاتم النبیین اسباب کو مقتضی ہے کہ اس لفظ میں کچھ بدل
نیچے اور علی العموم تمام انبیاء کا خاتم ہے اسی طرح اطلاق لفظ شملہن جو آید اللہ الذی خلق سبع
سماوات و زمین الارض و شملہن تین منزل الامریہ ہیں میں واقع ہے اس بات کو
مقتضی ہے کہ سوار تباہن ذاتی ارض و سما جو لفظ سماوات اور لفظ ارض سے مفہوم ہے اور ان
دونوں لفظوں کا ذکر کرنا اس باب میں بہتر استشار ہے اور نیز علاوہ اس تباہن کے جو بوجہ اختلاف
لوازم ذاتی یا اختلاف تناسبات ذاتی خواہ مجملہ لوازم وجود ہوں یا مفارق بین السماء والارض متصور
اور بالالتزام مستثنیٰ ہو سبب الوجہ بین السماء والارض مماثلت ہونی چاہئے سو اس میں سے مماثلت
فی الحد و اور مماثلت فی البعد اور فوق و تحت ہونے میں مماثلت تو اسی حدیث مرفوعہ سے معلوم
ہونی ہے جس سے تحقیق سبع ارضیں معلوم ہوا ہے اور صاحب مشکوٰۃ نے بحوالہ امام ترمذی اور امام
احمد باب بدو الخلق میں اس کو روایت کیا ہے اور ترمذی میں کتاب التفسیر میں سورہ حدید کی
تفسیر میں روایت کیا ہے وہ حدیث یہ ہے - وعن ابیہریرۃ قال بیانا بنی اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
جائیں واصحابہ اذ اتی علیہم صحاب فقال نبی اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ہل تدرون ما ہذا قالوا اللہ ورسولہ علم قال
ہذا العنان ہذہ روایات الارض یسوقہا اللہ الی قوم لایشکرونہ ولا یدعونہ ثم قال ہل تدرون
ما فوقکم قالوا اللہ ورسولہ اعلم قال فانہا الریح سقف محفوظ و ہوج مکفوف ثم
قال ہل تدرون ما بینکم و بینہا قالوا اللہ ورسولہ اعلم قال بینکم و بینہا خمس مائۃ عام ثم
قال ہل تدرون ما فوق ذلک قالوا اللہ ورسولہ اعلم قال سماء الارض ثم قال ہل تدرون ما فوق
ثم قال ذلک حتی سبع سموات مابین کل سمانین مابین سماء الارض ثم قال ہل تدرون ما فوق
ذلک قالوا اللہ ورسولہ اعلم قال ان فوق ذلک لعرش و بینہ و بین السماء بعد مابین السماءین ثم قال ہل

کرنا اللہ عزوجل کے ہاں اس کے بعد بھی کوئی نبی فرض کیا جائے تو بھی غایت محمدیہ میں فرق نہ آئے گا کیونکہ فرما کر صلی اللہ علیہ

تدرون ما الذی تحتکم قالوا اللہ ورسولہ اعلم قال انخفض الارض ثم قال بل تدرون ما
تحت ذلک قالوا اللہ ورسولہ اعلم قال ان تحتہا ارضان اخریٰ بینہما مسیرۃ خمس مائۃ سنۃ
حتى یدسج ارضین بین کل ارضین مسیرۃ خمس مائۃ سنۃ ثم قال والذی نفس محمد بیدہ لو انکم دلیتم بحبل الی
الارض السفلی لہبط علی اللہ ثم قرأہ الاول الآخر والظاهر والباطن ہو کل شیء علیم رواہ احمد والترمذی البیہقی
اس حدیث سے علاوہ اس کے کہ یہ زمین سب میں اوپر ہے سات زمینوں کا ہونا اور وہ بھی جو
اوپر ہونا اور ہر ایک زمین سے دوسری زمین تک ساتوں زمینوں میں پانچ پانچ سو برس کی راہ
کا فاصلہ ہونا تصریح ثابت ہے غرض یہ تین مماثلتیں تو اسی حدیث سے بصریح معلوم ہو گئیں
جس کے معلوم ہونے سے یہ خیال کہ بعد منہائی تباہی مذکور کے اور سب باتوں میں شہادت اطلاق و عموم کلام
ربانی مماثلہ مراد ہے اور یہی قوی ہو گیا اور کیوں نہ ہو اول تو مثلہن بھی اسی کلام اللہ میں ہے جس میں لفظ
خاتم النبیین جس کی اطلاق انبیین کی عموم کے باعث کسی نے آج تک ائمہ دین میں سے اس میں
کسی قسم کی تاویل یا تخصیص کا کرنا جائز نہ سمجھا تو رات و نخل یا کسی پنڈت کی پوتھی میں نہیں جو احتساب
تحریف و افتراء ہو پھر اس پر حدیث مذکور اس قدر صدق خیال مذکور علاوہ برس مقابل کعبہ
آسمان میں بیت معمر کا ہونا اور پھر بایں نظر کہ مقابل کعبہ اوپر کہیں تک جاؤ اور نیچے تحت الشری تک
تو کعبہ ہی ہے خیال مماثلت کو آورد و چند مستحکم کرے دیتا ہے بایں ہمہ اطلاق مماثلت میں مزید
رفعت مراتب نبوی ﷺ ہے یہاں تک کہ اگر اطلاق مذکور کو تسلیم نہ کیجئے تو رسول اللہ ﷺ کی عظمت
اور رفعت کے سات حصوں میں سے کل ایک ہی باقی رہ جائے اور چھ حصے عظمت کم ہو جائے چنانچہ
انشاء اللہ قریب ہی یہ معاملہ ہوا چاہتا ہے خیر اصل مطلب یہ ہے جب یہ بات ثابت ہوئی کہ
سات آسمان ہیں اور وہ بھی اوپر نیچے کیف ما تفرق دائیں بائیں آگے پیچھے واقع نہیں اور پھر کہیں
پانچ پانچ سو برس کا فاصلہ نکلا اور اسی طرح زمینوں کا حال ہوا تو یہ بھی لفظی سمجھنا چاہئے کہ جیسے ساتوں
آسمانوں میں آبادی ہے اور پھر اوپر کے آسمان والے نیچے کے آسمان والوں پر عالم ایسی ہی ساتوں
زمینیں بھی آباد ہوں گی اور اوپر کی زمین والے نیچے کی زمین والوں پر عالم ہونگے دلیل حکومت اہل
سموات فوقانی اول تو یہ حدیث ترمذی کی ہے۔ قال الترمذی فی ابواب التفسیر فی تفسیر سورۃ
سبا ثنا نصر بن علی الجہضمی ثنا عبد الاعلیٰ ثنا معمر بن الزہری عن علی بن حسین عن ابن
جہش اس قال بنہا رسول اللہ ﷺ فی نفر من اصحابہ اذ رمی بحیثم فاستنار فقال
رسول اللہ ﷺ ما تسم لقول لئن لم یزل ہذا فی الجاہلیۃ اذ راہیہ وہ قالوا کنا نقول یہوت عظیم

اویولد عظیم فقال رسول اللہ ﷺ فانه لا یرمی بہ لموت احد ولا یحیوتہ ولكن ربنا
 تبارک اسمہ وتعالیٰ اذا قضی امر ابعث حملہ العرش ثم یبعث اهل السماء الذین یلوہم
 ثم الذین یلوہم حتی یصلح التبیح الی هذه السماء ثم سال اهل السماء
 السابعة اهل السماء السابعة ماذا قال ربکم قال فیخبرونہم
 ثم یتخبر اهل کل سماء حتی یصلح الخیر اصل السماء الذین و تختطف الشیاطین السبع
 فیرون فیقذفون الی اولیائہم فاجابوا علی وجہہم فہو حق و
 لکم یخبرون ویزیدون ہذا حدیث حسن صحیح۔ اس مضمون سے صاف ظاہر ہے
 کہ حکم خداوندی ملائکہ کی نسبت جو کچھ ہوتا ہے وہ اس ترتیب سے پہنچتا ہے سو یہ بات بعینہ ایسی ہے
 جیسے حکم بادشاہی جو کچھ ملازمان ماتحت کی نسبت ہوتا ہے ان سے اوپر کے ملازموں کی واسطے
 سے ان تک پہنچتا ہے۔ چنانچہ سب کو معلوم ہے اور نیز بمقتضائے حدیث دیگر بھی یہی ہے جو
 شامعہ العزیز صاحب قدس اللہ سرہ العزیز نے تفسیر عزیزی سورہ بقرہ میں بذیل تفسیر آیہ تم استوا
 الی السماء فمواضع سبع سموات۔ روایت کی ہے چنانچہ فرماتے ہیں وابن المنذر ابن عباس
 روایت کردہ است کہ سید السموات السماء الذی فیہ العرش وسید الارضین التی اتم
 علیہا اس حدیث سے ایک تو مماثلت زائدہ معلوم ہوئی یعنی جیسے وہاں اوپر کا آسمان اصل ہے
 کیونکہ عرش اس میں ہے یعنی اس سے متصل ہے یہاں اوپر کی زمین یعنی یہ زمین افضل ہو دوسری
 بدلات التزامی یہ ثابت ہوا کہ اوپر کے آسمان والے نیچے والوں پر حاکم ہوں کیونکہ فضیلت سموات
 ظاہر ہے کہ باعتبار فضیلت سکان سونوع واحد میں فضیلت اس بات کو مقتضی ہے کہ فرداں اکمل
 موصوف بالذات ہو کیونکہ موصوف بالذات کی طرف سے تو نوع واحد میں تفاوت افراد ممکن نہیں اسلئے
 کہ وہ ایک ہی ہے اور جہاں دو نظر آتے ہیں بایں نظر کہ نوع واحد میں تعدد ترکیب کو مقتضی ہوتا کہ اتحاد امر
 مشترک کی طرف راجع ہو اور تباہن امور متباہنہ کی طرف پہر انجام کار وحدت لازم آجاتی ہے اس
 صورت میں لاجرم یہ اختلاف و تفاوت معروض اور قابل کی طرف سے ہوگا کیونکہ حوادث میں جتنے
 اختلاف ہیں وہ انہیں دو کی طرف یا انکی مسمات کی طرف جیسے آلات و شرائط ہیں منسوب ہوتی ہیں لہذا
 انکی مقام زیادہ شرح سے معذور ہوں بل نہ ہم کیواسطے یہ مضامین معروض ہوئی ہیں انکو اتنا بھی کافی
 ہے الغرض یہ اختلاف و تفاوت معروضات کی جانب سے مگر بظاہر ہے کہ اس صورت میں فرداں اکمل
 وہو اسطی العروض ہوگا جو انہی معروضات کے حق میں موصوف بالذات ہوتا ہو اگرچہ کسی اور کی نسبت وہ بھی معروض

جیسے آئینہ وقت نور افشانی درود یوار اگر درود یوار کی نسبت واسطی فی العروض اور موصوف بالذات
ہے تو آفتاب کی نسبت خود معروض ہے سو ایسے ہی امور جو ثبوت عنہا میں سمجھے دوسرے حکم عد
افضلیت بالفرور اس بات کو مقتضی ہے کہ فضل ہو وہ باقیو نیر عالم ہو علاوہ بریں حسن انتظام خدا
جو ہر نوع میں نمایاں ہے اس بات کو مقتضی ہے کہ جیسے افراد کا سلسلہ نوع پر اور انواع کا سلسلہ
پر ختم ہوتا ہو اور اس وجہ سے جنس کے احکام و آثار انواع میں اور انواع کے احکام و آثار افراد میں جاری
ساری ہیں یہ استقلال جو ہر فرد ذوی العقول میں گو نہ نمایاں ہے اور اس وجہ سے وہ انتظام جو ان کے
ہو جانے اور ان کے اجتماع پر موقوف ہے باطل ہو جاتا ہے کسی ایک آدمی کے متعلق کر کے اسکو مستر
عظم قرار دیا جائے جس کے سامنے یہ استقلال فرادی فرادی والے مختلف نظرائیں سو ایسی تمام حکومتوں
بلکہ وجہ تکرار افراد کی غور سے کی جائے تو وہ عروض ہے کیونکہ اگر کلی کو معروضات کے ساتھ عروض نہ
تو یہ تعداد افراد ہرگز ظاہر نہ ہو اور اس صورت میں مناسب یوں ہے کہ موصوف بالذات
پر بشرطیکہ قابلیت حکومت و حکومت رکھتے ہوں عالم ہوتا کہ تبعوعیت باطنی در صورت تبعوعیت ظاہری
منجملہ وضع الہی فی محلہ بھی جائی پھر یہ فوقیت و تحتیت باوجود اتحاد نوعی حکم عدلی و حکمت اس کو
کہ جیسے فرد تنزل نوعی اور نوع تنزل جنسی ہوتا ہے اس طرح ارواح ملائکہ سافل تنزل ارواح ملائکہ
ہوں تو بہت مناسب ہوتا کہ یہ تکرار و فوقیت و تحتیت دونوں صحیح ہوں اسلئے کہ تنزل مرتبہ بھی مثل تکرار
عروض ممکن نہیں چنانچہ افراد کی تنزل نوعی ہونیسے اور انواع کے تنزل جنسی ہونیسے یہ بات ظاہر ہے کہ تکرار
و تکرار متلازم ہیں اور عروض پر موقوف اور عروض کا قصہ آپ سن ہی چکے ہیں کہ موصوف بالذات موصوف
بالعروض پر جیسے باعتبار ظہور و نفوذ احکام بمعنی آثار عالم ہوتا ہے ایسے ہی باعتبار حکومت بھی عالم
چاہئے اس صورت میں کیفیت حال یہ ہوگی کہ ارواح سافلہ جو مرتبہ تکرار میں پیدا ہوتی ہیں اور درجہ
نیچے ہیں ارواح صغیرہ و حقیرہ ہوں اور ارواح عالیہ جو درجہ میں عالی اور وحدت اور مبدء الخلق میں
عظیمہ اور کبیرہ ہوں عرض جب مجموعہ حصص کو لیجئے تو ایک روح عظمیٰ مثل رب النوع ہو اور بعد
حصے کر لیجئے تو روح صغیرہ پیدا ہو سو جب مرتبہ صغیر میں روحانیت ہے چنانچہ افراد کے ملائکہ
ظاہر ہے تو مرتبہ عظمت میں روحانیت کیونکہ ہوگی کیونکہ وصف ذاتی حالت اجتماع حصص میں
زیادہ قوی ہوتا ہے سو یہ اجتماع حصص اگر ہوتا ہے تو موصوف بالذات ہی میں ہوتا ہے معروض میں
کسی صحن میں پورا نور نہیں البتہ آفتاب میں سب حصہ فراہم ہیں اسلئے مراتب فوقانی میں ارواح
ہوگی اور مراتب تحتانی میں ارواح صغیرہ اور اس وجہ سے فوق و تحت خارجی و ظاہری بھی ہو جائے

تاکہ ظاہر و باطن میں اسباب و وجوہات نوعی و تکثر افرادی اور پھر فرق فوق و تحت باعتبار قانون
 عدل و حکمت اگر درست ہو سکتا ہے تو یوں ہو سکتا ہے جس طرح سے عرض کیا کہ ارواح عالیہ روح
 سافلہ کے لئے موصوف بالذات ہوں اور افضل ترین ملائکہ فلک ششم کوئی ایک مالک ہو جس کی روح منبع
 ارواح ملائکہ باقیہ فلک ششم بھی ہو اور منبع روح فرد افضل ترین ملائکہ فلک ششم بھی ہو کہ پھر اس کی روح
 مع ارواح باقیہ فلک ششم اور فرد اکمل ملائکہ فلک سیم علیٰ ہذا القیاس اور فرد اکمل ملائکہ فلک ششم کا ملائکہ
 باقیہ فلک ششم کے لئے بھی منبع ہونا اور فرد اکمل ملائکہ فلک ششم کے لئے بھی منبع ہونا اور پھر ان کا اوپر ہونا
 اور فقط تابع ہونا اور اس کا نیچے ہونا اور قبوع و منبع ملائکہ باقیہ فلک ششم بھی ہونا ایسا ہو جیسے آفتاب
 کا نسبت آئینہ واقع فی الصحن اور بہ نسبت دہوپ سقفت منبع ہونا ظاہر ہے کہ دہوپ اوپر ہے
 مگر چوں کہ منبع النور نہیں فقط تابع ہی ہے تبوع نہیں اور آئینہ منور باین نظر کہ درو دیوار کے حق میں منبع
 بھی ہو گیا ہے تو ان کے حق میں تبوع بھی ہے۔ مگر یہی صورت اس وقت باہم زمینوں کی بھی ہوگی کہ
 سناٹوں کی ساتوں آباد بھی ہونگی اور اوپر کے زمین کی فرد اکمل عنی محمد رسول صلی اللہ علیہ وسلم کی روح پاک
 جیسے ارواح انبیاء و مؤمنین کے لئے منبع ہوگی ایسے ہی فرد اکمل زمین ثانی کیلئے بھی منبع ہوگی اور اس کی
 روح پاک باقی اس زمین کے مکان کیلئے بھی منبع ہوگی اور فرد اکمل زمین سوم کیلئے بھی منبع ہوگی علیٰ ہذا القیاس
 نیچے کی زمین تک خیال کر لو اور اس تقریر سے یہ وہم بھی مرتفع ہو گیا کہ یہاں کا ہر سر فرد حاکم و قبوع ہو
 اور اراضی تحت کی افراد مقابلہ و متناظرہ اپنے اپنے نظائر کے تابع بلکہ فقط فرد اکمل کا قبوع ہونا اور
 ارض سافلہ کے فرد اکمل کا اس کی نسبت اول تابع ہونا اور اس کے سبب افراد باقیہ کا تابع ہونا سمجھا
 جاتا ہے مثال مطلوبہ تو اول آفتاب اور آئینہ کے حال پر غور کیجئے اوپر کی دہوپیں ان دہوپوں
 کی اصل نہیں ہو آئینہ صحن سے پیدا ہوئے ہیں دوسرے دیکھئے لائٹ تو لفٹنٹ پر مثلاً حاکم پر اس کی اردلی
 کے لوگ اس کی اردلی کے حاکم نہیں البتہ لائٹ بواسطہ لفٹنٹ ان پر بھی حاکم ہے جیسے آفتاب بواسطہ آئینہ
 نیچے کی دہوپوں کا بھی مخدوم تھا اس تقدیر پر نیچے کی زمین سے سلسلہ نبوت شروع ہوگا اور رسول
 اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے اوپر وہ سلسلہ ختم ہوگا جیسے یہاں کی نبوت کا سلسلہ بھی آپ ہی پر اختتام پاتا ہے
 اتنا فرق ہے کہ یہاں انبیاء باقیہ میں یا ہم نسبت حکومت و محکومی محض باشارہ عقلی نہیں نکال سکے
 اور نیچے کی زمین سے جو سلسلہ شروع ہوا ہے اس میں باشارہ عقلی ہم کہہ سکتے ہیں کہ دوسری زمین و
 تیسری زمین و الوہیہ حاکم ہیں اور تیسری زمین و الوہیہ جو تھی زمین و الوہیہ حاکم ہوا اس فرق
 کی تصحیح اگر شمال سے منظور ہے تو سنئے کہ ہم بادشاہ کو لائٹ پیر اور لائٹ کو لفٹنٹ پر حاکم تو فقط اتنی ہی

بات کے بہرہ سے کہہ سکتے ہیں کہ ہم کو ان مراتب کا باہم فوق و تحت ہونا معلوم ہو رہا ہے یا لفظ کا محکمہ اور عملہ میں یہ حکم برابر جاری نہیں کر سکتے غرض ایک سلسلہ نبوت فوق و تحت میں واقع ہو اور باعتبار فرق مراتب مکانی اسکے فرق مراتب کی طرف اشارہ کیا گیا ہے اور ایک سلسلہ نبوت ماضی و مستقبل میں واقع ہوا اور باعتبار فرق مراتب زمانی اسکا فرق مراتب کی طرف اطلاق کی گئی شرح اسکی یہ ہے کہ اہل فہم پر روشن ہے کہ زمانہ ایک حرکت ارادہ خداوندی ہو اور یہی وجہ ہے کہ محققین صوفیہ کرام علیہم السلام تجد و امثال کے قائل ہوئے کیوں کہ حرکت میں مقولہ حرکت کا ایک فرد ہر آن میں جدا حرکت کے عارض ہوتا ہے والہاں تکلفہ الاشارة۔ اور یہی وجہ ہے کہ زمانہ مقدار حرکت ہے کیوں کہ مقدار ہونیکے لئے مثال اور تجانس ضرور ہے خط کیلئے مقدار خط ہی ہو سکتا ہے اور سطح کیلئے مقدار سطح اور جسم کیلئے مقدار جسم یعنی وہ چیز جس سے کمی بیشی مساوات معلوم ہو وہ کہ جس سے کمی بیشی ہو وہی ہے کہ خط کو سطح سے نہیں ناپ سکتے اور اگر ناپ بھی لیتے ہیں تو اس کی ایک بعد سے ہوا قسم خط ہے ہوتا ہے غلے ہذا لقیاس اگر جسم کو سطح یا خط سے ناپیں تو اس کو بھی ایسا ہی سمجھو ہر حال زمانہ ایک امتداد و حرکت خداوندی ہے اگر اندیشہ تطویل نہوتا تو اشار اللہ اس بحث کو آشکاف کرو کہ ہذا تا پر کیا کیجے ذکر استطرادی بقدر ضرورت ہی زیبا ہے زیادہ نازیبا ہے تسیر اہل فہم نے یہ امید ہے کہ فقط اشارہ ہی ان کو کافی ہو مگر در صورتیکہ زمانہ کو حرکت کہا جاوے تو اسکے لئے کوئی مقصود بھی ہوگا جسکے آئے پر حرکت متنبی ہو جائے سو حرکت سلسلہ نبوت کے لئے نقطہ ذات محمدی متنبی ہو اور یہ نقطہ اساق زمانی اور اساق مکانی کیلئے ایسا ہے جیسے نقطہ اس زاویہ تاکہ اشارہ شناسان حقیقت کو یہ معلوم کہ آپ کی نبوت کون و مکان زمین و زمان کو شامل ہے رہا یہ شبہ کہ زمانہ تو بعد ختم نبوت بھی باقی ہے اگر حقیقت زمانہ حرکت مذکورہ ہو تو لازم آتا ہے کہ مقصود تک ابھی نہیں پہنچے اور رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے بعد بھی نبوت ہوگی کیونکہ مقصود و مطلوب نہیں جو نہ تھا حرکت مذکورہ ہوگا وہی افضل ہوگا سو یہ شبہ قائل اس کے نہیں کہ اہل فہم کو موجب تردد ہو مگر بانیہمہ دفع خلجان کیلئے یہ معرض ہے کہ ہر حادث زمانی کے لئے ایک عمر ہے کہ جس کی وجہ سے محققان صوفیہ کرام ہر حادث میں قائل تجد و امثال ہوئے کیونکہ زمانہ ایک حرکت ہے چنانچہ اس کا متحد و غیر قائل ذات ہونا بھی اسکے موند ہے اس صورت میں مساوات متحدہ ہیں اور حرکات متعددہ منجملہ حرکات سلسلہ نبوت بھی تھی سو بوجہ حصول مقصود عام ذات خود متحدہ حرکت تبدیل بسکوں ہوئی البتہ اور حرکتیں ابھی باقی ہیں اور زمانہ انہیں کی ضرورت کی ایک ہی وجہ ہے غرض باعتبار زمانہ اگر شرف ہے تو مستقبل میں ہے کہ وہ طرف مقصود ہے نیز کہ زمانہ مسلسل

فی حد ذاتہ اشرف ہے اور باعتبار مکان جانب فوقانی تاکہ فوقیت مراتب پر دلالت کرے باقی
 فرق کہ نبی آدم کا فر بھی ہوتے ہیں اور ملائکہ کا فر نہیں ہوتے یا ملائکہ تعداد میں زیادہ ہیں اور نبی آدم کم
 ہوا اس کا جواب یہ ہے کہ یہ فرق اطلاق مماثلت میں قاضی نہیں یہ جو راقم سطور نے عرض کیا تھا کہ وہ تبار
 جو مقتضا اختلاف ماہیت ارض و سما اور لوازم ماہیت ارض و سما یا مناسبات ماہیت ارض و سما میں
 ہو ملاحظہ کر کے بہر تامل دیکھنا چاہئے سو جیسے عظمت سموات اور صغر ارضین تشخصات و تعینات ارض و
 سما میں داخل ہے اور یہ اختلاف اس اختلاف مفہوم ہی میں آگیا ایسی ہی وجہ مناسبت اختلاف مقدار
 مکان بھی ضرور ہے بلکہ اس صورت میں اگر یہاں کے مکان کو وہاں کے مکان کے ساتھ ہی نسبت
 ہو جو یہاں کی مقدار کو وہاں کی مقدار کے ساتھ ہر زمین کو اپنے مقابل کے ساتھ ہو تو عجیب نہیں
 اور اس صورت میں ممکن ہے کہ ساتویں زمین میں باقیشتے ہوں اور وہ زمین اس زمین سے
 ایسی چھوٹی ہو جیسے ساتویں آسمان سے یہ آسمان چھوٹا ہے اور اگر سموات سب سے ابر ہیں تو زمینیں بھی
 سب برابر ہوں رہا فرق اسلام و کفر بنا اس فرق کی اختلاف لوازم ذاتی اور اختلاف مناسبات
 ذاتی پر ہے پر علم تناسب نہایت درجہ کا علم قاضی ہے علم کامل تناسب تو خدا ہی کو ہے سوا اس کے
 ایمان اور صدیقین کو جو حکام نبی آدم اور مصداق و من یوت الحکمۃ فقد اوتی خیرا کثیرا ہوتے ہیں
 کچھ ہو تو کہئے موافق آیت اعطی کل شیئ خلقہ اور نیز مقتضا اس حکم و عدل فحکم جس کا ہونا خدا کی ذات
 پاک میں مثل تو جید یقینی ہے یہ ضرور ہے کہ گنہوں کو انہیں کے مناسب برگ و بار اور کو
 اس کے مناسب انگوڑ کو اس کے بھور کو اس کے مناسب روح انسانی کو اس کے مناسب
 بدن اور روح حماری کو اس کے مناسب عطا ہو لیکن قبل مشاہدہ عطیات ہر نوع ایسا کوئی عقل
 سمجھ میں نہیں تاکہ یہ بتا دے کہ گنہوں کے ایسے ثنائ و برگ و بار ہونگے اور جو کے ایسے اور انسانی
 ایسا بدن ہوگا اور عمار کا ایسا عرض تناسب و مناسبت یقینی پر وجہ مناسبت و تناسب معلوم نہیں
 علم یقین عین یقین جسے کہ ہم اندھوں کو وہ دیدہ بصیرت عنایت ہو جس سے یہ فرق ایسا پایا
 ہو جائے جیسے اندھوں کو بعد میتا ہو جائے یہ بات معلوم ہو جاتی ہے کہ لال رزائی پسیر گوسٹا وہ
 پسیر رزائی پر لال گوسٹا چھپتی ہے سوا اس کے اور گوسٹا زیبا نہیں ہوگی بالکل جھپ چھپ کو خدا نے
 کسی پسیر کیسا تھ جوڑ دیا ہے یا مقابل میں رکھا خالی کسی تناسب نہیں جتنا بات معلوم ہو گئی تو اب
 سے کہ کثیر نسبت بہ نسبت چپ ہی معلوم ہو سکتی ہے بڑے چیزوں کا پہلے تناسب معلوم ہوا اور دو
 چیزوں کا بعد از لال کو ہمارے ساتھ وہ نسبت ہو کہ جو ہر کوئی دیکھتا ہے ہر کوئی کہ اس بہ نسبت کا یقین

بطور یقین یا حق یقین جب ہی متصور ہے کہ دو اور چار کا تناصف بھی معلوم ہو اور ہزار و ہزار کا
تناصف بھی معلوم ہو الغرض تشبیہ نسبت نسبت و وحدت نوع نسبت کو مقتضی ہے اور علم تشبیہ مذکور
علم نوع مذکور کو اور ظاہر ہے کہ وہ مماثلت جو لفظ مشابہت سے بین السموات والارضین مفہوم ہو تشبیہ
نسبت جس کو تشبیہ مرکب کہے تشبیہ مفرد نہیں ورنہ زمین آسمان سے کیا سنا نسبت اور کیا مشابہت اور
اگر سو ہی کوئی سنا نسبت اور ظاہر ہے کہ کوئی نہیں تو ہمیں کیا آیت اللہ الذی خلق سبع سموات ومن الارض
شکل میں یا یقین تشبیہ نسبت ہے اس لئے کہ کم سے کم اگر نفس عدد میں مماثلت ہوگی تب یہ معنی ہونے لگے
اس مجموعہ کے اجزاء کو باعتبار کم مفصل اس مجموعہ سے وہ نسبت ہے جو اس مجموعہ کے اجزاء کو اس
مجموعہ کے اجزاء سے اور اہل فہم جانتے ہیں کہ یہ تاویل نہیں کہ دو صیغہ کا دو تشبیہ مفرد کو مرکب بنا دینا
بلکہ یوں کہے کہ تاویل مفرد بناتے ہیں وجہ اس کی یہ ہے کہ جلد بتا دیں مفرد ہو سکتا ہے پر مفرد میں تاویل
جلد ممکن نہیں سو کیوں نہیں وجہ اس کی یہ ہے کہ کثیر حقیقی کو تو بوسیلہ ہدیت اجتماعی واحد بنا سکتے ہیں
پر واحد حقیقی کو کسی طرح کثیر حقیقی نہیں بنا سکتے سو یہاں دیکھ لیجئے کہ کیا ہے واحد حقیقی ہے یا کثیر حقیقی نہ
عدد میں وحدت ہے نہ تعدد میں اور اعتبار ہدیت اجتماعی وحدت ہو بھی تو وہ مقصود بالذات بالارادہ
نہیں البتہ عنوان تشبیہ اور عنوان تشبیہ کہے ورنہ اول تو من الارض مثلین نفراتے سبع اصنین فراتے صیر
لفظ کم ہو جاتے معنی واضح ہو جاتے کہنا یہ سی ہر حال صراحت میں زیادہ وضاحت ہوتی ہو باقی اس نقطہ میں
کوئی اور خوبی زیادہ نہیں مبالغہ فی عدد و اس متصور نہیں ہو یوں ہی کہے کہ الکنایۃ ابلغ من الصراحتہ
سوار مماثلت فی العدد کہے تو کلام از قبیل لہجہ فی بطن الشعاع ہو جائے ذات وصفات کی بحث نہ کر
کہ الفاظ مستعملہ میں سے سو اس لفظ کے اور معنی مقصود میں کام نہ لے ہاں اگر مساوات فی القایہ
ہو تو البتہ یہ محل اس لفظ کے لئے بہت عمدہ تھا و دوسری تشبیہ نسبت اور علاوہ اس کا اور نسبتیں
اور مماثلتیں ہونہ کور ہو چکیں اس طرح سے ہرگز برابر است نہ آئیں بالجملہ یہاں تشبیہ نسبت مقصود بالذات
ہے اور ظاہر ہے کہ تشبیہ نسبت میں مشابہت اور سنا نسبت طریق علاوہ نسبت مذکور ہرگز ضرور نہیں
بلکہ ممکن ہے کہ تعایتہ درجہ کا یوں جمید ہو ہی و یہ ہے کہ خدا تعالیٰ اپنی ان نسبتوں کو جو مخلوق کو سنانہ
حاصل ہیں ان نسبتوں کے ساتھ تشبیہ و تمایز جو مخلوق کو مخلوق کے ساتھ ہوتی ہے مشابہت فرماتے ہیں
فمنکم مثلاً من انفسکم بل کم مماثلت ایما نکم من شرکاء یجوز انکم قائم فریہ ہو اور تمنا فہم کما یفہمکم
انفسکم یا فرماتے ہیں اللہ نور السموات والارض مثل نورہ کست کوۃ فیہا مصباح والمصباح فی نہج
الزجاجة کا ہا کو کب درسی یو قد من شجرة مبارکۃ نہ یوتیہ لا شرفیہ ولا غریہ لکاو زیتہا لفتی و لو

نفسہ ناز و نور علی نور علی ہذا القیاس اور بہت جانشینیہ نسبت مراد ہے تشبیہ سفر و نہیں اور اس صورت میں ہرگز نہ کسی طرح کا تجزیہ نہ کسی طرح کی تاویل بلکہ جیسے دو دو پیوں کو چار روپیوں کے ساتھ وہ نسبت ہے جو دو پہاڑوں کو چار پہاڑوں کے ساتھ یا ہزار جوتوں کو دو ہزار جوتوں کے ساتھ یا لوہار کے سلسلہ کو اپنے مقابل کے سلسلہ کیساتھ یا مچھوڑات اعداد مرتبہ من الواحد الی غیر النہایہ کو اعداد مرتبہ کیساتھ اور اس تشبیہ میں وجودیکہ طرفین کو نسبتیں میں کچھ مناسبت ہی نہیں ہرگز کچھ مجازہ نہیں بلکہ تشبیہ اپنی معنی حقیقی پر ہر ایسی ہی طرح کئی اللہ الذی بیخوال فرمائے اس صورت میں سکتا ہے کہ ترکیبات روحانی اور جسمانی بنی آدم اور حیوانات ارضی وغیرہ کو ترکیبات روحانی و جسمانی ملائکہ افلاک کے ساتھ وہی نسبت ہو جو زمین کو فلک کے ساتھ اور یہ فرق کفر و اسلام نیز مکی ترکیب مختلفہ سے پیدا ہوا ہو توضیح کی ضرورت ہو تو دیکھئے جیسے اجسام بنی آدم میں ترکیب عناصر ہے اور اس ترکیب کو جوہر مشاہد رطوبت پیوست حرارت برودت خواص اربعہ عناصر اربعہ دریافت کیا ہے کیونکہ خاصہ کا وجود اپنے ملزوم اور مخصوص کے وجود پر دلالت کرتا ہے ایسے ہی اوسیلہ خاص اربعہ یوں سمجھ میں آتا ہے کہ روک بنی آدم میں بھی چار عناصر ترکیب دی ہے وہ خواص اربعہ کیا ہیں ایک تو مضمون شکر و تقویٰ و اہت سب میں مشہور ہے دوسرا مضمون خواہش تیسرا مضمون تاثر اور انفعال بھی قلیل کثیر سب میں جو استقلال علی ہذا القیاس غصہ اور تنگ حرکتی اور نرمی اور سب میں نظر آتی ہے علی ہذا القیاس مضمون عصبیاں و انقیاد و نیال و خطا بھی سب میں موجود ہے یہ بارہ چیزیں جو مذکور ہوئیں ان میں جن چار کو لو آتش و باد و آب و خاک کے ساتھ ایک مناسبت ہو اہل فہم خود سمجھ لیں گے بایں ہمہ جیسے اختلاف مقادیر عناصر سے فرق حرارت و برودت و رطوبت و پیوست امزجہ بنی آدم پیدا ہوتا ہے ایسے ہی فرق مقادیر ملزومات خواص مذکورہ سے امزجہ روحانی میں عجیب عجیب ترکیبیں ظاہر ہوتی ہیں جن میں سے ایک مزاج کفر یا اسلام بھی ہے مگر باوجود مناسبت مذکورہ جو عناصر جسمانی اور عناصر روحانی میں مذکورہ ہوئی ترکیبے حالی ہیں تو کفر و اسلام حاصل ہوتا ہے پر ترکیب جسمانی میں حاصل نہیں ہوتا سو اس طرح اگر متناسب ہیں ملائکہ و بنی آدم مخلوق ہے اور یہاں فرق کفر و اسلام نمایاں ہو و ہاں نہ تو کون سی ایسی محال یا دشوار بات جس کی وجہ سے اطلاق مماثلت سما وارض میں متساہل ہو جائے یا کچھ مماثلت بین السما و الارض صحیح الوجہ ہے اور یہ فرق امزجہ ملائکہ رحمت و ملائکہ عذاب ملائکہ حنن و ملائکہ دوزخ و ملائکہ تعذیب نفخ ارواح و ملائکہ تعذیب قبض ارواح اس سب کی صحیح کے لئے کافی ہے واللہ اعلم بحقیقۃ الحال جب ان اوہام کی مدافعت و فراغت پائی تو متناسب یوں ہے کہ ہر اصل مطلب کی طرف رجوع

کہے ناظرین اور اوراق جب یہ بات سمجھ گئے ہیں کہ تشبیہ متغیرین آیت اللہ الذی خلق سبع سموات
 ومن الارض مثلہن تشبیہ نسبت سے تشبیہ مفرد نہیں جو تساوی مقادیر اجرام و مافیہا لازم ہے
 تو یہ بات بھی سمجھ میں آگئی ہوگی کہ اگر بطور تشبیہ یوں کہا جائے کہ فرد اکمل فلک ششم کو افراد باقیہ فلک
 مذکور کے ساتھ وہ نسبت ہے جو فرد اکمل فلک ششم کو اس کے افراد باقیہ کے ساتھ با افراد اکمل زمین
 ہذا یعنی خاتم النبیین صلی اللہ علیہ وسلم کو فرد اکمل زمین دوم سے اسی طرح تشبیہ دیں اور مراد یہ ہو کہ آپ کے حضرت
 آدم حضرت نوح حضرت ابراہیم حضرت موسیٰ حضرت عیسیٰ علیہم السلام کے ساتھ مثلاً وہ نسبت ہے
 جو فرد اکمل زمین دوم کو حضرت آدم وغیرہم علیہم السلام کے مقابل کے افراد زمین دوم کے ساتھ اور
 اسی طرح اور افلاک اور راضی باقیہ میں سمجھ لو تو مجھان نبوی جو ہم خدا داد بھی رکھتے ہیں متماثل تو کیا
 ہونگے برضا و رغبت اس مضمون کو قبول کریں گے کیوں کہ قطع نظر اشارہ حسن انتظام خداوندی
 اور دلالت آیت اللہ الذی خلق سبع سموات ۱ آخر اس صورت میں عظمت شان نبوی صلی اللہ علیہ
 وسلم کس قدر ہے اگر ہفت زمین کو بطور مذکور بہ ترکیب فوق و تحت نہ مانے تو یہ عظمت شان محمدی نسبت
 اس قدر عظمت کے جو در صورت تسلیم اراضی ہفت یگانہ بطور مذکور لازم آتی تھی چھ گنی کم ہو جائیگی
 ظاہر ہے کہ بادشاہ ہفت قلم کو اگر کوئی نادان فقط اسی قلم کا بادشاہ سمجھے جس میں وہ رونق اور
 تویوں کہو اس کی عظمت کے چھ حصے گھٹا دیے فقط ایک ہی پر قناعت کی غرض خاتم ہونا ایک امر
 اضافی ہے بے مضاف الیہ متحقق نہیں ہو سکتا سو جس کے مضاف الیہ ہوں گے اس قدر عظمت
 کو افزائش ہوگی جیسے بادشاہت ایک امراضی ہے محکوموں اور رعیت کی افزائش پر ایسی ترقی و
 عظمت موقوف ہے مگر ہاں کوئی نادان آج کل کے نوابوں کو دیکھ کر دھوکا کھائے اور کہے کہ جسے آج
 کل کے نواب کے ملک و تاب ہیں ایسے ہیں حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی خاتیت اور انبیاء کی محتاج نہیں جو اس کی
 ترقی اور افزائش کے لئے نبیوں کی تشریح ضرورت ہو یا جملہ کوئی نادان یا کوئی مست فتنہ ایسی
 باتوں کی تسلیم میں متامل ہو تو اہل فہم و اہل محبت کو تو متامل نہیں ہو سکتا ہاں بوجہ عدم ثبوت قطعی
 نہ کسی کو تکلیف عقیدہ دے سکتے ہیں نہ کسی کو بوجہ انکار کافر کہہ سکتے ہیں کیوں کہ اس قسم کے استیلاط
 امت کے حق میں مفید نہیں ہو سکتے احتسعال خطا باقی رہتا ہے البتہ تصریحات فیطعی الثبوت
 تو بہر تکلیف مذکور اور تفسیر مسطور دونوں بجا تو یہاں ایسی تصریحات درجہ قطعیث کو نہیں ہو سکتی کلام اللہ
 میں ایسی تصریح ہے نہ کسی حدیث متواتر میں البتہ حضرت عبداللہ بن عباس کے لئے ایک امر متداول
 ہے جو درجہ تو اتر تک نہیں پہنچا نہ اس کے مضمون پر ایمان نہ تھا نہ اس کے کلمات اعتقاد اور تفسیر

سنگدان تو نہایت نہیں پر ایسے آثار کا انکار خصوصاً جب کہ اشارہ کلام ربانی بھی اسی طرف ہو
 خالی اتہاد سے ایسی باتوں کا منکر پورا اہل سنت و جماعت تو نہیں کہیں کہ آئمہ حدیث و اسکی تصحیح
 کی ہے اور جس کے اس کو شاذ کہنا ہے جیسے امام بیہقی تو انہوں نے صحیح کہہ کے شاذ کہا ہے اور
 اس طرح ہی شاذ کہنا مطاعین حدیث میں سے نہیں سمجھا جاتا کہا قال السید الشریف فی رسالہ فی اصول
 الحدیث قال شافعی الشاذ بارواہ الثقة مخالفاً لما رواہ الناس قال ابن الصلاح فیہ تفصیل فما
 مخالف مفرودہ و اعطى فتاؤ و مردود و ان لم یخالف و ہو عدل ضابطہ صحیح و ان رواہ غیر
 ضابطہ لکن لا یبعد عن درجۃ الضابطہ محسن و ان بعد منکر اس کے صاف ظاہر ہے کہ شاذ کے دو معنی ہیں
 ایک تو یہ کہ روایت ثقہ مخالف روایت ثقات ہو دوسرے یہ کہ اس کا راوی فقط ایک ہی ثقہ ہو سو
 بایں معنی اخیر محلہ اقسام صحیح ہے نہ ضعیف چنانچہ شیخ عبدالحق دہلوی فرماتے ہیں قال الشیخ عبدالحق
 الحدیث الدہلوی فی رسالہ اصول الحدیث التي طبعها مولانا عسکری فی اول مشکوٰۃ الموطوۃ
 بعض الناس یفسرون الشاذ بالمفرود الراوی من غیر اعتبار مخالفۃ الثقات کما سبق و یقولون صحیح شاذ و
 صحیح غیر شاذ فالشاذ و بہذا المعنی ایضاً لا ینافی الصوۃ کالغریبۃ والذی ینکر فی مقام الطعن ہو مخالف
 الثقات ایتھے یہ عبارت بعینہ وہی کہتی ہو جو میں عرض کیا سو نقطہ شاذ ہو کو بیصاحب دہو گانہ کہائیں
 اور یہ کہ کہیں کہ جب اثر مذکور شاذ ہو تو صحیح کیوں کر ہو سکتا ہے وہ شاذ و ذوق قاصر صحت ہے
 بمعنی مخالف ثقات ہے چنانچہ سید الفیث ذی رسالہ مذکور میں تعریف صحیح میں یہ فرماتے ہیں۔
 ہو ما یصل سندہ یقل العدل الضابط عن مثله و سلم عن شذوذ و علتہ و لغتہ بالتفصل ما لم یکن مقطوعاً
 بای و جہ کائن و بالعدل من لم یکن مستور العداۃ و لا مجرداً و بالضابط من یكون حافظاً بیقظاً و بالشذوذ
 ما یرویہ الثقات مخالفاً لما یرویہ الناس و بالعلتہ ما فیہ اسباب خفیۃ کما مضی قادمۃ اس تقریر سے اہل علم
 پر روشن ہو گیا ہو گا کہ شاذ بمعنی مخالف ثقات مراد نہیں کہیں کہ شاذ و ذبیعہ مخالف ثقات صحت کیلئے
 مفرود ہو حدیث یا نہی شاذ ہو صحیح نہیں ہو سکتی یا نہیہ مخالف عدم مخالفت کا عقدہ ہی تقریر گذشتہ
 کھل گیا اگر اثر حضرت عبد اللہ بن عباسؓ مخالف تھا تو جملہ خاتم النبیین کے مخالف تھا یا ان احادیث
 معارض صحابہ میں اور پیغمبرؐ خاتم النبیین میں جو بعد مطالعہ تقریر گذشتہ اہل فہم کو تو انشاء اللہ کچھ
 تر و در و سب کا کہ اثر مذکور مؤید و مثبت معنی خاتم النبیین کے مخالف بن کر اثر مذکور کا غلط ہونا الذبہ ثبوت خاتمیت
 میں بہت قافیہ ہے اور کیوں نہ ہو در صورت انکار اثر معلوم خاتمیت کے سنات حصوں میں سے ایک ہی جملہ
 بانی رہنما صاحب میں صورت میں مدعیان محبت نبوی سے ہم کو یہ توقع ہے کہ جیسا اسل شکار انکار کر دیتے

اب اتنا ہی اقرار کریں بلکہ اُس سے بھی بڑا انکار میں تو تکذیب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کا کلمہ ہے۔ تو اقرار میں تو کچھ اندیشہ ہی نہیں بلکہ سات زمینوں کی جگہ اگر لاکھ دو لاکھ اوپر نیچے اس طرح اور زمینیں ہیں تو میں ذمہ کش ہوں کہ انکار سے زیادہ اس اقرار میں کچھ وقعت نہ ہوگی نہ کسی آیت کا تعارض نہ کسی حدیث سے معارضہ رہا۔ اثر معلوم اس میں سات سے زیادہ کی نفی نہیں موجب انکار اثر مذکور ہے۔ باوجود صحیح ائمہ حدیث یہ جرات ہے تو اقرار اراضی زائدہ از سبع میں تو کچھ ڈر ہی نہیں علاوہ میں بر تقدیر خاتمت زمانی انکار اثر مذکور میں قدر نبوی ﷺ کچھ افزائش نہیں ظاہر ہے کہ اگر ایک شہر آباد ہو اور اس کا ایک شخص حاکم ہو یا سب میں افضل تو بعد اس کے کہ اس شہر کی برابر دوسرا ویسا ہی شہر آباد کیا جائے اور اس میں ہی ایسا ہی ایک حاکم ہو سب میں افضل تو اس شہر کی آبادی اور اس کے حاکم کی حکومت یا اس کے فرد افضل کی افضلیت سے حاکم یا افضل شہر اول کی حکومت یا افضلیت میں کچھ کمی نہ آجائیگی اور اگر در صورت تسلیم اور چھ زمینوں کے وہاں کے آدم و نوح وغیرہم علیہم السلام یہاں کے آدم و نوح علیہم السلام وغیرہم سے زمانہ سابق میں ہوں تو باوجود مماثلت کی بھی آپ کی خاتمت زمانے سے انکار نہ ہو سکے گا جو وہاں کے محمد ﷺ کے مساوات میں کچھ حجت کیجے ہاں اگر خاتمت بمعنی اقصاف ذاتی تو صفت نبوت کیجے جیسا اس محمد ان کے عرض کیا ہے تو پھر سوار رسول اللہ ﷺ اور کسی کو افراد مقصود یا خلق میں سے مماثل نبوی ﷺ نہیں کہہ سکتے بلکہ اس صورت میں فقط انبیاء کی افراد خارجی ہی پر کی افضلیت ثابت نہ ہوگی افراد مقدرہ پر بھی آپ کی افضلیت ثابت ہو جائیگی بلکہ اگر بالفرض بعد زمانہ نبوی ﷺ کوئی نبی پیدا ہو تو پھر بھی خاتمت محمدی میں کچھ فرق نہ آئے گا چہ جائے کہ آپ کے معاصر کسی اور زمین میں یا فرض کیجے اسی زمین میں کوئی اور نبی تجویز کیا جائے گا۔ ثبوت اثر مذکور دو ثابت خاتمت ہے معارض و مخالف خاتم النبیین نہیں جو یوں کہنا جائیگا یہ اثر شاذ بمعنی مخالف روایت ثقات ہے اور اس سے یہ بھی واضح ہو گیا ہوگا کہ حسب مجموعہ مسائل اثر اس اثر میں کوئی علت عامضہ بھی نہیں جو اسی راہ سے انکار صحت کیجے کیونکہ اول تو امام بیہقی کا اس اثر کی نسبت صحیح کھنا ہی اس بات کی دلیل ہے کہ اس میں کوئی علت عامضہ نہیں۔ قاعدہ فی الصحتہ نہیں دوسرے شذوذ تھا تو یہی تھا کہ مخالف جملہ خاتم النبیین ہے اور علت بھی تب بھی تھی اگر اور کوئی آیت یا حدیث ایسی ہی ہوتی جس سے سات کے کم زیادہ زمینوں کا ہونا یا انبیاء کا کم و بیش ہونا یا نہ ہونا ثابت ہوتا تو کہہ سکتے تھے کہ وہ شذوذ ہے مگر کلمہ

کہ کسی نے ایسی آیت وحدیث سن لی نہ دعویٰ کی پیش کی علیٰ ہذا القیاس مضمون علت قادمہ کو خیال
 فرمائے آج تک سوا مخالفت مضمون مذکور کسی نے کوئی وجہ قاضی فی الاثر المذکور پیش
 نہیں کی اور فقط احتسالی دلیل اس باب میں کافی نہیں ورنہ بخاری و مسلم کی حدیثیں بھی اس
 حساب سے شاذ و معطل ہو جائیں گی اور نیز یہ بھی واضح ہو گیا ہو گا کہ یہ تاویل کہ یہ اثر اسراہیلیات
 سے ماخوذ ہے یا انبیاء اراضی ماتحت سے مبلغان احکام مراد ہیں ہرگز قابل اتقا نہیں
 وجہ اس کی یہ ہے کہ باعث تاویلات مذکورہ فقط یہی مخالفت خاتمت تھی جب مخالفت ہی نہیں
 تو ایسی تاویلیں کیوں کیجے جن کو مدلول معنی مطابقتی سے کچھ علاقہ ہی نہیں باقی رہی یہ بات
 کہ بڑوں کی تاویل کو نہ مانئے تو ان کی تحمیر لغو بالبدلہ لازم آئے گی یہ انہیں لوگوں کے خیال
 میں آسکتی ہے جو بڑوں کی بات فقط ازراہ بے ادبی نہیں مانا کرتے ایسے لوگ اگر ایسا
 سمجھیں تو بجائے المر لقیس علی نفسہ اپنا یہ وتیرہ نہیں نقصان شان اور چیز ہے اور خطا
 و تسمیاء اور چیز اگر بوجہ کم اتقائی بڑوں کا فہم کسی مضمون تک نہ پہنچا تو ان کی شان میں کیا
 نقصان آگیا اور کسی عقل نادان نے کوئی ٹھکانے کی بات کھدی تو کیا اتنی بات سے وہ عظیم
 اثنان ہو گیا **۵** گاہ باشد کہ کو دکاں ناداں بد بخل بر ہدف زند تیرے ہاں بعد
 وضوح حق اگر فقط اس وجہ سے کہ یہ بات میں نے کہی اور وہ اگلے کہے گئے تھے میری نہ مانیں
 اور وہ پرانی بات گائے جائیں تو قطع نظر اس کے کہ قانون محبت نبوی صلی اللہ علیہ وسلم
 نے یہ بات بہت بعید ہے ویسے بھی اپنی عقل و فہم کی خوبی پر گواہی دیتی ہے پہر یا نہ یہ اثر اگرچہ
 بظاہر موقوف ہے مگر بالمعنی مرفوع ہے اس لئے کہ صحابی کا بطور جزم ان امور کا بیان کرنا جنہیں
 عقل کو دخل نہواہل حدیث کے نزدیک مرفوع ہوتا ہے وجہ اس کی یہ ہے کہ صحابہ سب کے
 سب عدول اور ہر عدول بھی اول درجہ کے تقویٰ میں ایسے پکے کہ اور کسی سے ان کی پس
 نہیں ہو سکتی پہر یہ کتب ہو سکتا ہے کہ عدا جھوٹ بولیں اور وہ بھی دین کے مقدمہ میں ہاں بطور
 احتمال جیسا کہ استنباط میں ہوا کرتا ہے ایسی باتوں میں جن میں عقل کو دخل غلت ہے دخل دیدار
 ان سے ممکن ہے بلکہ واقع اور ان سے کیا تمام آکا بر سے یہ بات منقول ہے مگر اثر مذکور کا بطور
 جزم ہونا اور مضمون مذکور کا عقلیات میں سے نہ ہونا ظاہر و باہر ہے سو جب اثر مذکور مرفوع ہوا
 اور سند اس کی صحیح آیت مذکور اس کی موید محبت نبوی صلی اللہ علیہ وسلم اس کی طرف قابل
 سبب انتظام جو ہر نوع میں شہور ہے اس پر شاہد عظمت قدرت اس پر دال تسبیح بھی لکھا گیا ہے

تو بجز اس کے کیا کھا جائے کہ امثال روافض و خوارج و اہل اعتزال ایسی باتیں کیا کرتے ہیں
ان فرقوں نے بھی بوجہ قصور فہم آیات دالہ رویت کو نقد پر و خلق افعال میں تاویل کی اور
احادیث مصرعہ مضامین مذکورہ کو تسلیم نہ کیا بلکہ تکذیب سے پیش آئے سو جیسے آیات مذکورہ
کی تاویلوں اور احادیث مذکورہ کی تکذیبوں کے باعث اہل حق نے ان کو دائرہ اہل سنت و
جماعت سے خارج سمجھا ایسے ہی منکر اثر مذکور کو بھی سمجھنا چاہئے آنا فرق ہو کہ احادیث رویت
وغیرہ اثر مذکور سے صحت میں اقویٰ تھیں اور آیات مذکورہ دلالت مذکورہ میں تہ التہ الذی خلق
سبع سموات سے جو اطلاق مماثلت پر دلالت کرتی ہے زیادہ اس لئے وہ بڑے بدعتی ہوں گے یہ
چھوٹے مگر ہرچہ باد ابادی ہو ناد و لون کا معلوم خاص کر جیت دیکھا جائے کہ اگر آیات رویت کی
دلالت آیت کی دلالت سے زیادہ واضح اور احادیث رویت وغیرہ کی صحت اثر مذکور کی صحت سے زیادہ
قویٰ تو کیا ہوا جیسے یہ فرق اس طرف سے ہمراحت خیالات عقلی میں قصہ الثابہ یعنی رویت وغیرہ کو تسلیم
کرنے سے بظاہر قویٰ قویٰ دلائل مانع ہیں اور زمین میں دم و نوح وغیرہ ہم علیہم السلام کو تسلیم کرنے سے کوئی دلیل
مانع نہیں باقی خیالات اہل ہدایت اگر مزاحم تصدیق اصل ارضی ہفت گانہ ہے چہ جائیکہ وجود
انبیاء مذکورین تو اول تو اس باب میں ہرگز مذکور ہی نہیں بلکہ آیت مذکورہ اس باب میں قریب
نص کے ہے دوسری وہ حدیث جو بروایت ابی ہریرہ و حوالہ شکوۃ بلفظہ او پر منقول ہو چکی اسکی
معا ضد او ہر خیالات اہل ہدایت ظنی خود اہل ہدایت اس کے ظنی ہونیکے قابل اور ان کی دلائل
کافی ہونا ظاہر ہو اگر کسی وہی کو یہ وہم دامن گیر بھی ہو کہ اس صورت میں افلاک باہم متصل نہ
ہیں گے مرکز زمین مرکز عالم پر منطبق نہ رہے گا تو اس کو اتنا کہہ دینا چاہئے کہ وہ خیالات جو ہر اذکر
صحیح ہو سکتے ہیں انہیں احتمالات پر جو مذکور ہوئے موقوف نہ ہوں معارض قول خبر
صادق نہیں ہو سکتے اگر اطمینان منظور ہے تو دیکھ لیجئے بطریق موسیٰ کیا کہتے ہیں اور قیام غوری
کیا یونانی کیا کہتے ہیں اور انگریز کیا بایں ہر بھاب ظلوع و غروب و خسوف اور
کسوف و صیف و شتا وغیرہ سب برابر صحیح جب باہم اہل ہدایت ہی میں یہ اختلاف ہے اور مقتصد
برابر جاہل تو ہر ان خیالات کے بہرہ سے انکار اقوال خبر صادق کرنا نہایت نازیبا ہے
اہل ہدایت مجسمہ جو شمس و قمر وغیرہ کو متحرک مانتے ہیں اور زمین کو ساکن اور ضرورت صحیح حساب
حرکات اکثر افلاک میں خارج المرکز مانتے ہیں اور جو برعکس کہتے ہیں وہ زمین کے مدار کو
بیضوی کہتے ہیں سو اگر باعتبار شمس و قمر صادق زمین کو خارج المرکز کہہ لیا تو کیا گناہ ہو

اس طرف خارج المرکز نہائے اور اس طرف خروج مرکز مان لیجئے تو بعد ضم بعض مقدمات بھی
صحیح حساب مذکور ممکن ہے اتنا فرق ہے کہ کسی نے یونہی لکل کے تیر مارے کسی نے دیکھنے والوں
کی زبانی کھا خیر یہ بات دور جا پڑی اور مذکور کے الفاظ اس کے قریب قریب ہیں کل ارض آدم
کا دم و نوح کنو حکم و ابرہیم کا برہیم و عیسیٰ کیسا گم و نبی کنیکم۔ جملہ اخیر سے صاف روشن ہے
کہ تشبیہ فی التسمیہ مراد نہیں تشبیہ فی المرتبہ مراد ہے سو آدم کا دم ابراہیم کیلئے تشبیہ دینی ایسی
ہے جیسے عزری میں کہا کرتے ہیں لکل فرعون موسیٰ یا اردو میں کہتے ہیں فلانے کا باوا آدم ہی نہ لا
ہے غرض جیسے یہاں نام مذکور ہے اور غرض مرتبہ و مقام اسی سے ہے ایسے ہی اثر مذکور ہیں بھی
خیال فرمائیے کہ تشبیہ فی المرتبہ یعنی فی النسبہ مراد ہے فقط تشبیہ التسمیہ مراد نہیں ہاں کمال
مماثلت اس بات کو مقتضی ہے کہ وہاں بھی یہی نام ہوں اور شاید یہی وجہ ہے کہ نام
کو ذکر کیا غرض جملہ اخیرہ میں تشبیہ فی النبوة دے کر اور پہلے جملوں میں سمار کا ذکر کر کے شاید اس
جانب اشارہ کیا ہو کہ جیسے مقامات افراد ارضی سافلہ میں مقامات افراد ارضی علیہ میں آتے
ہی تو اتفاق فی الاسم بھی ہے جب تمام ان مضامین سے فراغت حاصل ہوئی اور بحمد اللہ تمام شکوک
اور اوہام کا استیصال کی ہو گیا تو لازم یوں ہے کہ توضیح تشبیہ نبی کنیکم ایسی طرح کیجئے جس سے
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کی فضیلت اور ارضی سافلہ کے خواتم کی آپ کے ساتھ شباہت دونوں
معا ایسی طرح ثابت ہو جائیں کہ ہر کوئی حالت مستطرہ باقی نہ رہے اور تیزیہ اشکال بھی
مرتفع ہو جائے کہ مماثلت فی النسبہ کا آیہ اللہ الذی میں مراد ہونا تو مسلم وجوہ مذکورہ بالا
اس بات کے اثبات کیلئے کافی پراثر ہیں اس تشبیہ کو جو اول سے آخر تک موجود ہے تشبیہ فی النسبہ
کہنا بظاہر مخالف ظاہر ہے یہاں تو تشبیہ مفرد کہئے تو بجائے تشبیہ فی النسبہ کہیں گے تو وہی
تشبیہ مرکب لازم آئیگی بالجملہ غرض تو توضیح مشار الیہا وضع شدہ سطور کا یہ مجھداں اور بھی کچھ
قطرات ہی پر اہل فہم و انصاف ہی توجہ و اقرار حق کا تو استہکار ہوئے نبوت وہ کمال ہی جو مثل جمال
امور کثیرہ پر موقوف ہے حدیث الروایا جز من ستمہ و اربعین جز من النبوة سب ہی کو یاد ہوگی
بخاری وغیرہ صحیح میں موجود ہے دیکھئے اس حدیث سے صاف ثابت ہو کہ کمال نبوت کوئی
المربط نہیں سو جیسے جمال جملہ اعضاء ضروریہ کے مجتمع ہو جانے سے حاصل ہوتا ہے ایسے ہی کمال
نبوت بھی تمام کمالات ضروریہ کے اجتماع سے حاصل ہوتا ہے مگر جیسے تناسب جمال کا
کوئی ایک قاعدہ نہیں جس میں ایک جدا ہی تناسب علیٰ هذا القیاس تناسب کمالات

نبوت بھی ایک انداز پر نہیں ہوتا کھیں کوئی تناسب ہوتا ہے کہیں کوئی سودا اگر دو نمبروں کے کمالات میں ایک ہی تناسب ہو تو ایک کی نبوت دوسرے کی نبوت کے مماثل ہوگی نہیں تو نہیں مگر جیسے اہل عالم میں دو جمال ایک تناسب کے نظر نہیں آتے اگرچہ فی حد ذاتہ ممکن ہو ایسے ہی دو کمال نبوت بھی ایک تناسب کے عالم میں معلوم نہیں ہوتے ہاں جیسے آئینہ میں عکس جمال کا تناسب بھی وہی ہوتا ہے جو اصل جمال کا تناسب ایسے ہی عکس کمال نبوت کا تناسب بھی وہی ہوگا جو اصل کمال کا تناسب ہے اگر کھیں فرق پڑے گا تو آئینہ ماہیت معروض کی وجہ سے فرق پڑے گا جیسے تناسب عکس جمال میں آئینہ کی وجہ سے کھیں فرق پڑ جاتا ہے یعنی عکس مذکور اس تناسب معلوم نہیں ہوتا جو اصل میں ہوتا ہے بلکہ اس کی نسبت طلبا یا موٹا پوڑا نظر آنے لگتا ہے علیٰ هذا القیاس آئینہ بزرگ میں جیسے عکس بزرگ اصل ہوتا ہے اور آئینہ سرخ و سبز میں عکس بزرگ اصل نہیں رہتا بلکہ الوان آئینہ کی تابع ہو جاتا ہے ایسے ہی کیفیات عکس نبوت میں اگر فرق پڑے گا تو اس کا باعث کوئی کیفیت خاصہ آئینہ ماہیت معروض نبوت ہوگا جب یہ بات ذہن نشین ہوگئی تو آگے سنئے تقریر متعلق معنی خاتم النبیین سے یہ بات تو سہی اہل فہم سمجھ گئے ہوں گے کہ موصوف بوصف نبوت بالذات تو ہمارے رسول ﷺ ہی میں باقی اور انبیاء میں اگر کمال نبوت آیا ہے تو جناب مآب ﷺ ہی کی طرف سے آیا ہے مگر بایں لحاظ کہ ہر نبی کی روح اس کی امتیوں کی ارواح کیلئے سعدن اور اصل ہوتی ہے چنانچہ تقریر متعلق آیۃ النبی اولیٰ بالمؤمنین من انفسہم میں اولیٰ مآمل کیجئے تو اس پر شاہد ہے یوں سمجھ میں آتا ہے کہ اور انبیاء رسول اللہ ﷺ سے فیض لے کر امتیوں کو پہنچاتے ہیں غرض یہ کہ واسطہ فیض میں مقبل بالذات نہیں مگر یہ بات بعینہ وہی ہے جو آئینہ کی نور افشانی میں ہے غرض جیسے آئینہ آفتاب اور اس دہوپ میں واسطہ ہوتا ہے جو اس کے وسیلہ سے ان مواضع میں پیدا ہوتی ہے جو خود مقابل آفتاب نہیں ہوتی پر آئینہ مقابل آفتاب کے مقابل ہوتی ہیں ایسی ہی انبیاء باقی بھی مثل آئینہ بیچ میں واسطہ فیض ہیں غرض اور انبیاء میں جو کچھ ہو وہ ظاہر عکس محمدی ہی کوئی کمال ذاتی نہیں پر کسی نبی میں وہ عکس ہی تناسب ہے جو جمال کمال محمدی میں تھا اور کسی نبی میں بوجہ معلوم وہ تناسب نہیں رہا ہو جہاں کھیں نبی کنبیک فرمایا ہے اس میں تناسب کی جانب اشارہ ہے بہر حال بعد لحاظ معنی خاتم النبیین اور تشبیہ مندرجہ نبی کنبیک یہ بات عیاں ہو جاتی ہے کہ اور امتیوں میں عکس محمدی کے تناسب کے ساتھ ہیں اور معلوم تناسب اس کے تشبیہ کا نتیجہ ہے اور انبیاء میں

ہو گئی یعنی کمالات اس میں جو تشبیہ تھی وہی نسبت کمالات عکس میں بھی محفوظ رہی اس صورت میں اگر
 اصل عقل میں تساوی بھی ہو تو کچھ حرج نہیں کیونکہ فضیلت بوجہ صہیت ہر بھی ادھر سہی اور اگر عقل
 تشبیہ بذات محمدی ہو اور تشبیہ فردی ہر نبی کی ذات اس تشبیہ کو تشبیہ مفرد کہنا چاہئے
 نہ مرکب سو ہماری طرف سے بھی سہلنا مگر ہر حال تشبیہ بر اور تشبیہ کو واحد کھو یا متعدد و وجہ تشبیہ سب
 دخی یعنی تناسب بین کمالات اور تناسب خارجی یعنی تناسب بین الانبیاء دونوں ہی کو کہنا چاہئے
 تاکہ اطلاق تشبیہ ہاتھ سے نہ جائے اور فضیلت محمدی کے لئے یہ وجہ اور ہاتھ آجائے کہ جیسے
 آئینہ میں عکس زمین کی دھوپ عکس آفتاب کا طفیل ہے اور اس وجہ سے آفتاب ہی کی طرف
 منسوب ہونی چاہئے ایسے ہی اور زمینوں کی خاتنوں کے فیوض خواہ ارواح انبیاء ہوں یا
 ارواح امت ان کے کمال ہوں یا ان کے سب آپ ہی کی طرف منسوب ہوں گے ان تمام مقنا
 کے مطابق کرنے والوں کو یہ بات بخوبی روشن ہو گئی ہوگی کہ در صورت تسلیم اراضی دیگر بطور
 معلوم بشہادت جملہ خاتم النبیین تمام زمینوں میں ہمارے ہی نبی پاک شہ لولاک علیہ السلام کی جلوہ گری
 ہوگی اور وہاں کے انبیاء آپ ہی کے در یوزہ گر ہونگے اور سب جانتے ہیں کہ اسمیں جو فضیلت
 ہے در صورت انکار اراضی ماتحت وہ فضیلت ہاتھ سے جاتی رہی مگر ہاں شاید کسی صاحب کو
 یہ سوچ حیران کرے کہ اگر اور چھ زمینوں کی بطور معلوم ہونے میں حضرت خاتم النبیین علیہ السلام کی
 فضیلت یہ افراش ہو تو اور چھ خداؤں کی تسلیم کرین شلاً اسی طور خدا کی خدائی کو بقدر معلوم افراش
 ہوگی سو ہر چند تشبیہ نہیں ہو گون کو ہو تو ہو جو رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کو خدا کی برابر اور آپ کی
 نبوت کو خدا کی خدائی کی برابر سمجھتے ہیں یعنی اس کے تعدد سے اس کا تعدد اور اسکی وحدت
 سے اس کی وحدت پر ایمان لائے ہو تو یہ ہو تو ایسے ہو گئے ہمارے کلام بھی نہیں سمجھتے کہ
 ہیں وہ تو خدا کی بھی نہیں مانتے ہاں باہر خیال کہ شاید کسی ایسے ویسے سے سن سنا کر کسی اور کو
 دھوکا نہ پڑے یہ گزارش ہے کہ یونہی اور بھی بہت سی اوصاف منقسم بالذات و بالعرض نہیں
 ہو تو ہر ایک خدائی و در کے امکان خاص ان دونوں میں تو فرق بالذات و بالعرض نہیں
 ہوتا جیسے امکان کے لئے ایک مکان بالذات ہی فرد ہے امکان بالغیر کی گنجائش نہیں ہر
 وجہ سے امتنع بھی کہی ممکن خاص ہو جایا کرتی ہے ایسے ہی خدا کے لئے بھی ایک ہی بالذات
 کی صورت ہو در نہ ممکن اور امتنع بھی نہیں نہ بھی خدا ہو جاتی ہے اور بھی نہیں تو انکا خدا ہونا
 ممکن تو ہوا سلطان و دونوں وصفوں کے اور اوصاف مشہورہ خاص کر اوصاف مشترکہ بین

بین الواجب و ممکن میں دونوں قسمیں ہوتی ہیں کہیں بالذات کہیں بالعرض باقی وہ بات جس سے
 اسکان اور خدائی کا قسم بالذات ہی کے ساتھ اختصاص سمجھ میں آجائے اور اوصاف باقیہ کا
 دونوں قسموں کی طرف منقسم ہونا روشن ہو جائے یہ ہے کہ اکثر اوصاف کا ان دونوں قسموں
 کی طرف منقسم ہونا تو سب ہی جانتے ہیں پر یہ بھی سب جانتے ہوں گے کہ کسی وصف کے
 ساتھ اگر قید بالذات یا بالعرض لگالیں اور اس وصف مع القید یعنی مفید کو دیکھیں تو
 ہر دوسری قسم کی گنجائش نہ رہے گی اور نہ اجتماع الصدین لازم آئے گا ظاہر ہے کہ سواد بالذات
 بالعرض نہیں ہو سکتا اور سواد بالعرض بالذات نہیں ہو سکتا اور یہ ایسی موٹی بات کہ کوئی صاحب
 اس میں متامل نہ ہو گا ہاں فہم ہی نہ ہو تو پھر ان کا کچھ قصور نہیں سوا اور مفہومات تو ان دونوں قیدوں سے
 معری ہیں اور مفہوم اسکان میں یہ قیدیں ماخوذ ہیں خدائی کا مفاد موجودیت بالذات اس کے
 اسکان کا مفاد موجودیت بالعرض اور نبوت اور رسالت میں ظاہر ہے کہ یہ بات مفقود نہ ہو بلکہ
 مفہوم خدائی اور اسکان چونکہ مفہوم اضافی نہیں تو یوں بھی نہیں کہہ سکتے کہ کہیں خدائی اور اسکان
 مطلق ہو اور کہیں بالاضافت ہاں خاتمیت چونکہ مفہوم اضافی ہے تو یہ فرق اطلاق اور اضافت
 جاری ہو سکتا ہے باقی اس کا اضافی ہونا اور ان کا اضافی نہ ہونا سب ہی جانتے ہوں گے
 کس لئے قلم گھساؤں ہاں یہ بات قابل گذارش ہے کہ اسکان میں چونکہ وصف بالعرض ماخوذ ہے
 اس کے حق میں منجملہ ذاتیات ہے تو یہاں بھی باوجودیکہ مفہوم بالعرض ماخوذ ہے بالذات ہی
 انحصار رہا کیونکہ اسکان مجموعہ موجودیت بالعرض کا نام ہے سو کسی جہاں کو پیشہ نہ پڑے کہ یہاں
 اسکان بالعرض ہونا چاہئے تھا بالذات کیوں ہوا ہاں مفہوم موجودیت کو دیکھیں تو البتہ
 حتمی اور ظاہر ہے کہ ممکنات موجود فی الخارج ہوں یا مرتبہ اعیان میں ان کو تحقق ہو ورنہ
 موجود بالعرض میں بالذات نہیں کیونکہ یہاں وجود خارجی کے اوصاف انتزاعیہ میں ہیں سو ہاں جو
 کے اوصاف انتزاعیہ میں اور سب جانتے ہیں کہ اوصاف انتزاعیہ موجود بوجہ انشائے ہوتے
 جس سے موجودیت بالعرض سبکی سے موجود بالذات نہیں ہوتی واللہ اعلم و علمہ اتم و
 بعد اس تفصیل کے بطور خلاصہ تقریر و فقہ لکھ دلائل یہ عرض ہے کہ ہر زمین میں اس زمین کے
 کا خاتم ہے پر ہمارے رسول مقبول عالم ان سب کے خاتم آپ کو ان کے ساتھ نسبت ہے
 سبقت تسلیم کو بادشاہان اقلیم خاصہ کے ساتھ نسبت ہوتی ہے جیسے ہر قلم کی
 اس تسلیم کے بادشاہ پر اتمام پاتی ہے چنانچہ اسی وجہ سے اس بادشاہ کا آخر بادشاہ

ہوں اور بعد ظہور توافق آیت وحدیث اسباب میں ان مفسروں کی اقوال نہ ہونے کے سبب اس میں کوئی شک نہیں
 مراد لی ہیں یا ہفت طبقات زمین و احد تجویز کے ہیں معتبر نہیں ہو سکتا یا صکر الہم کو نزدیک
 کیونکہ آیت مذکورہ بھی بے معنوت و معینہ حدیث مسطور تعداد ارا فی پر اور وہ بھی بقدر وقت
 اسی ضاد دلالت کرتی ہے جیسے آسمانوں کے سات ہونے پر فقط سبع سموات جیسے سبع سموات
 کے معنی میں کسی نے یہ نہیں کھا کہ سات ٹکڑے ہیں یا سات برج مثلاً یا سات طبقے ایک
 آسمان کے ہیں ایسے ہی یہاں خیال باطل باندھا جائے اور ہر زمین میں ایسا ہونے کی دلیل بھی قطع
 نظر اس ثبوت جو اوپر مرقوم ہوا بدستور مضمون سابق ایک آیت ہے اور ایک حدیث آیت تو یہی اللہ تعالیٰ
 خلق سبع سموات و سن الارض مثلہن یقتصر الامرینہن۔ اور حدیث وہ اشرف حضرت عبداللہ
 ابن عباسؓ جس کی طرف اوپر اشارہ گذر ادلالت اثر تو ظاہر ہے پر دلالت آیت میں البتہ اتنی تفصیل
 نہیں یہ اسی پر کیا موقوف ہو اکثر آیات اس طرح اپنے مطالب پر دلالت کرتے ہیں جو اسکی
 یہ ہو کہ ماقول و کفی خیر ما کثروا الہی یا ماقول و دل خیر ما کثروا نزل سو تمام آیات میں یہی ہوا
 الفاظ قلیل اور معانی کثیر لیکن ہم ہو تو جتنا پورا پورا بیان مطالب کلام اللہ کے الفاظ میں ہو
 ہو و تناسل اور الفاظ اور بیانات تو درکنار الفاظ حدیث میں بھی نہیں پر کھڑے سے الفاظ پر
 مطالب کثیر جو جمع ہو جاتے ہیں اور ایک دوسرے سے الفاظ جملے نہیں ہوتے یہ
 ہر ایک مطلب کے لئے جدا لفظ نہیں ہوتا اس لئے ہم سے جاہلوں کو بسا اوقات حلا
 نہیں ہوتے ہاں بد دلالت شرح صحیح جو احادیث صحیحہ میں البتہ بڑے بڑے
 مطالب تھوڑے تھوڑے الفاظ سے نکل آتے ہیں عرض احادیث بنوی علیہ السلام قرآن کی
 تفسیر ہے اور کیوں نہ ہو کلام اللہ کی شان میں خود فرماتے ہیں و نزلنا علیک الکتاب
 لعل تدعی جب کلام اللہ میں سب کچھ ہوا یعنی ہر چیز بالا بجان مذکور ہوئی تو اب احادیث
 بجز تفسیر قرآنی اور کیا ہوگا اور یہ بھی ظاہر ہے کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سے بڑے کور
 دان بھی کوئی نہیں ہوا اس صورت میں جو کچھ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا وہی صحیح ہوگا اگر آپ
 کی طرف کوئی قول منسوب ہو اور عقل کے مخالف نہ ہو تو گویا باعتبار سند اتنا قوی نہ ہو
 ہوا کرتی ہیں تب بھی اور مفسروں کے احتمالوں سے تو زیادہ ہی سمجھا جائے اس کے
 اقوال مفسرین کی سند بھی تو اس درجہ کی کھیں کھیں اتنی ہے کہ ہر ان کی فہم کا خدا ان سے زیادہ
 ہو سکتا ہے کہ ان سے خطا ہوئی ہو تفسیر پر خوب باعتبار سند بھی براہر ہوئی اور اگر

اور اس مرقع کے باعث ان کو اصل معلوم کی طرف نسبت ہو جائے گی۔
 پہلے عالم کی طرف گئے جائیں گے جب یہ مثال اور یہ تہیہ ذہن متین ہوگی
 اب سنئے کہ تفسیرین امر محل کو واضح کر دیتی ہیں کچھ بڑھائی کھٹائی نہیں نشان
 اگر حیوان ناطق کھا تو ایک امر محل کو واضح کر دیا ہے زاید ازل کچھ بڑھا
 نہیں دیا سو بعینہ وہی قصہ ہے جو ادراک خورد میں میں ہوتا ہے اور اس وجہ
 سے اگر ہم تصویر آئینہ کو تفسیر ذی تصویر کھیں تو بجائے اور سفید جسم کو اگر سبز
 آئینہ کی خورد میں سے دیکھیں تو اس رنگ سبز کو جو تصویر آئینہ میں لاحق ہو
 جاتا ہے اور رنگ اصلی معلوم ہوتا ہے تفسیر بالمرآة کھیں تو زیبا ہے ایسے
 ہی وہ مضامین جن سے مرتبہ اجمال میں کچھ تعرض نہوا اور کسی کی رائے یعنی عقل
 کی جانب سے لاحق ہو جائیں تو یہ ہر ان کو تفسیر بالمرآة کھیں تو کیا ہے جابے
 یہ حال تفسیر مثل ایض خورد میں توضیح ہوتی ہے انشاء اللہ اور ایجاد نہیں ہوتا
 چھوٹی چیز بڑی ہو جاتی ہے اشیاء معدومہ موجود نہیں ہو جاتی سو چھوٹی چیز
 کا بڑا معلوم ہونا جیسے از قسم توضیح مقدار ہے ایسے ہی کسی رنگ کا صاف نظر
 نہا تو ضج لون سفید کا سیاہ یا سرخ و سبز معلوم ہونا تو ضج رنگ سفید نہیں
 بلکہ تغیر رنگ ہے جس میں ایک رنگ کا اعدام اور دوسرے رنگ کا ایجاد
 ہے اس تقریر پر یہ شبہ کہ مقدار زاید بھی اصل حقیقت سے زاید ہے مرتفع ہو
 گیا دو ہفتے جس چیز کا ادراک ہو سیدہ مرایا و مناظر مطلوب ہوا کرتا ہے اس قسم کی جوتا
 ہو سیدہ مرایا معلوم ہوگی جملہ تفسیر بھی جائیگی سو وہ بات اگر اصل محل ہو تب تو تفسیر بالاصل
 ہوگی نہیں تو تفسیر بالمرآة کھیں گے اور جو چیز ہو سیدہ مرایا و مناظر مطلوب ہی
 نہیں ہوتی تو وہ بالاصل اگر معلوم بھی ہوئی تو اس کو تفسیر کیوں کھئے تفسیر تو اس کو
 کھنا چاہئے جس سے کوئی اجمال تبدیل تفصیل اور کوئی اشکال تبدیل یا محلال ہو اور ظاہر ہو کہ
 اور توضیح ہو سیدہ مرایا و مناظر مطلوب نہیں ہو کرتے ورنہ لازم آئے کہ اصل مقدار اشیاء مصرہ بالمرایا
 اور مواضع اشیاء زائد کورہ وہ کریں جو ہو سیدہ خورد میں معلوم ہوں بالجملہ تفسیر بالمرآة وہ ہو جو امر
 محال و مفید میں اصل ہو بلکہ امر محال میں کلام محال سکتا ہو اور مرتبہ تفسیر تفصیل میں وہ امر محال کیا جاوے
 ہو کہ ایسے امور کا اصل ذکر یا تصرفات خیالی ہیں جو ہمارے ہی عقول ناقصہ کام ہوتا ہے باقی جو باتیں

بولی اور بعد ظہور توافقی کمالی و شمالی کیجا میں سکواہل ظاہر کو تفسیر کھیں پر حقیقت میں تفسیر نہیں
بلکہ دو کلا کوں جداگانہ و مضمون کو اکٹھا کر دیا کرتے ہیں اگر تفسیر کے ایسے معنی عام کے
جس میں یہ بھی شامل ہو جائے تو پھر اختیار ہے لا مشاحہ فی الاصطلاح بہر حال اس
صورت میں تفسیر بالذیل یا تفسیر بالقرنیہ تھیں گے تفسیر بالراعی انہ تھیں گے
الغرض ناظران اور اق کی خدمت میں عرض ہے کہ جو فوارہ کفر نہیں کہ جو سانسو آیا ایک کلمہ کی تفسیر
مولویوں کا کام نہیں کہ مسلمان کو کافر بنائیں ان کا کام یہ ہے کہ کافر کو مسلمان کریں اعتبار نہ ہو تو یہ علم
کے افسانے یاد کرو سو اس زمانہ کے علماء سے ہو سکے تو اس گنہگار کو حبس کا سلام کے نام ہو دیکھو
ورطہ ہلاکت سے نجات دیں و رسال سعادت پہنچائیں و ما علینا الا البلاء و آخر دعوانا ان الحمد للہ رب

العلین و صلی اللہ علی خیر خلقہ محمد وآلہ وصحابہ اجمعین

کتبہ العبد المذنب محمد قاسم الصدیقی البالوتی

جواب دیگر از علماء لکھنؤ

ہو المصوب

مختی نہ ہو کہ حدیث مذکور محققین محدثین کے نزدیک معتد بہ حاکم نے اسکے حق میں صحیح الاسناد کا
اور زکویٰ فی حسن الاسناد کا حکم دیا اور اس حدیث کے ثبوت میں کوئی سلسلہ قاعدہ معتد بہ نہیں اور
زمین کے طبقات جداگانہ ہونا بہت احادیث ثابت ہیں اور اس سے معلوم ہوتا ہے کہ ضبط زمانہ
اس طبقہ میں و اگر ہدایت سکان کے تیار ہو اسی طرح سے ہر طبقہ میں سلسلہ ثابت کا واسطہ ہوتا ہے
کے سکان کے تیار ہو اور چونکہ بدلائل عقیدہ نقلیہ لا تتا ہی سلسلہ کی مثال ہو لاجرم ہر طبقہ میں ایک
سلسلہ ہو گا کہ وہ ہمارے آدم کیسے مشابہ کیا گیا اور ایک سلسلہ ہو گا کہ وہ ہمارے خاتم کا مشابہ کیا گیا
پسینا علیہ و آخرا نبیاء طبقات تحتانیہ پر اطلاق خواتم کا درست ہے اس لیے کہ یہاں یہاں تک کہ
خواتم طبقات تحتانیہ بعد عصر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ ہوئے ہوں و اس سے یہ مقدم ہونے کے
تیسرے یہ کہ ہر عصر میں خواتم و ل بحریث لا نبی بعدی کو غیرہ طیل ہو اور بر تقدیر بر خواتم کی آنحضرت
انبیاء طبقات ہوں گا اور بر تقدیر ثالث و احتمال ہیں ایک کہ نبوت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی خصوصیت
طبقہ کے ہو اور آپ کی خاتمت نسبت انبیاء اسی طبقہ کے ہو اور ہر طبقہ تحتانیہ میں ان کے خاتم کی مثال
ہو اور ہر ایک انہیں کے صاحب شریع جدید و خاتم انبیاء اپنے طبقات کا ہو و ہر طبقہ کے خاتم کی مثال
تحتانیہ متبع تحت محمدیہ ہوں کوئی انہیں کا صاحب شریع جدید ہو اور دعوت مبارک حضرت محمد صلی اللہ علیہ وسلم

